



جلد ۲

چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی درباره
نقش الگوهای عروسی - کارتونی
در تحولات روانی، فرهنگی و اجتماعی آنان

/ دکتر مرتضی منطقی /

/ استاد دانشگاه خوارزمی /



مؤسسه انتشارات بعثت

تهران - بهار ۱۴۰۰

سرشناسه	:	منطقی، مرتضی، ۱۳۳۶-
عنوان و نام پدیدآور	:	چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی درباره نقش الگوهای عروسی- کارتون در تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی آنان / مرتضی منطقی.
مشخصات نشر	:	تهران: بعثت، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	:	ج. ۲.
شابک	:	دوره: 7-111-600-437-978؛ ج. ۱: 0-110-600-437-978؛ ج. ۲: 1-113-600-437-978
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	کودکان -- مصاحبه‌ها
موضوع	:	Children -- Interviews
موضوع	:	کودکان -- روان‌شناسی
موضوع	:	Child psychology
رده بندی کنگره	:	BF۶۳۷
رده بندی دیویی	:	۱۵۸/۳۹۰۸۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۷۵۰۸۳۰۰
وضعیت رکورد	:	فیبا



مؤسسه انتشارات بعثت

بنیان‌گذار مرحوم استاد فخرالدین حجازی
تأسیس: ۱۳۴۷ / پروانه نشر: ۶۵۴ / شماره ثبت شرکت‌ها: ۳۳۷۱
عضو رسمی اتحادیه ناشران و کتاب‌فروشان تهران و انجمن فرهنگی ناشران کتب دانشگاهی

چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی
درباره نقش الگوهای عروسی- کارتون در تحولات
روانی، فرهنگی و اجتماعی آنان
جلد ۲
/ دکتر مرتضی منطقی /
/ استاد دانشگاه خوارزمی /

چاپ: اول / سال انتشار: بهار ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ / تعداد صفحه: ۱۹۴

شابک جلد دوم: ۱-۱۱۳-۴۳۷-۶۰۰-۹۷۸ ISBN:978-600-437-113-1

شابک دوره: ۷-۱۱۱-۴۳۷-۶۰۰-۹۷۸ ISBN:978-600-437-111-7

نشانی: تهران - خ انقلاب، خ ۱۶ آذر، نبش کوچه بهنام، شماره ۳۶، ساختمان بعثت
کدپستی: ۵۴۴۹۳-۱۴۱۷۹ / دفتر: ۶۶۹۶۶۸۶ / پخش: ۶۶۴۱۸۸۹۸
کتاب‌فروشی شعبه ۱: ۶۶۴۱۹۸۹۹ / کتاب‌فروشی شعبه ۲: ۶۶۴۹۲۰۷۱

www.besatpub.ir / besat.lib@gmail.com

© این اثر مشمول قانون حمایت مولفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ و قانون ترجمه، تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی و پخش و مصوب ۱۳۵۲ است. کلیه حقوق چاپ، نشر و پخش و تکثیر به هر صورت (چاپ، تکثیر، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) محفوظ و مخصوص ناشر است و هرگونه کپی‌برداری و نقل مطالب از تمام یا قسمتی از این اثر بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

سخن ناشر

الگوها از اهمیت وافری برخوردارند و این اهمیت از دیدگاه‌های دینی گرفته تا دیدگاه‌های علمی به شکل گسترده‌ای قابل ملاحظه است.

قرآن که مشحون الگوهای مختلف است، از اسوه حسنه سخن می‌گوید که این مسأله به معنی وجود اسوه‌های غیر حسنه هم هست.

مطالعات علمی انجام شده نیز بیانگر آنند که نوزاد ۱۵ ماهه آدمی نیز تحت تأثیر الگو قرار گرفته، از وی اثر می‌پذیرد.

بررسی اسوه‌ها و الگوهای مطرح در ایران حکایت از آن دارد که اگر چه در گذشته الگوهایی که واجد سجایای اخلاقی بوده، همه وقت خدا را پیش چشم داشته، تن به بدی‌ها نمی‌داده‌اند و آزادگی، عدالت‌خواهی و حق‌جویی را پیشه خویش می‌کردند، در دستور کار فرزندان این مرز و بوم بوده است، اما در فضای جهانی شده، الگوهای بومی به میزان زیادی رنگ باخته، با کاربری ۹۵٪ فرزندان این مرز و بوم از تولیدهای آن سوی آب، در عمل جامعه شاهد جا به جایی الگوها و اسوه‌های حسنه پیشین با الگوهای غیر حسنه‌ای هست که با جذابیت‌های فراانسانی خویش (در کارتون‌ها و بازی‌های دیجیتال) یا حاشیه‌پردازی‌ها و جذابیت‌های نفسانی خویش (در الگوهای مطرح در فیلم‌ها و سریال‌ها) تحول‌های ارزشی قابل تأملی در فرزندان این مرز و بوم پدید آورده و می‌آورند.

کتاب چند مصاحبه با کودکان پیش‌دبستانی درباره نقش الگوهای عروسی - کارتون‌ی در تحولات روانی، فرهنگی و اجتماعی آنان در دو جلد تنظیم شده است که نتیجه‌ی پژوهش‌های دکتر مرتضی منطقی و دانشجویان ایشان است. مؤلف در این اثر کوشیده است با تبیین مصاحبه‌های مختلف به آشکارسازی ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های الگوپذیری کودکان بپردازد و ضمن تأکید بر اهمیت نقش الگوها در شکل‌گیری شخصیت کودکان، نکات ارزشمندی را به معلمین، والدین و اولیای آموزشی گوشزد نماید.

مؤسسه انتشارات بعثت با هدف کمک به رشد و توسعه فرهنگی کشور، تلاش می‌کند با چاپ و نشر کتاب‌های با کیفیت، پاسخگوی نیازهای فرهنگی باشد و مشتاقانه از دریافت نظرات و پیشنهادات خوانندگان گرانقدر استقبال می‌کند.

فهرست مطالب جلد دوم

۷.....	مقدمه
۱۵.....	گزارش مصاحبه میدانی با کودکان پیش دبستانی
۱۶.....	۱۶- مصاحبه با رادین ۶ ساله (و مادرش)
۲۹.....	۱۷- مصاحبه با افسانه ۶ ساله
۳۶.....	۱۸- مصاحبه با ارسلان ۶ ساله
۵۰.....	۱۹- مصاحبه با هورداد ۶ ساله
۵۴.....	۲۰- مصاحبه با فرزاد و پارسای ۶ ساله در مورد دوستشان هومن (۶ ساله)
۶۲.....	۲۱- مصاحبه با فرزاد ۶/۵ ساله
۹۴.....	۲۲- مصاحبه با دنیای ۳/۵ ساله
۱۰۴.....	۲۳- مصاحبه با کیمیای ۵/۵ ساله
۱۱۴.....	۲۴- مصاحبه با فرشید ۶ ساله (و مادرش)
۱۲۳.....	۲۵- مصاحبه با محمد ۶ ساله
۱۳۵.....	۳- تأملی دوباره

مقدمه

این اثر جلد دوم کتاب «چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی درباره نقش الگوهای عروسی - کارتونی در تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی» آنان است.



در جلد نخست کتاب، پس از مقدمه‌ای که به اهمیت و حساسیت فناوری‌های ارتباطی پیشرفته و فضای مجازی پرداخته شد، در فصلی با عنوان «الگوها در نگاهی دوباره»، از اهمیت فوق تصور الگوها، خاصه برای کودکان پیش دبستانی که در سن دیگر پیروی اخلاقی خویش قرار دارند، یاد شد و خاطرنشان گردید، همان‌گونه که منطقی (۱۳۷۲)^۱ در پژوهش خویش از کاهش الگوبرداری کودکان، نوجوانان و جوانان دانش‌آموز ایرانی از الگوهای داخلی و افزایش الگوبرداری آنان از الگوهای خارجی یاد کرده بود، روند پیش‌گفته با سیطره فضای مجازی شدت گرفته است.

منطقی (منتشر نشده)، گزارش می‌دهد، در پژوهشی که وی و تنی چند از دانشجویانش در سال ۱۳۹۶ انجام دادند و طی آن الگوهای مورد علاقه ۱۰۰۰ دختر و ۱۰۰۰ پسر ۹-۸ ساله را مورد بررسی قرار دادند، قریب ۹۵٪ این الگوها، الگوهای خارجی بودند که از طریق بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای به آنان ارایه گردیده است.

معاون تولید محتوای شورای عالی فضای مجازی^۲، در گزارشی که از چگونگی کاربری کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی از کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتال ارایه می‌داد، بیان داشت که در حال حاضر قریب ۹۵٪ از محصول‌های فرهنگی اخیر مورد استفاده کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی،

۱. منطقی، مرتضی (۱۳۷۲). روان‌شناسی تربیتی. ج ۲. تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت معلم.

۲. طبق گزارش آقای خوراکیان (معاون محتوای شورای عالی فضای مجازی) در همایش فضای مجازی دانشگاه فرهنگیان که در شهریور ۱۳۹۷ برگزار شد، ۵٪ از کاربری کاربران ایرانی، بازی‌های داخلی بوده، بقیه کاربری آنان از تولیدهای کمپانی‌های غربی است.

متعلق به آن سوی آب است که بالطبع این تولیدها با طرح الگوهای مطلوب طبع خویش، از این طریق در صدد پیگیری اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی خویش هستند.

منطقی (در دست نشر)، در مقدمه کتاب «بررسی القائنات الگوهای عروسکی - کارتونی غربی بر روی کودکان پیش دبستانی»، ضمن طرح اهمیت الگوها، از گستره و عمق چگونگی طرح الگوها در رسانه‌های تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری، به شرح زیر یاد کرده است:

«کتاب حاضر برای روشنگری درباره اثرات گسترده شدیدی که کاربری کودکان ایرانی از الگوهای عرضه شده در جهان سرمایه‌داری دارد، تهیه و ارائه گردیده است.

در فصل نخست کتاب حاضر، پردازش الگوها در جریان بازی‌های دیجیتالی، کارتونها و پویانمایی‌ها مورد توجه قرار گرفته و خاطرنشان گردیده است که با وجود نهادهای مستقلی که در صدد ارائه الگوهای مناسب و تعالی بخش برای کودکان و نوجوانان، هستند، اما نهادهای تبلیغاتی زیر پوشش جهان سرمایه‌داری به شکلی گسترده، ضمن بهره‌گیری از دانش روان‌شناسی موجود، با سرمایه‌گذاری‌های شگفت‌آور به طرح الگوهای دخترانه و پسرانه مختلف، همت گمارده است.

در این قسمت نخست چگونگی زیربنا قرار گرفتن روان‌شناسی کودکان در پردازش هر چه جذاب‌تر الگوها مورد توجه قرار گرفته است. عنوان‌های مورد بحث در این زمینه به شرح زیرند:

توجه به سن تفکر عینی کودک،

توجه به سن دیگرپروی اخلاقی کودک،

توجه به سن خودمیان‌بینی کودک،

توجه به ظرفیت‌های شناختی کودک،

نوع دوستی فطری کودکان،

عدم فهم دقیق مفهوم مرگ،

و روان‌شناسی متفاوت دو جنس (مبنای ستیزه‌جویی و برتری‌طلبی در جنس مذکر و مبنای زیبایی دوستی، تنوع‌طلبی و پیوندگرایی در جنس مؤنث).

پس از طرح چگونگی زیربنا قرار گرفتن روان‌شناسی کودکان در پردازش هر چه جذاب‌تر الگوهای غربی، چگونگی روند طرح الگوهای غربی در کارتونها، انیمیشن‌ها و فیلم‌های غربی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این قسمت خاطرنشان گردیده است که در طرح الگوهایی که توسط نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری ارائه می‌گردند، نکات زیر مورد توجه دستگاه‌های تبلیغاتی مزبور قرار گرفته‌اند:

سرمایه‌گذاری گسترده در طرح الگوها، طرح الگوهای مختلف (با تأکید بر ابعاد عینی آنان)، استفاده بهینه از دستاوردهای علمی، بهره‌گیری از ظرایف روان‌شناسانه، استفاده از ظرایف هنری در طرح الگوها، ارائه جذاب و پرهیجان الگوها، سوءاستفاده از روحیه خیرخواه و نوع‌دوست کودکان، معرفی آدم‌های بد، هم‌سویی الگوهای مطرح شده برای کودکان کاربر (ستایش ابزار و قدرت)، تلاش کودکان جهت

تشبه‌جویی به الگوهای مطرح شده (با کاربری از وسایل منتسب به الگوها)، تکرار الگوها در اشکالی زیبا، جذاب و تحیرانگیز، استفاده از ترفندهای روانی برای جذابیت بخشیدن به الگوها، بنیان نهادن فرهنگ بصری در کودکان (کاهش کتابخوانی و قصه‌گویی اولیا و اولیای آموزش پیش دبستان برای کودکان)، شکل‌گیری فشار هنجاری گروه از سوی همسالان برای پذیرش الگوها، شکل‌گیری فشار هنجاری گروه همسالان جهت کاربری از وسایل منتسب به الگوها، القای برخوردهای هیجان‌مدار، مصرفی و شهوی از سوی الگوها، تعمیق وابستگی کودکان به الگوها (سوق یافتن تشبه‌جویی‌های ظاهری به الگو به تشبه‌جویی‌های درونی عمیق‌تر)، ارایه سبک زندگی به کودکان کاربر توسط الگوها،

شکل‌گیری تدریجی نظام ارزشی منطبق با الگوها در کودکان کاربر، حساسیت‌زدایی تدریجی از پسران در برخورد با محتوای پرخشونت و شهوی (موجودهای فرازمینی، هیولاها، زامبی‌ها، حیوان‌ها، انسان‌ها و به نمایش نهادن فرارپرخاشگری در انسان‌ها)،

حساسیت‌زدایی تدریجی از دختران در برخورد با محتوای مصرفی و شهوی، فشار گروه همسالان در جهت کاربری از بازی‌های ترسناک‌تر و شهوی‌تر، کنار نهادن تدریجی نوع‌دوستی فطری کودکان (و اعمال خشونت در زندگی روزمره کودکان)، افزایش گرایش‌های معطوف به خود کودک (هم‌زمان با کاهش گرایش‌های معطوف به دیگران)، جابه‌جایی الگوهای مطرح شده (با حفظ خط مشی‌های پیشین) با یکدیگر (ستایش ابزار و قدرت)، شکل‌گیری نوعی از ابتذال ارزشی (با پر رنگ شدن فرهنگ بصری، حل هیجان‌مدار مسایل، زندگی در دنیای تخیلات و ایدئولوژی شدن مصرف) در کاربران، پذیرش تعمیم الگوها به امریکا، تدقیق آدم‌های (کشورهای) بد معرفی شده در جریان بازی‌ها، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها، سرخوردگی روانی، سرخوردگی اقتصادی- اجتماعی کودکان اقشار اقتصادی متوسط و ضعیف جامعه، نفی خویش پس از اثبات الگوها، تحول ارزشی کاربران در سن تفکر انتزاعی و تبدیل شدن کاربر به یک انسان رباتی (که مطلوب طبع جهان سرمایه‌داری است)».



اهمیت وافر الگوها سبب شده است که رسانه‌های مختلف (خاصه رسانه‌های خارجی که علمی‌تر کار می‌کنند)، به شدت متوجه الگوها شده، بکوشند تا با پردازش الگوهای موردنظر، اوج القائات ممکن را برای مخاطبان‌شان فراهم آورده، به این طریق به اهداف مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و عقیدتی خویش جامه عمل بپوشانند.

دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری در جریان طرح الگوهای مطلوب طبع خویش با اتکا به دستاوردهای علمی به طرح مؤثرترین الگوهای ممکن برای کودکان (و نوجوانان و جوانان) دست می‌زنند. به عنوان مثال، از آنجا که پسران روحیه‌ای مبارزه‌جو و اقتدارگرا دارند، الگوهای تهیه شده برای پسران، افرادی هستند که اوجی از قدرت، توان بدنی و ستیزه‌جویی را در خود به معرض دید می‌نهند. الگوهای دخترانه هم با توجه به زیبایی دوستی دختران، پردازش شده‌اند، به این معنا که چهره‌های زیبایی مانند باربی، سیندرلا، السا و مانند آن‌ها برای کودکان مخاطب بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های ارایه می‌گردند و با جذب کودکان به خود، القائات ارزشی خود بدان‌ها را شروع می‌کنند.



در الگوهای پسرانه، افرادی مانند مردعنکبوتی، بن‌تن، بت‌من و نظایر آن‌ها مطرح شده‌اند. این افراد یا واجد قدرتی بی‌پایان هستند (نظیر مرد عنکبوتی) و یا در عین داشتن قدرتی شگفت‌انگیز، از زیبایی زیادی برخوردارند (مانند بن‌تن) و یا به دلیل کارهای خنده‌داری که انجام می‌دهند (مانند باب اسفنجی)، مورد توجه هر دو جنس قرار می‌گیرند.

سازندگان بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های غربی، در طرح الگوهای پسرانه، غالباً با توجه به روحیه لطیف و عاطفی کودکان، الگوهای خود را در آغاز به نوعی مدافع انسان‌های آسیب خورده و مظلوم پردازش می‌کنند (مثلاً مرد عنکبوتی دنبال احقاق حقوق مردمی است که بدان‌ها ظلمی رفته است)، کودکان به دلیل فطرت پاکشان، بلافاصله جذب الگویی می‌شوند که در عین نوعدوستی، واجد قدرتی بی‌پایان است، اما به تدریج سازندگان بازی‌های غربی، کودکان خردسال را به این سمت و سو هدایت می‌کنند که ضمن ستایش الگوهای مطرح شده آنان، از دشمنان آن‌ها متنفر شوند. اما در نهایت مشخص می‌شود که الگوهای پردازش شده سازندگان بازی‌ها، کارتون‌ها و پویانمایی‌های غربی، سمبل امریکا هستند و دشمنان آن‌ها، کسانی هستند که در برابر امریکا و تعدی‌های آن قد علم کرده و مخالفت با آن را پیشه خود کرده‌اند.



کودکان در آغاز دلبستگی به الگوهای عروسکی - کارتونی مطرح شده، در آغاز به شدت مایل هستند که به هیبت آن‌ها درآیند، بنابراین خرید البسه و یا وسایل بن‌تنی، بت‌منی یا اسپایدرمنی را پیشه خود می‌کنند، اما در ادامه، کودکان با دریافت شواهدی مانند این که لباس مرد عنکبوتی اساساً تداعی گر پرچم امریکا است یا بن‌تن، مرد عنکبوتی، بت‌من و نظایر آن‌ها، در محیطی به سر می‌برند که حاوی آسمان خراش‌های متعدد، ماشین‌های مدل بالا و مانند آن‌ها است، با تعمیم دادن‌هایی که در همه انسان‌ها وجود دارد، عشق و علاقه خود به الگوهای نظیر سوپرمن، سوپربوی، بت‌من و نظایر آن‌ها را به کشور سازنده آن‌ها تعمیم می‌دهند و بعد از آن که در نقش مدافع بن‌تن، مرد عنکبوتی و مانند آن درآمدند، به تدریج مدافع موطن آنان می‌شوند.

بالطبع در گام‌های آخر این فرایند، کودکان نسبت به آدم بد‌ها و کشور آن‌ها، بدبین شده، نسبت به آن‌ها اظهار کراهت می‌کنند تا سرانجام به این بصیرت دست یابند که کشور خودشان، موطن همان آدم بد‌ها هست و آنان برای نجات خویش اساساً باید مهاجرت کرده، به امریکا پناه ببرند.



مجموعه حاضر که با عنوان «چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی درباره نقش الگوهای عروسکی - کارتونی در تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی آنان»، تهیه گردیده است، با ارایه مصاحبه انجام شده (۱۵ مصاحبه جلد اول و ۱۰ مصاحبه کتاب حاضر - یا جلد دوم-) با کودکان ۳/۵ - ۶ ساله، در صدد ارایه تصویری نسبی از چگونگی کاربری کودکان پیش دبستانی ایرانی از فناوری‌های ارتباطی جدید برآمده است. عناوین این مصاحبه‌ها (که از متن مصاحبه کودکان مصاحبه شده - و بعضاً مادران آن‌ها- انتخاب شده‌اند)، به قرار زیر است:

«من یه بار تو آتیش گیر کرده بودم، بعد زنگ زدم، به مرد عنکبوتی گفتم، من تو آتیش گیر کردم، اونم چون خیلی مهربون بود، اومد منو نجات داد» (مصاحبه با رکسانای ۵ ساله)،
 «من عرفانه نیستم، عرفانم!» (مصاحبه با عرفانه و یاسمین ۶ ساله)،
 «حضرت ابراهیم و خانومش خیلی نقاشیاشون زشت بود، اصلاً شکل آدم نبودن، لباسا شونم زشت و سیاه بود» (مصاحبه با مانی ۴ ساله)،
 «شبکه پویا همه‌اش چرت‌وپرت نشون می‌ده، همه‌اش شکلا‌ی مسخره درست می‌کنه، انگار آدم آهنیه» (مصاحبه با کارن ۵ ساله)،
 «- مگه تو نگفتی خارج بده و دشمن ماست؟»

آره دشمن ما هست، ولی کارتونهاى قشنگ مى‌ذاره» (مصاحبه با مهدی ۶ ساله)،
 «من بزرگ بشم، فقط مى‌خوام برم امریکا!» (مصاحبه با آریتاى ۶ ساله - و مادرش -)،
 «- آرشام به نظرت کدوم کشورها خوب هستن؟
 امریکا» (مصاحبه با آرشام ۶ ساله)،
 «- ... چرا مى‌گی وقتى بزرگ شدى، مى‌خواى برى امریکا زندگى کنی، چرا توى خود ایران نمى‌مونی؟
 آخه بن‌تن، اسپایدرمن و همه قهرمانا تو آمریکان» (مصاحبه با آرمن، ۶ ساله)،
 «ابرشرها ... وسیله بیش‌تر دارن، قوی‌ترن، تفنگ دارن، اسپایدرمن تارش تموم مى‌شه یا حمله نمى‌کنه
 یا تار نمى‌اندازه، ولی جوکر هی شلیک مى‌کنه، هیشکى هم نمى‌تونه شکستش بده» (مصاحبه با نویان،
 ۶ ساله)،
 «من دوس دارم یه پرنسش باشم» (مصاحبه با دردانه ۵ ساله)،
 «... من مى‌خوام مثل باربی انگشتر الماس داشته باشم... من مى‌خوام برم ساحل آفتاب بگیرم... مثلاً
 من مى‌خوام ماشین طلا داشته باشم» (مصاحبه با کیمیای ۶/۵ ساله)،
 «من دوست دارم همیشه مثل السا آنا لباس بپوشم، اما مامانم همیشه مى‌گه، دست و پاهاى رو نباید
 کسى ببینه، حتى بابات و داداشت» (مصاحبه با سارای ۶ ساله)
 «- حالا اگر خدا بهت بگه مثل السا آرایش نکن، باز هم آرایش مى‌کنی؟
 اگه بزرگ باشم، آره... ولی بعدش نماز مى‌خونم که خدا ببخشه» (مصاحبه با هستی ۶ ساله)،
 «من باب اسفنجی ایرانی رو مى‌بینم!» (مصاحبه با مهدیس ۶ ساله)،
 «باب اسفنجی تو شهر بیكىنى باتم زندگى مى‌کنه» (مصاحبه با رونیکا، ۵ ساله - و مادرش -)،
 «- بعد دى‌ان‌ای موجود فضایی به چه دردى مى‌خوره؟
 اگه دى‌ان‌ایش رو جذب کنم، مى‌تونم بعداً بهش تبدیل بشم» (مصاحبه با رادین ۶ ساله - و مادرش)،
 «بزرگ که شدم، لنز مى‌ذارم، موهامو رنگ مى‌کنم، مٹ سیندرلا مى‌شم، تازه با یه پسر از دواج
 مى‌کنم که منو بیره تو قصر!» (مصاحبه با افسانه ۶ ساله)،
 «دخترها به دوستاشون پُز مى‌دن مى‌گن، پسری رو که مى‌رن مى‌بینن، ماشینش خوشگله!» (مصاحبه
 با ارسلان ۶ ساله)،
 «دوست دارم بزرگ که شدم، مثل مک‌کوئین بشم. همش گاز بدم و تند برم» (مصاحبه با هورداد ۶
 ساله)،
 «یه بار داشتیم به هم مى‌گفتیم، بزرگ که شدیم، بریم دزد دریایی بشیم» (مصاحبه با فرزاد و پارسای
 ۶ ساله، در مورد دوستشان هومن - ۶ ساله -)،
 «- تو اگه یه روز بخوای بابا بشی، چه کار مى‌کنی؟
 مى‌رم مثل من نفرت‌انگیز از پرورشگاه بچه میارم... ولی من تنها زندگى مى‌کنم» (مصاحبه با فرزاد
 ۶/۵ ساله)،

«- دوست داری مامانی برات خوراکی بخره یا وسیله‌های سیندرلا رو بخره؟
 کادو بخره، لباس، رُج لب (رُز لب)» (مصاحبه با دنیای ۳/۵ ساله)،
 «- من هر موقع چشمو آبی کنم، موهامو بزرگ کنم، کم غذا بخورم، بلد بشم قشنگ برقصم، خوشگل می‌شم!» (مصاحبه با کیمیای ۵/۵ ساله)،
 «- دوست داشتی مرد عنکبوتی بودی؟
 آره، یه آدمی هست، بهش تار می‌زدم، دیگه نتونه کسی رو بزنه» (مصاحبه با فرشید ۶ ساله - و مادرش-)،
 «کشورهای خوب آمریکا و انگلیس هستن، چون آدمایی مثل هالک رو می‌سازن!» (مصاحبه با محمد ۶ ساله).
 جلد اول این مجموعه شامل مقدمه، بحثی درباره اهمیت الگوها و ۱۵ مصاحبه از مجموع ۲۵ مصاحبه انجام شده با کودکان پیش دبستانی است. کتاب حاضر - که جلد دوم محسوب می‌گردد- شامل ۱۰ مصاحبه باقی‌مانده شده با کودکان پیش دبستانی و بحث و بررسی مصاحبه‌های انجام شده است.
 مجموعه حاضر پس از ارایه مصاحبه‌های انجام شده با کودکان پیش دبستانی کاربر فناوری‌های ارتباطی جدید، با یک جمع‌بندی اجمالی در ضرورت توجه به مسأله فناوری‌های ارتباطی پیشرفته و ایفای نقش جدی نهادهای فرهنگی - اجتماعی و نظام آموزشی در این جهت به انجام رسیده است.
 در خاتمه باید از دانشجویان محترم کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری که در امر پژوهش میدانی گسترده تحقیق به نگارنده یاری رسانده و وی را رهین منت خویش کردند، سپاس‌گزاری داشته باشیم.
 عزیزان همکار در تهیه مصاحبه‌های انجام شده عبارتند از:
 الهه آزادمنجیری، بهاره ایجانی، کیمیا بهارلو، نیلوفر پورابراهیم، محمد تربالی، مسعود تقدسی، مریم جمالی، زهرا سعیدی، پارسا سیدزاده، شبنم شاد، فاطمه صدرزاده، فاطمه صیدآبادی، مریم طائب، علیرضا فلاح تفتی، فاطمه گرگانی، مریم مشهدی، سارا ملاابراهیمی و مریم نظری.
 زحمت تایپ کتاب نیز بر عهده خانم اکرم مظاهری بود که از ایشان نیز تشکر و قدردانی می‌گردد.
 اجرشان مأجور باد.

گزارش مصاحبه میدانی با کودکان پیش دبستانی

در جلد نخست این مجموعه، پس از بحث در مورد اهمیت الگوها برای کودکان، نوجوانان و جوانان، ۱۵ مصاحبه از ۲۵ مصاحبه انجام شده با کودکان دختر و پسر پیش دبستانی درج شد. در این قسمت پس از درج ۱۰ مصاحبه باقی مانده، به بررسی اطلاعات اخذ شده طی مصاحبه‌های انجام شده پرداخته خواهد شد.

مصاحبه‌های حاضر که همگی در ارتباط با الگوهای عروسی- کارتونی کودکان انجام گرفته‌اند، در عمل می‌توانند میزان صحت و سقم مباحث مطرح شده در فصل نخست (جلد اول) کتاب در باب اهمیت بسیار زیاد الگوهای کودکان و اثرپذیری شدید کودکان ایرانی از القائات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی را به معرض دید بگذارند. عنوان مصاحبه‌های درج شده با کودکان پیش دبستانی در این قسمت، به قرار زیر است:

«- بعد دی‌ان‌ای موجود فضایی به چه دردی می‌خوره؟»

اگه دی‌ان‌ایش رو جذب کنم، می‌تونم بعداً بهش تبدیل بشم» (مصاحبه با رادین ۶ ساله -و مادرش)، «بزرگ که شدم، لنز می‌ذارم، موهامو رنگ می‌کنم، مٹ سیندرلا می‌شم، تازه با یه پسر از دواج می‌کنم که منو بیره تو قصر!» (مصاحبه با افسانه ۶ ساله)، «دخترها به دوستاشون پُز می‌دن می‌گن، پسری رو که می‌رن می‌بینن، ماشینش خوشگله!» (مصاحبه با ارسلان ۶ ساله)،

«دوست دارم بزرگ که شدم، مثل مک کوئین بشم. همش گاز بدم و تند برم» (مصاحبه با هورداد ۶ ساله)،

«یه بار داشتیم به هم می‌گفتیم، بزرگ که شدیم، بریم دزد دریایی بشیم» (مصاحبه با فرزاد و پارسای ۶ ساله، در مورد دوستشان هومن -۶ ساله-)،

«- تو اگه یه روز بخوای بابا بشی، چه کار می‌کنی؟»

می‌رم مثل من نفرت‌انگیز از پرورشگاه بچه میارم... ولی من تنها زندگی می‌کنم» (مصاحبه با فرزاد ۶/۵ ساله)،

«- دوست داری مامانی برات خوراکی بخره یا وسیله‌های سیندرلا رو بخره؟»

کادو بخره، لباس، رُج لب (رُژ لب)» (مصاحبه با دنیای ۳/۵ ساله)،

«- من هر موقع چشمو آبی کنم، موهامو بزرگ کنم، کم غذا بخورم، بلد بشم قشنگ برقصم، خوشگل می‌شم!» (مصاحبه با کیمیای ۵/۵ ساله)،

«- دوست داشتی مرد عنکبوتی بودی؟»

آره، یه آدمی هست، بهش تار می‌زدم، دیگه نتونه کسی رو بزنه» (مصاحبه با فرشید ۶ ساله - و مادرش -)،

«کشورهای خوب آمریکا و انگلیس هستن، چون آدمایی مثل هالک رو می‌سازن!» (مصاحبه با محمد ۶ ساله).

در ادامه مصاحبه‌های انجام شده آمده‌اند. در فصل بعد با عنوان «تأملی دوباره»، با استناد به مصاحبه‌های انجام شده، اثرات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی الگوهای مورد کاربری کودکان پیش دبستانی مورد بحث قرار گرفته است.

۱۶- مصاحبه با رادین ۶ ساله (و مادرش)

بعد دی‌ان‌ای موجود فضایی به چه دردی می‌خوره؟

اگه دی‌ان‌ایش رو جذب کنم، می‌تونم بعداً بهش تبدیل بشم.

- سلام.

سلام.

- اسمت رو به من می‌گی؟

رادین.

- رادین چند سالته؟

۶ سالمه.

- پیش دبستانی می‌ری؟

نه، فقط کلاس زبان می‌رم، بعدش می‌رم پیش دبستانی، بعدشم مدرسه.

- رادین خیلی تیشرت قشنگی تنته، کی برات خریده؟

مامانم.

- روی لباست عکس یه ماشین، اسم این ماشین چیه؟

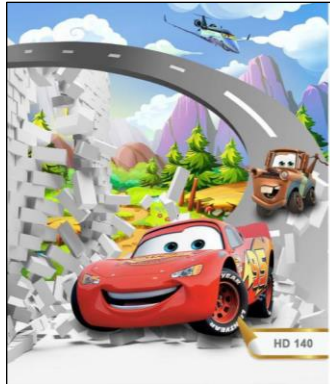
یه مأمور مخفی.

- برای چه کارتونه؟

مک‌کوین ۲.

- مک‌کوین ۲ رو دوست داری؟

دو رو از یکش بیش‌تر دوست دارم.



- فقط ماشین دوست داری؟
- ماشینو قلف کردم، رفتم سراغ حیوون.
- مگه تو مک کویین حیوون هم داره؟
- نه، فقط ماشین داره، ماشینای سخن گو با چشم.
- آره اینم چشم داره، دهن هم داره، حالا چرا مک کویین رو دوست داری؟
- چون دوست دارم دیگه، از بچگی دوشش داشتم، وقتی دو سالم بود.
- پس از بچگی مک کویین می دیدی؟
- نه، من نمی دیدم، فقط دوشش داشتم.
- فقط تو خونه مک کویین می بینی؟
- صبح شد، می خواستم برم پیش دبستان، یه کمی شو دیدم، بعد از این که برگشتم ادامه مک کویین رو دیدم.

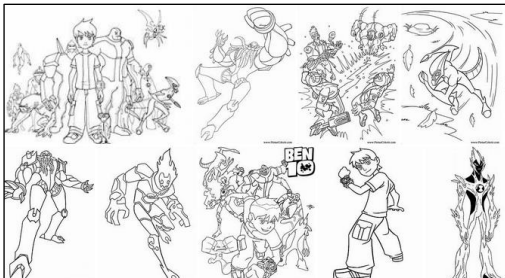


- دیگه چه کارتونی رو دوست داری؟
- شیرشاه، یه میلیون.
- دوست داشتی سیمبا بشی؟
- مگه تو شیرشاه رو دیدی؟
- آره دیدمش.
- من یک و دو و سه اش رو هم دارم.

- رادین تو توی خونه چه بازی‌هایی می‌کنی؟
- بعضی وقتا ماشین بازی می‌کنم، بعضی وقتا هم با خودم بازی می‌کنم.
- چه خوب، با خودت چه بازی‌هایی می‌کنی؟
- ماشین بازی و حیوون بازی، اما بعضی وقتا می‌خوام خودم مک‌کویین بشم و مثلاً تصور کنم که یه رقیب هم دارم، می‌رم و می‌رم و اما یه منطقه‌ای نمی‌تونم برم، جاش می‌دوم و می‌دوم لاستیکامو عوض می‌کنم و دوباره می‌رم تو پیست مسابقه (مسابقه).
- خوب، پس تو پیست مسابقه رو خیلی دوست داری؟
- آره.
- دوست داری وقتی بزرگ شدی چه کاره بشی، دوست داری ماشین سواری بکنی؟
- نه.
- پس دوست داری چه کار کنی؟
- این کار رو (رادین رو زمین دراز می‌کشد).
- یعنی دوست داری بخوابی؟
- نه، دوست دارم این کار رو کنم (رادین ادای سجده کردن را در می‌آورد).
- دوست داری نماز بخونی؟
- نه.
- رادین می‌شه اسم چند تا ماشین رو بهم بگی؟
- ۲۰۶، پژو، رنجروور، پراید، پورشه، سمند، آیینه، جوراب.
- تو دوست داری کدومش رو داشته باشی؟
- جوراب.
- یعنی دوست داری سوار جوراب بشی بری خونه؟
- آره دیگه تلفن، ماشین تلفنی.
- ماشین تلفنی هم داریم مگه؟
- آره تازه من مک‌کویین هم دارم.
- (رادین شروع به ادا در آوردن می‌کند).
- رادین ادای کی رو در میاری؟
- گولیل (-گوریل - رادین شروع به داد کشیدن می‌کند).
- کارتون تارزان رو دیدی؟
- آره دیدم، ولی خیلی مسخره‌اس، اصلاً دوستش ندارم.
- چرا کارتون تارزان مسخره هست؟
- دوشش ندارم.

- چرا از تارزان خوشت نمیداد، توی کارتونش که یه عالمه گوریل داره؟
گوریلای مسخره‌ی زشت، ازشون بدم میاد.
- از گوریل بدت میاد؟
آره.
- از چه حیوونی خوشت میاد؟
حیوونای گوشت خوار، وحشیا.
- می‌شه اسم چندتا شونو بهم بگی.
چیتا، پلنگ، شیر، تمساح، جگوار، جگوار می‌خوای بهت بگم چیه، تمساح می‌خوره نه، نه... تمساح
وقتی جگوار ببینه، می‌خوردتش، بعد جگوار فرار می‌کنه، چیتا از همه حیوونا سریع‌تره، ولی نمی‌تونه ببره
رو بگیره، چون خیلی گنده‌اس.
- تو دوست داری کدومشون بشی؟
(رادین صدای غرش در می‌آورد).
- چرا دوست داری حیوون گوشت‌خوار بشی؟
چون تو خواب راه می‌رم...
- رادین بیش‌تر توی خونه چه کارتونهایی می‌بینی؟
کارتون مورد علاقم تو جم جونیور بن‌تنه، حتی یه بارش رو هم نمی‌خوام از دست بدم.
- بن‌تن رو دوست داری؟
آره.
- من تا حالا کارتونش رو ندیدم، برام تعریف می‌کنی کارتونش در مورد چیه؟
ساعت اون پسره بعد از این که چند ساعت می‌جنگه، قرمز می‌شه، وقتی سبز شد، می‌تونه تبدیل بشه.
به چی تبدیل می‌شه؟
- چند تا موجودن.
حشره بد بو، کله آتشی، اون یکی چهار دسته، اون یکی هم توپیه. یکی دیگه هم باید باشه بذار
فکر کنم.
آهان الکتربسیته داره، مغناطیسی هم هست، یه روحه نامریی هم هست، کسی نمی‌تونه ببینتش، فقط
یه چشم داره، یه دشمن هم هست که موجود فضاییه، وقتی هوا تاریک می‌شه، قدرتش چند برابر می‌شه،
واسه اون موجوده، نامریی می‌شه، خیلی حال به هم زنه، هشت تا دست داره که ازش میاد بیرون، بعد از
اونا هم یه سری چیزای صورتی هم ازش میاد بیرون که پرتاب می‌کنه به سمت دشمناش، بعدش فک
کنم یه موجود دیگه هم باید باشه، آهان موجود ریزه هم هست، خیلی کوچیکه حتی یه غولو هم نمی‌تونه
نجات بده، خیلی ریزه، فقط می‌ره تو دستگاه‌ها و بعدش همه چیز رو به هم می‌ریزه، بعد باعث می‌شه

اطلاعات دشمنش خراب بشه، بعدشم کامپیوترش می‌ترکه و دشمنش نابود می‌شه، اون موجود فضایی هم، سرخ می‌شه، خاکستر هم می‌شه.



- رادین چند تا اسباب بازی با خودت آوردی، این‌ها همون عروسک‌های بن‌تن؟
آره همون.
- این کله آتشیه، این یکی الماسیه، این هم توپی.
یکی دیگه هم هستش، اونو نیاوردم، تو کدمه، الماسی رو بگیری زیر نور، خوشگل می‌شه.
- رادین به من می‌گی این‌ها کارشون چیه و چه کار می‌کنن؟
الماسیه که فقط تیر پرتاب می‌کنه.
- به سمت کی این تیرها رو پرتاب می‌کنه؟
به سمت دشمنش.
- اون وقت دشمنش کیه؟
کلی دشمن داره، بعضی وقتا هم تکرار می‌شه. این یکی هم آتیش از دستش میاد، این طوری بوووف بوف بوف، این هم توپشه، اما نمی‌تونم گردش کنم، خیلی سخته.
- آه فهمیدم، پس این تبدیل می‌شه به یه توپ گنده و همش می‌چرخه، درسته.
اصلاً می‌بینه.
- به سمت دشمنش میاد.
این رو هم به عنوان دشمنش آوردم، مرد آهنی یه قهرمانه، ولی چون دشمنشونو نداشتیم، مجبور شدم بیارمش، فرض می‌کنم این دشمنشه.
- دوست داری جای کدوم یکی از این‌ها باشی؟
دوست دارم ساعت بن‌تنو داشته باشم، ولی اگه دشمناش بیان سمتم، کارم سخت می‌شه، من باید نابود کنم‌شون، حتی یه قطره هم ازشون باقی نمونه.
- رادین حالا دشمنات چه کسانی هستن؟

امم کلی دشمن تو کارتون بن تن دارم، یه موجود فضایی که پنجولای بلندی داره، اوه مومیایی هم هست، دستاش مومیاییه شکل دستماله، ازش یه چیزایی میاد، کلی آدم نما هم هست، مثل گرگ آدم نما، دهنش این جوری باز می شه، بعد از دهنش چیزای گرد میاد بیرون، آدم بدجوری صدمه می بینه.

- رادین تو گفتی که دوست داری یه ساعت بن تن داشته باشی؟
آره، یه ساعت واقعیشو.

- بعد حالا ساعتش رو بچرخونی، به چی تبدیل می شی؟
یه سری موجود میاد، تو می تونی انتخاب کنی که به چه چیزی تبدیل بشی.

- رادین به نظرت این ها از کجا اومدن؟
تو ساعت بن تنن.

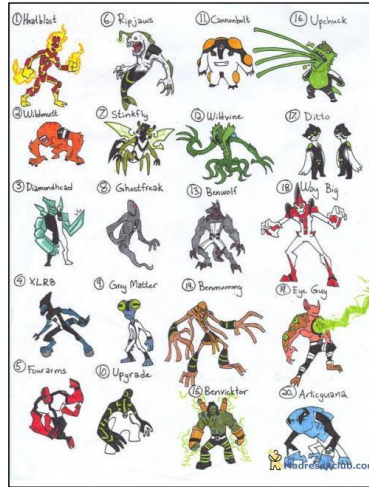
- بن تن به نظرت خونه اش کجاست، تو کدوم کشور زندگی می کنه؟
تو هیچ کشوری. یه ماشین قراضه دارن و با دختر عموش گوین و پدر بزرگش زندگی می کنه، گون هم قدرت داره یه کتابی رو می خونه، بعد قدرت می گیره.

- به نظرت اون چه کتابیه؟
کتاب قدرتاشه، جادو داره با اون ماشین قراضه کار می کنه. البته باید اسپورتش کنن تا قراضه نباشه دیگه. البته یه موجود دیگه هم هست.

- چه موجودی؟
موجود عظیم الجثه، امیتی، امتریکس داره، باعث می شه تکامل یافته اش کنه، ساعتش مثل اون نیست، وقتی ساعتشو می چرخونه، تکامل یافته می شه، دم تیغ تیغی هم داره.



(تصویر تهیه شده مانی ۶ ساله در نقاشی وی که با سوژه آزاد تهیه شده است).
- به نظرت اگه بن تن بشی، به جز این که دشمناتو بکشی، چه کار دیگه ای می تونی انجام بدی؟
نمی دونم.



- نمی‌دونی؟

|| صب کن... فهمیدم، می‌تونم دنیا رو هم نجات بدم.

- اون وقت چه کسانی رو نجات می‌دی؟

همه‌ی آدم‌ها رو، اگه این قد زیاد نباشن، می‌تونم نجاتشون بدم. اون موجودات هم اگه این قد گنده

بودن، همه‌ی آدم‌ها رو می‌داشتم پیششون و نجاتشون می‌دادم.

- به نظرت چه کسانی نیاز به کمک دارن؟

هر کی که کمک بخواد.

- مثلاً چه کسانی به کمک نیاز دارن؟

مثلاً هر کی که یه دشمن بخواد بهش حمله کنه با چاقویی چیزی، منم با یه موجود که از همه

قوی‌تره میام و نجاتش می‌دم، صب کن فکر کنم، کدوم موجود از همه قوی‌تره... آهان موجود چهاردست،

اون سنگ رو با چهارتا دستم می‌گیرم و بعد پرتابش می‌کنم سمت دشمن‌ها تو اقیانوس.

- چرا تو اقیانوس، جای دیگه‌ای نیست؟

اگه بخوام پرتش کنم، باید اون جوری پرتش کنم تو لونه عقاب یا شاهین.

- چرا اون جا؟

تو خودت گفتی جای دیگه‌ای نیست.

- آهان پس چون جای دیگه‌ای نیست، مجبوری پرتش کنی تو اقیانوس؟

آره.

- وقتی ساعت دینگ دینگ زنگ بزنه و قرمز بشه، بعد باید تبدیل بشم، اون یکی ساعت هست یه

مدل دیگه‌اس، مثل این نیست وقتی بن‌تن بخواد تبدیل بشه، اصلاً زنگ نمی‌زنه و تغییر رنگ هم

نمی‌ده، همین جوری سبز باقی می‌مونه.

موجود عظیم‌الجثه هم خیلی قدرت داره.

- موجود یخی هم هست؟
- موجود ایکس هم داره.
- موجود ایکس دیگه چیه؟
- مثلاً وقتی از یه جا آب بیاد، یه دایره می کشه، بعدشم این جوری می کنه دیوارا درست می شن، سریع بدون این که تغییر کنه.
- خوب رادین تو به جز بن تن، کارتون دیگه ای هم می بینی؟
- آره، کارتون سگ های نگهبان.
- کارتونش چه طوری هست؟
- چندتا سگن که یکیشون دختره و بقیه پسرن. فرماندشون هم یه پسره. خب بعد همشون هم ماشین دارن و بعد دختره هم یه هلی کوپتر داره.



- بعد این ها با هم فامیلن؟
- نه با هم دوستن.
- هیچ وقت از هم جدا نمی شن.
- یه برج بلنده، توش زندگی می کنن، یه تلسکوپ هم دارن.
- بعد این ها چه کارهایی می کنن؟
- خیلی از کارا، یکی اسمش مارشاله، آتش نشانی، اون یکی هم راکیه بازیافتیه، اون یکی هم کیسه، پلیسه. رابر سنگا رو بر می داره از جلوی راه، یه بیله دیگه هم داره تو کول پیشش، مثلاً مارشال هم تو کیف پیشش آب داره آتیش نشانی.
- آهان پس مارشال هم یه آتش نشانه، بعد این ها وظیفشون چیه؟
- وظیفه دارن خیلی از کارا رو انجام بدن، به مردم کمک می کنن.
- مثلاً چه کارهایی؟
- آتیش خاموش کنن، سنگا رو بردارن، از این جور کارا، یه بار هم یه عنکبوت آپولو رو زندانی می کنه، این قسمتش خیلی خوبه، دیگه نشون نداده.
- آپولو کیه؟
- آپولو یه سگه قهرمانه، اون عنکبوتو با تاراش اونو زندانی می کنه.

- این سگ‌ها خونشون کجاست، تو کدوم محله هستن؟
- تو برجه خونشون، تو ماشیناشون هم می‌تونن استراحت کنن.
- اسم شهرشون چیه می‌دونی، بعد مال کدوم کشورند؟
- هیچ کشوری نیستن، یه شهری بود اسمشو یادم رفته، تو ماشیناشون می‌خوانن، یه جای مربعی هست که اونجا استراحت می‌کنن. بعد وقتی می‌خوان حرکت کنن، مربعیه دیگه نیست.
- مربعیه چیه؟
- یه جای خواب برای سگ‌ها.
- فقط این دو تا کارتون رو می‌بینی؟
- نه، نه، یه کارتون دیگه هم هست، مثل بن‌تن، خیلی دوستش دارم.
- چه کارتونی؟
- فیکسیا.



- اون چیه؟
- یه چیزای ریزن که وقتی آدم رو ببینن، تبدیل به پیچ می‌شن.
- حالا این‌ها به چه دردی می‌خورن؟
- دستگاه‌ها رو تعمیر می‌کنن، یه جعبه ابزار هم دارن، همه دستگاه‌ها رو باهاش تعمیر می‌کنن، رباتا رو تعمیر می‌کنن، ولی آدم‌ها رو نه. یه دوست آدم هم دارن که اسمش تام توماسه. اصلاً پیچ نمی‌شه، فقط از مامان باباش پیچ می‌شه (!).
- تو دوست داری لوازم و دستگاه‌ها رو تعمیر کنی؟
- نه.
- پس دوست داری چه کار کنی؟
- دوست دارم یه غول عظیم الجثه داشته باشم که همه رو نجات بدم.
- پس باید یه عالمه قدرت داشته باشی؟
- آره.

بن تن با مرد گیاهی.
- عالی، خیلی قشنگ کشیدی!
بن تن با مرد گیاهی می جنگه؟
- اینجا چی نوشتی؟
VS، ینی مقابله (مقابله).
اینجا باید با هم بجنگن. مرد گیاهی می خواد دست بن تن رو قطع کنه.



- رادین بعد تو این مبارزه کی برنده شد؟
بن تن همیشه برنده اس.
- بن تن هیچ وقت نباخته؟
نه، فقط مشت خورده تو مبارزه، مشت می خورن دیگه، ولی تا حالا نباخته.
- تو اگه مثل بن تن بشی، یعنی هیچ وقت شکست نمی خوری؟
فکر کنم یه بار شکست بخورم.
- ولی دفعه‌ی بعدی که ببینمش، بیش تر بهش حمله می کنم. دی ان ای رو جذب می کنم.
- دی ان ای کی رو می خوای جذب کنی؟
همون موجود فضایی رو دیگه.
- بعد دی ان ایش به چه دردی می خوره؟
اگه دی ان ایش رو جذب کنم، می تونم بعداً بهش تبدیل بشم.
- رادین دم دریا اینجا؟
آره.
- این دایره قهوه‌ای چیه؟
این همون جاییه که بن تن ساعتشو پیدا کرد، زیر آب پیداش کرد. اینا هم جلبکن.
- رادین تو توی خونه، چه چیزهایی از بن تن رو داری؟
موجوداتشو دارم، فقط اونا رو می خرم. هنوز نتونستم چهار دستو بگیرم، تو هاپراستار بود، خیلی حیف شد، به جاش ریزه رو خریدم.
- خود بن تن رو نخردی؟

نه، فقط موجوداشو می خرم.

- چرا خود بن تن رو نخریدی؟

چون موجوداش خیلی باحالت، قدرتمندن. یه موجود دیگه ام هست، یادم رفته بود بگم.

- موجودش چی هست؟

موجود سریع السیر، می تونه خیلی سریع بجنگه و دشمنارو شکست بده.



- رادین گون چی، اون هم قدرتمنده؟

آره هردوتاشون به اندازه ی هم قدرت دارن.

- گون دختر عموش بود؟

آره.

- فقط بعضی وقتا با هم مشکل دارن.

همش دعوا می کنن با هم.

- ولی تو جنگ با هم مبارزه نمی کنن، تو یه تیم ان.

چرا وقتی توی جنگ نیستن، با هم دعوا می کنن؟

- چون اون همش به اون می گه، برو برام این چیزا رو بیار.

بعد اون می گه، چرا خودت نمیاری، وسایلو به سمت هم پرتاب می کنن، دعواشون می شه.

- رادین تو توی خونه چه بازی هایی می کنی؟

وقتی بابام نباشه، با خودم بازی می کنم، یه آدم بدجنس دارم یه قهرمان.

- آدم بدجنس کیه؟

کلی دشمنن تو بازیا، اونا آدم بدجنسن. حالا بیا باز با هم بازی کنیم با این خوکا.

- باشه.

مثلاً من و تو خواهر و برادریم.

- باشه.

و حرف‌های بی‌تریتی که معنی اکثر اون‌ها رو هم نمی‌دونه و صرفاً تقلید می‌کنه.

- از رفتارهایی که رادین از کارتونها یاد گرفته و به کار می‌برد، مثال می‌زنید؟
در حال حاضر بازی رادین خیلی تحت تأثیر کارتونی که می‌بیند قرار می‌گیرد، مثلاً وقتی کارتون‌های حیات وحش رو می‌بیند، تا ساعت‌ها داره عرض خونه رو می‌دوه و تو نقش اون حیوان یا اون شخصیت کارتونی که دوست داره بازی می‌کنه.

بعد رادین بیش‌تر زمانی که توی منزل تنها است، از الگوهای کارتونی مورد علاقه‌اش تقلید می‌کنه و از ما هم می‌خواد که اصلاً پیشش نیایم و نگاهش نکنیم که حسش از بین نره! ولی بعضی اوقات شده که در جلوی دوستانش هم تو نقش اون شخصیت کارتونی یا حیوان مورد علاقه‌اش رفته و با هم بازی کردن.

- در این مواقع رادین از البسه خاصی هم سود می‌برد؟
رادین لباس مربوط به اون شخصیت‌ها رو نداره و ترجیحاً وقتی داره بازی می‌کنه، از اسباب بازی‌های مربوط به همون شخصیت‌ها استفاده می‌کنه.

الگوهای مورد علاقه رادین چه قدر اون رو به تحرک فیزیکی وادار می‌کنند؟
رادین به طور معمول جلوی تلویزیون می‌نشیند و به تماشای کارتون می‌پردازه، بعد از دیدن کارتون‌هایی که داری شخصیت حیوانات باشه و یا بعد از مشاهده برنامه حیات وحش، رادین شروع به دویدن می‌کنه و سعی می‌کنه اداشون رو در بیاره. این برنامه‌ها مشوقی برای افزایش فعالیت بدنی رادین شده‌اند.

- در مجموع شما از یادگیری رادین از کارتونها راضی هستید یا نه؟
به نظرم در کل کار خوبی از شخصیت‌های کارتونی امروز نمی‌شه یاد گرفت، ولی خوب در مورد برنامه‌های علمی و آموزشی که رادین نگاه می‌کنه، اطلاعات عمومی خوبی نسبت به سنش پیدا کرده و مثلاً رادین اطلاعات نسبتاً خوبی هم در مورد ماشین‌ها و حیوانات داره، ولی کارتونها نامناسب اون رو به خشونت و پرخاشگری و بیان کلمات رکیک می‌کشوند.

۱۷- مصاحبه با افسانه ۶ ساله

بزرگ که شدم، لنز می‌ذارم، موهامو رنگ می‌کنم، مٹ سیندرلا می‌شم، تازه با یه پسر
از دواج می‌کنم که منو ببره تو قصر!

یادداشت پژوهش‌گر:

خانواده افسانه یک خانواده مذهبی است و در سطح متوسط جامعه قرار دارد. بعد از گفت‌وگو با والدین افسانه، آنان تأثیر برنامه‌های تلویزیونی را در نحوه عملکرد فرزندشان انکار نکردند، ولی از این که این تأثیر از کنترل آن‌ها خارج شده باشد را منکر شدند، مخصوصاً نامادری افسانه که به گفته خودش بیش‌تر

اوقات را با افسانه می‌گذراند، از تربیت خودش بسیار رضایت داشت و خدا را شاکر بود که فرزندانش تحت تأثیر آثار مخرب شخصیت‌های تلویزیونی و حتی دوستانش قرار نگرفته‌اند.

- افسانه بیش‌تر چه بازی‌هایی می‌کنی؟

بازی‌های دخترانه.

- مثل چی؟

مثل همین بازی باربی اونو آرایش می‌کنی تا خوشگل بشه.

- بیش‌تر بازی‌هایی که می‌کنی، آرایشی هست؟

نه همش، ولی بعضیاشم هست که باربی لباس پلیس می‌پوشه یا لباس دکتر می‌پوشه تو بیمارستانه، از اینا.

- توی این بازی که باربی رو آرایش می‌کنی، بازی بهت می‌گه چه جور آرایش کنی یا اون جوری که خودت دوست داری باربی رو آرایش کنی، آرایش می‌کنی؟
نه، خودم آرایش می‌کنم.

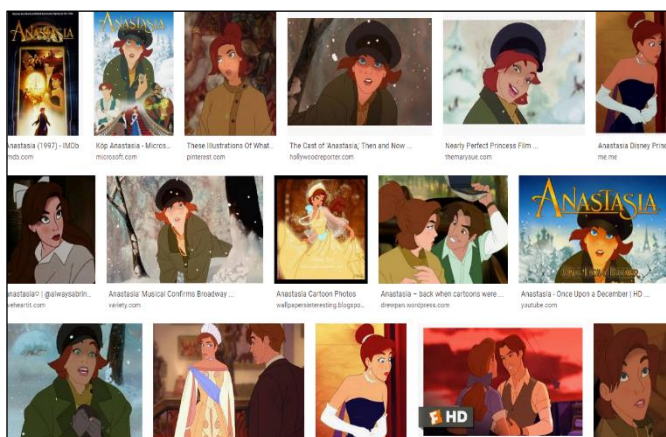
- افسانه با کامپیوتر سی‌دی می‌بینی یا فقط بازی می‌کنی؟
سی‌دی می‌ذارم.

- چه فیلم‌هایی رو می‌بینی؟

بیش‌تر کارتون می‌بینم، ولی فیلم می‌بینم خاله.

- اسم کارتون‌هایی که می‌بینی چیه؟

سیندرلا، سفید برفی، آناستازیا دیگه‌ههههه سفید برفی و همینا.



- فقط همین؟

بازم می‌بینم، ولی همش نمی‌بینم.

- چرا؟

خب مامانم نمی‌ذاره، می‌گه بسه.

- خوب از بین این کارتون‌ها، کدوم رو بیش‌تر می‌بینی؟

همشو، ولی سیندرلا رو بیش‌تر می‌بینم.



- من وقتی کوچک‌تر بودم، سیندرلا رو می‌دیدم، ولی زیاد یادم نمیاد، می‌شه برام تعریف کنی تا یادم بیاد؟

خب یه دختره که خیلی خوشگل بود، تازه رنگ چشاشم رنگ چشای تو بود خاله، اسمش سیندرلا هست. اون با نامادری و دو تا خواهراش زندگی می‌کنه، اونا اذیتش می‌کنن، بعد با یه شاهزاده ازدواج می‌کنه، می‌ره تو قصر زندگی می‌کنه.

- افسانه دخترهای دیگه هم هستن که لباس‌های خوشگل و موهای خوشگل‌تر از سیندرلا دارن، اون‌ها رو نگاه نمی‌کنی؟

چرا خب دوازده‌تا خواهرم قشنگه (شخصیت‌های این کارتون، همانند سیندرلا و سفید برفی، با نامادری و پدر خود در قصر زندگی می‌کنند).

- افسانه بیش‌تر کارتون‌هایی که می‌بینی، توی قصر زندگی می‌کنن؟

نه، بعضیا اولش تو قصر نیستن، یه زندگی معمولی دارن، مث من، ولی بعدش می‌رن تو قصر، بعضیاشونم از اول تو قصر زندگی می‌کنن.

- چرا می‌گی مثل تو هستن؟

خب ما هم زندگی معمولی داریم، تازشم اونا با نامادریشون زندگی می‌کنن.

- ولی خوب بیش‌تری‌هاشون مثل تو، یه دونه خواهر ندارن، مثلاً سیندرلا که دو تا خواهر داره. آره، ولی شبیه من.

- افسانه خواهرت، آجی واقعی خودته؟ آره.

- پس چه جووری می‌گی مثل تو زندگی می‌کنن؟ خب نامادری دارن دیگه.

- مامانت (نامادری) با تو چه جوری رفتار می‌کنه؟

امممممم خوبه.

- دوستش داری؟

آره خب.

- اون هم دوست داره؟

آره، ولی بعضی وقتا مثل نامادری سیندرلا من و آبجیم رو اذیت می‌کنه.

- خوب به بابات نمی‌گی؟

بابام می‌گه دوستون داره. تالالالاشم خاله، خیلی اونو دوس داره، حرف ما رو قبول نمی‌کنه. خاله به کسی نگو، ولی فکر کنم اونم دوست داره بابام برای همیشه بره، همه چیز برا خودش بشه، من و آبجیم رو اذیت کنه.

ولی من حس می‌کنم نامادری شما زن خوبیه‌ها؟

آره خوبه، ولی بعضی وقتا اذیت می‌کنه.

- افسانه یه سوال بکنم؟

بگو.

- چرا همه وسایل اتاقت آبیّه؟

خب چون سیندرلا آبی دوس داره، منم آبی دوس دارم.

- یعنی لباس‌ها هم آبیّه؟

بیش‌تریا آره، تازه یه لباس عروس دارم، مث لباس سیندرلا خوشگله، آبیّه، تاجم دارم تازه.

- برای همین باربی‌هایی که آرایششون می‌کنی، لباس آبی تنشون می‌کنی و اون‌ها رو مثل سیندرلا

درست می‌کنی؟

آرههههه دیگه، تازه فهمیدی (دستش را جلوی صورتش می‌گذارد و می‌خندد).

- دیگه کدوم وسیله‌ها آبیّه؟

کیفم عکس سیندرلا و سفید برفی و پری دریاییه، دفترام و برچسبام، همه عکس اوناست.

- تو هم دوست داری یه روزی مثل سیندرلا بری توی قصر؟

آره.

- ولی الان که قصر نیست چی؟

خب خونه بزرگا مثل قصرن دیگه.

- افسانه گفتی می‌ری عروسی، لباس آبی می‌پوشی، آرایش هم می‌کنی؟

آره، نامادریم منو آرایش می‌کنه، با هم می‌ریم آرایشگاه، خوشگل بشیم.

- خودت می‌گی چه جوری آرایش کنن؟

نه، نامادریم می‌گه.

- چرا، اون که مادرش رو از دست داده، تازه مثل تو یه خواهر مهربون هم نداره؟
آره، خواهر نداره، ولی دوستای زیادی داره، تازه فرشته هم باهاش دوس می‌شه، همه دوشش دارن،
بعدشم با یه شاهزاده ازدواج می‌کنه که دوشش داره.
- خوب دوست‌های تو، تو رو هم دوست دارن، مگه نه؟
آره، منم دوستشون دارم، ولی یکی از دوستانم هست، موهاش طلاییه، مٹ سیندرلا، من بهش حسودی
می‌کنم.

- خوب تو هم بزرگ شدی می‌تونی موهاش رو رنگ طلایی کنی، مگه نه؟
آره، خیلی دوس دارم زودتر بزرگ شم.
- افسانه دوست‌هاش هم مثل تو همش سیندرلا رو می‌بینن؟
نمی‌دونم، ولی یه دوستم هست، اسمش ساراعه، اون پری دریایی می‌بینه، حتی گفته می‌خواد اسم
دخترشو پری بذاره.

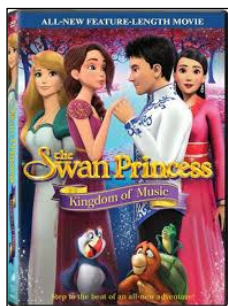
- تو چی دوس داری اسم دخترت رو بگذاری سیندرلا؟
نه، من می‌خوام خودم مٹ سیندرلا بشم.
- افسانه سیندرلا که مثل تو نامادری داره، یه فرشته هم داره، فرشته تو کی هست؟
مامانمه.

- یعنی نامادریت؟
نه، مامان خودمه.
- مامان تو که وقتی کوچیک بودی، از پشت رفت، ولی فرشته پیش سیندرلا بود.
آره، ولی بعضی وقتا که نامادریم دعوا می‌کنه، من می‌رم می‌خوابم، خواب مامانمو می‌بینم، مٹ سیندرلا
که گریه می‌کرد، سرشو گذاشت رو پای فرشته، منم سرمو گذاشتم رو پای مامانم، اونم منو ناز می‌کرد.
- افسانه وقتی تو گریه می‌کنی، نامادریت متوجه می‌شه؟
گاهی آره!

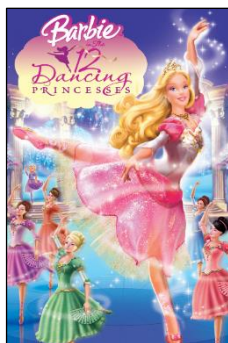
- خوب چه کار می‌کنه؟
هیچی.
- افسانه الان کسی توی زندگیت هست، مثل شاهزاده که سیندرلا رو دوست داره، تو رو هم دوست
داشته باشه؟

از اولش که سیندرلا با شاهزاده دوس نشد که، بعداً که بزرگ‌تر شد، با اون ازدواج کرد.
- یعنی هیچ‌کس نیست؟
نه.

- دوس نداری یکی مثل شاهزاده الان که تو تنهایی، با تو دوست بشه؟
چرا دوس دارم، ولی هنوز مهمونی نفرتم که با یکی مٹ شاهزاده آشنا بشم.



- خوب مهمونی‌هایی که می‌ری چی؟
- هستن، با هم بازی هم می‌کنیم، ولی مٹ شاهزاده تو قصر زندگی نمی‌کنن که.
- از کجا می‌دونی، مگه بهت می‌گن؟
- خب پسر عموها و پسر عمه‌هامن دیگه.
- تو مهمونی‌های دیگه چی؟
- نمی‌دونم.
- چرا، مگه مثل سیندرلا توی مهمونی لباس خوشگل نمی‌پوشی؟
- اون لباسه برا عروسیه، بابام نمی‌ذاره.
- خوب مهمونی‌های دوست‌های خانوادگیتون چه طور؟
- نمی‌دونم، شاید دوسم ندارن.
- چرا فکر می‌کنی دوست ندارن، مگه بهت می‌گن؟
- نه، ولی دوسم ندارن.
- افسانه به نظرت سیندرلا واقعاً وجود داره؟
- نمی‌دونم، ولی اگه باشه، دوست دارم ببینمش از نزدیک.
- اگه ببینیش، چی بهش می‌گی؟
- می‌گم دوش دارم، بهش می‌گم خیلی دوش دارم، می‌خوام شبیه اون بشم، حتی نشونش می‌دم، مٹ اون می‌رقصم (با هیجان می‌گوید).



- دیگه چی بهش می‌گی؟

همین دیگه... آهان بهش می‌گم، با هم عکس بندازیم، یکی برای اون باشه، یکی برای من که همیشه به یاد هم باشیم و با هم دوست باشیم.

- ممنون افسانه، ولی من بیش‌تر از سیندرلا دوست دارم.

منم دوست دارم خاله، چشات مث سیندرلا قشنگه، خوش به حالت، بازم بیا پیشم.

۱۸- مصاحبه با ارسلان ۶ ساله

دخترها به دوستاشون پز می‌دن می‌گن، پسری رو که می‌رن می‌بینن، ماشینش خوشگله!

- سلام خوبی؟

مرسی.

- اسم من کیمیا است، اسم تو چی هست؟

ارسلان.

- وای چه اسم قشنگی، ارسلان جان چند سالته؟

۶ سال.

- ارسلان تو خواهر یا برادر داری؟

آره.

- خواهر داری یا برادر؟

خواهر.

- خواهرت چند سالشه؟

۲ سال.

- تو خواهرت رو خیلی دوست داری؟

آره.

- ارسلان تو خواهرت رو بیش‌تر دوست داری یا کارتونهایی رو که می‌بینی؟

کارتونام.

- چرا کارتونهات رو بیش‌تر دوست داری؟

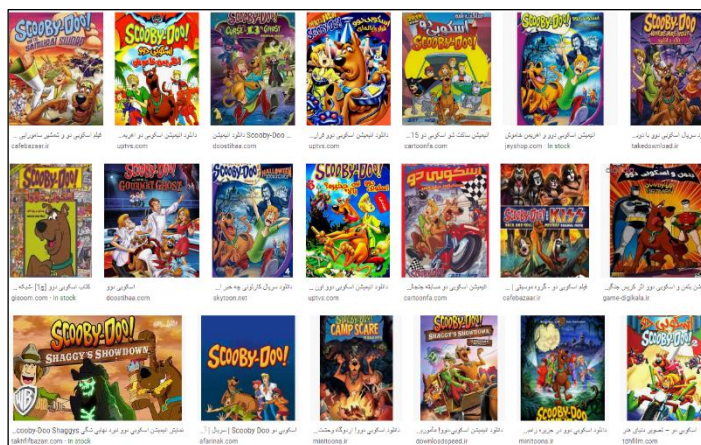
چون خیلی خوبن.

- چرا خوبن؟

چون خوبن دیگه.

- خوب ارسلان، می‌شه بگی چه کارتونهایی می‌بینی؟

باب اسفنجی، اسم اونو نمی‌دونم، اُممممم اسکوبی دو^۱.



– کارتون باب اسفنجی چه جورى هست؟

باب اسفنجى خوب و بامزه هست، مى‌ره و همه رو مى‌خندونه و مشکلات همه رو حل مى‌کنه.

– چه جورى مشکلات همه رو حل مى‌کنه؟

مى‌خندونتشون و به همشون کمک مى‌کنه، مثلاً اختاپوس ناراحت بود، براش جشن گرفت، خوب شد.

– خوب باب اسفنجى کجا زندگى مى‌کنه؟

توى دريا.

– تو، دريا رو دوست دارى؟

آره.

– چرا دريا رو دست دارى؟

چون باب اسفنجى توش زندگى مى‌کنه.

– توى دريا شنا هم مى‌کنى؟

نه.

– چرا نه؟

چون هم مامانم مى‌گه خطرناکه. هم اين كه دريا نبايد كثيف بشه.

– آفرين چرا دريا نبايد كثيف بشه؟

چون باب اسفنجى و دوستاش و ماهيا مى‌ميرن.

– كى به تو ياد داده كه نبايد دريا رو كثيف كنى؟

تو کارتون باب اسفنجى ديدم.

۱. اين کارتون محصول كشور امريكا است و در آن چهار دوست به همراه سگ خود كه مى‌تواند حرف بزند، به دنبال نشان دادن خرافه بودن ارواح هستند. در اين کارتون عادى بودن روابط جسمانى دو جنس، خيلى مورد تأكيد است.

- چی تو کارتون دیدی؟

لیوان انداختن تو آب، آب کثیف شد و ماهیا مردن و باب اسفنجی و دوستاش هم نمی‌تونستن نفس بکشن. سنجاب به خاطر همین از اون ماسکا می‌زنه.

- سنجاب برای این از اون ماسکا نمی‌زنه، چون سنجابا نمی‌تونن زیر آب نفس بکشن؟ نه.

- پس به خاطر کثیف بودن آب، سنجاب از اون ماسک‌ها می‌زنه؟ آره.

- بعدش که آب تمیز شد، چرا ماسکش رو برنداشت؟ چون دیگه مریض شد.

- باب اسفنجی و دوستاش زنده موندن؟ آره.

- چه جوری آب تمیز شد؟

باب اسفنجی به آدما گفت که لیوان نندازن، اونا م گوش دادن و اومدن لیوانا رو جمع کردن.

- چه جوری به آدما گفت؟

باب اسفنجی که از آب نمی‌تونه بیرون بیاد؟ چرا می‌تونه، ولی کم.

- یعنی سریع اومد به آدما گفت و رفت توی آب؟ آره.

- بعد از این که لیوانا رو جمع کردن آب تمیز شد؟ آره.

- خوب می‌دونی آدما با اون لیوان‌ها چی کار کردن؟ بردن بازیافت.

- بعد آدما با لیوان‌های بازیافتی چه کار کردن؟ توش آب و آبمیوه خوردن.

- لیوان‌ها خوشگل بودند؟

خیلی خوشگل (کودک از گفتن زیبایی اجسام به وجد می‌آید)

- دوست داشتی یکی از اون لیوان‌ها داشته باشی؟ آره.

- تو، باب اسفنجی رو بیش‌تر دوست داری یا دوستاش رو؟ باب اسفنجی.

- چرا باب اسفنجی رو بیش‌تر دوست داری؟

چون خوشگل و بامزه هستش.

- مگه باب اسفنجی چه شکلی هست؟

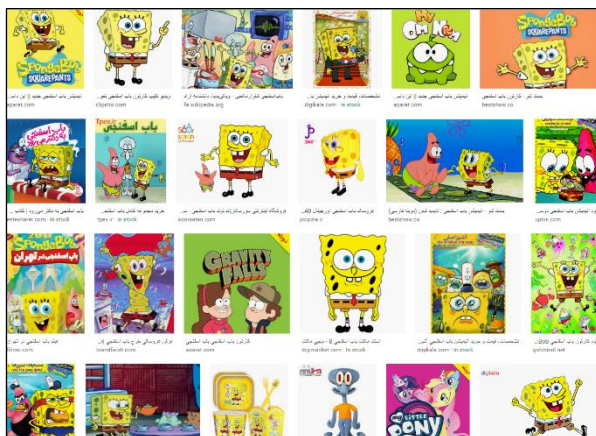
خودش زرده و چشمای آبی داره.

- تو چشمهای آبی باب اسفنجی رو دوست داری؟
آره.

- پس تو فقط چشمای باب اسفنجی رو دوست داری؟
نه.

- دیگه چه چیزی از کارتون باب اسفنجی رو دوست داری؟
شلوار مکعبیش.

- دوست داشتی که مثل باب اسفنجی، شلوار مکعبی داشته باشی؟
آره.



- ولی ما شلوار مکعبی نداریم، درسته؟
نه.

- یعنی ما شلوار مکعبی داریم؟
آره.

- کی رو دیدی که شلوار مکعبی پوشیده باشه؟
سوشا مکانی!.

۱. سوشا مکانی دروازه بان سابق تیم پرسپولیس بود که لباس های نامناسب و غیراخلاقی می پوشید و کمیته انضباطی معمولاً او را جریمه می کرد. گویا او یک روز یک شلوار زرد رنگ و خال دار و خیلی کوتاه می پوشد که دیگر کمیته رأی به ممنوع البازی کردن وی می دهد و او هم به جای پاسخ گویی در حضور کمیته انضباطی، از کشور می رود و در خارج از کشور بازی می کند که این کارش، موجب ممنوع ورود شدن او می گردد. شلوار او آن قدر بدشکل و غیراخلاقی بود که دیگران به تمسخر آن را به شلوار باب اسفنجی تشبیه کرده و حتی عده ای به طعنه می گفتند که شلوار باب اسفنجی قشنگ تر از شلواری است که او پوشیده است.

- سوشا مکانی کی هستش؟
- تو پرسپولیس فوتبال بازی می‌کنه.
- چرا سوشا از اون شلوارها پوشید؟
- می‌خواست مثل باب اسفنجی باشه.
- چرا می‌خواست مثل باب اسفنجی باشه؟
- چون همه باب اسفنجی رو دوست دارن.
- چرا همه باب اسفنجی رو دوست دارن؟
- چون به همه کمک می‌کنه.
- خوب سوشا شبیه باب اسفنجی شد؟
- نه.
- چرا نه؟
- چون دوستش نداشتن.
- تو از کجا می‌دونی که دوستش نداشتن؟
- چون بقیه می‌گفتن.
- مثلاً کی گفت که سوشا مکانی رو دوست نداره؟
- مامانم.
- چرا مامانت دوست نداشت؟
- نمی‌دونم، ولی وقتی من گفتم که مثل شلوارش برام بگیره، منو دعوا کرد و گفت اصلاً دیگه عکس شلوارشو نبینم.
- تو چرا نگفتی که مثل شلوار باب اسفنجی رو می‌خوای؟
- چون باب اسفنجی کوچولو هستش، ولی من بزرگم، نمی‌تونم شلوارشو بپوشم.
- تو دوباره عکس اون فوتبالیست رو دیدی؟
- نه.
- خوب کارتون اسکوبی دو، چه جوریه؟
- یه سگه به دوستاش کمک می‌کنه.
- چه جوری به دوستاش کمک می‌کنه؟
- وقتی با دوستاش می‌ره، مشکل بقیه رو حل کنه و دوستاش تو تله می‌افتن، بهشون کمک می‌کنه، مثلاً دوستش تو تله گیر کرد، بعدش اسکوبی رفتش طناب رو برید تا دوستش رو نجات بده.
- توی کارتون اسکوبی دو، اسکوبی رو بیش‌تر دوست داری یا دوستاش رو؟
- اسکوبی رو.
- چرا اسکوبی رو بیش‌تر دوست داری؟

چون خوشگله.

- چرا خوشگله، مگه چه جوریه؟

قهوه‌ایه و گوشاش هم کوچولو هستش.



- خوب دوست‌هاش برای چی به بقیه کمک می‌کنن؟

چون اونا ترسیده بودن.

- چرا ترسیده بودن؟

چون روح تو شهرشون بود.

- چه جوری روح رو گرفتن؟

نگرفتن، دعا خوندن، روحه خودش رفت.

- خوب وقتی روح رفت، بقیه چه کار کردن؟

خوشحال شدن و همدیگه رو بوس کردن.

- کی رو بوسیدن؟

دوستای اسکوبی همو بوسیدن.

- مگه دوستای اسکوبی مرد نبودن؟

دوتاشون مرد بودن.

- چند تا زن هستن؟

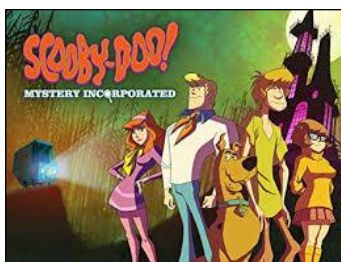
اونام دوتان.

- خوب دوست‌های اسکوبی همدیگه رو بوسیدن؟

آره.

- خوب بعد از این که همدیگه رو بوسیدن چی شد؟

همه خوششون اومد.



- برای چی همه خوششون اومد؟
- خب با هم دوست شدن و دیگه قهر نبودن.
- چرا با هم قهر بودن؟
- چون زنه رو نگرفتش، یه دفعه خوردش زمین.
- یعنی چون زنه زمین خورد، با مرده قهر کرده بود؟
- آره.
- تو تا حالا از این کارها که توی کارتون کردن، جایی دیده بودی؟
- نه.
- تو وقتی توی کارتون روح دیدی، ترسیدی؟
- نه.
- چرا نه؟
- چون دعاشو یاد گرفتم که روح دیدم، بخونم و اون بره.
- خوب تو اسکوبی دو رو بیش تر دوست داری یا باب اسفنجی رو؟
- باب اسفنجی رو.
- چرا باب اسفنجی رو بیش تر دوست داری؟
- چون خوشگل تر از اسکوبیه.
- چرا باب اسفنجی خوشگل تر از اسکوبی دووه؟
- چون چشاش آبییه و شلوارش مکعبیه.
- تو چشم‌های آبی دوست داری؟
- آره.
- چرا چشم‌های آبی رو دوست داری؟
- چون باب اسفنجی چشمش آبییه.
- اسم اون کارتون رو که نمی‌دونستی، یادت اومد؟
- نه (کودک از ندانستن اسم کارتون، خجالت می‌کشد).
- خوب اشکالی نداره، می‌تونم بگی کارتونه چه جوری بودش؟
- رنگین کمون می‌خواد دکتر بشه.
- رنگین کمون کی هستش؟
- یه ماهی خیلی خوشگله خاله.
- مگه رنگین کمون چه شکلی هستش؟
- مثل رنگین کمون واقعی، چند رنگه و پولکاش برق می‌زنه.
- چرا رنگین کمون می‌خواد دکتر بشه؟

چون دوست داره آدما رو نجات بده.

- رنگین کمون خوب درس می‌خونه؟
آره!

- تو دوست داری چه کاره بشی؟

منم مثل رنگین کمون دکتر بشم.

- تو هم مهد می‌ری؟
نه.

- چرا نه؟

مامانم می‌گه پول نداریم برات به مهد بدیم.

- خوب تو رنگین کمون رو دوست داری یا اسکوبی رو؟
رنگین کمونو.

- چرا رنگین کمون رو بیش‌تر دوست داری؟

چون جون آدما رو نجات می‌ده.

- مگه اسکوبی دوو، جون آدم‌ها رو نجات نمی‌ده؟
چرا، ولی دکتر نیستش.

- تو رنگین کمون رو بیش‌تر دوست داری یا باب اسفنجی رو؟
رنگین کمونو.

- چرا رنگین کمون رو بیش‌تر دوست داری؟
چون دکتره دیگه.

- خوب رنگین کمون دیگه چه کارهایی می‌کنه؟

می‌ره مدرسه و آدمای مریض رو خوب می‌کنه و مراقب خواهرشم هست.
فقط همین کارها رو می‌کنه؟
آره.

- ارسلان، من یه بچه رو می‌شناختم که کارتونهاش رو بیش‌تر از خواهر و برادرش دوست داشت،
به نظر تو کار اون بچه اشتباه بود؟
نه.

- چرا کارش اشتباه نبود؟

شاید خواهر و برادرش حوصله‌اش رو سر می‌برن.

- تو این رو از کجا می‌دونی؟

چون خواهر منم لوس و بی‌مزه هست.

- به خاطر همین کارتونها بهتر از خواهرت هستن؟

آره.

- جلو مامانت هم به خواهرت لوس و بی مزه می گی؟
نه.

- چرا نه؟

چون دعوام می کنه، همش می گه باید با خواهر کوچولوت خوب باشی.

- مامانت راست می گه، تو باید مراقب خواهرت باشی.

- ارسلان تو چند تا دوست داری؟

دو تا.

- اسم هاشون رو می گی؟

علی و عباس.

- می دونی علی چه کارتونهایی رو می بینه؟

علی رو نمی دونم، ولی عباسو می دونم.

- خوب عباس چه کارتونهایی می بینه؟

کارتونای جم رو می بینه.

- خوب تو جم چه کارتونهایی می بینه؟

اسمشو نمی دونم.

- می دونی چه جور هیستش؟

آره، خود منم دیدمش.

- تو هم کارتونهای جم رو دیدی؟

آره.

- کجا دیدی؟

خونه که تنها بودم، زدم جم با عباس اونو دیدیم.

- با عباس چی دیدی؟

آدم دارن با هم مسابقه می دن تا برنده بشن.

- آدمها فقط مرد هستن؟

نه، زن هم هستش.

- برای چی با هم مسابقه می دن؟

که اول بشن.

- جایزه اول چی هستش؟

پول می گیره.

- می دونی چه قدر پول می گیره؟

نه.

- خوب چه جوری با همدیگه مسابقه می‌دن؟
- هر دفعه با هم سر یه چیزی مسابقه می‌دن، مثلاً اون دفعه داشتن با هم شنا می‌کردن که اول بشن، بعد از شنا می‌رفتن دوچرخه سواری می‌کردن.
- خوب تو از مسابقه اون‌ها خوشت اومد؟
- از دختراشون بیش تر خوشم اومد.
- چرا از دخترها بیش تر خوشت اومد؟
- چون لباساشون لختی بود.
- یعنی چی لباساشون لختی بود؟
- یه شرت تنش بود با یه بلوز کوتاه.
- بلوز کوتاهش چه جوری بود؟
- خیلی کوتاه بود، شکمش و نافش و دستاش پیدا بودش.
- خوب چرا از دخترهایی که این جوری لباس می‌پوشن، خوشت میاد؟
- چون می‌ذارن بدنشون رو ببینیم.
- مگه شما بدن اون‌ها رو ببینین، چی می‌شه؟
- می‌ریم جلو دوستانمون پُر می‌دیم.
- برای چی جلو دوستانتون پُر می‌دین؟
- چون دخترها رو دیدیم.
- یعنی به دوستانتون چی می‌گین؟
- می‌گیم که ما دخترها رو دیدیم.
- بعد اون‌ها چی می‌گن؟
- می‌گن خوش به حالتون، چه جوری تونستین ببینین.
- شما به دوست‌های خودتون چی می‌گید؟
- می‌گیم کار شما بچه کوچولوها نیستش.
- اون وقت شما به خاطر دیدن دخترهای توی کارتون، به دوستانتون پز هم می‌دین؟
- آره.
- چرا با دخترهایی که توی کارتون می‌بینین، پز می‌دید، چرا با دخترهای واقعی پز نمی‌دید؟
- چون الان نمی‌تونیم، ولی یه کم دیگه که بزرگ بشیم، می‌ریم دخترای واقعی ببینیم.
- اون وقت چرا بقیه به خاطر دخترهای کارتونی به شما می‌گن خوش به حالتون، مگه اون‌ها نمی‌تونن از این کارتونها ببینن؟
- نه.

- چرا نمی‌تونن ببینن؟

ماماناشون نمی‌ذارن.

- چرا ماماناشون نمی‌گذارن؟

چون می‌برشون مهد، بعدشم که میان خونه، همش ماماناشون مراقبشونن.

- عباس مهد نمی‌ره؟

نه.

- این کارتون رو عباس با سی‌دی می‌بینه؟

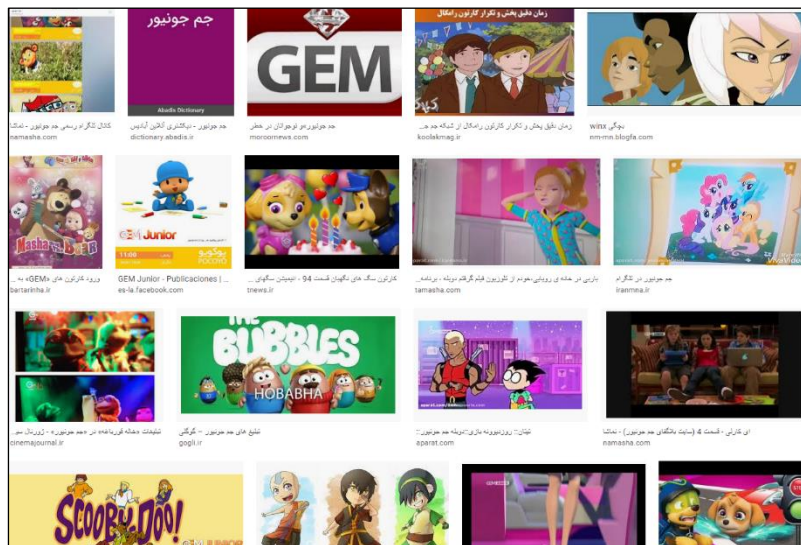
نه.

- پس با چی می‌بینه؟

ماهواره.

- چه کانالی اون رو می‌بینه؟

جم جونیور.



- مگه تو هم جم نمی‌دید؟

چرا.

- پس چرا تو این کارتون رو نمی‌بینی؟

من تنهایی دوست ندارم ببینمش، ولی با عباس دوست دارم ببینمش.

- چرا با عباس دوست داری اون رو ببینی؟

چون می‌خندیم.

- به چی می‌خندین؟

به پسر.

- چرا به پسرهای کارتون می خندی؟

چون لباساشون زشته.

- مگه لباساشون چه شکلیه؟

رنگش بده، شلوارش قرمز و بلوزش کوتاه و صورتیه.

- ارسلان من یه بچه رو می شناختم که می گفت دیدن دخترا اصلاً کار خوبی نیست که بخوام با اون

پز بدم؟

چرا، خلیلیم خوبه.

- چرا خوبه؟

چون بهت نمی گن بچه.

تا حالا به تو هم بچه گفتن؟

قبلاً آره.

- چرا گفتن بچه؟

چون دوستانم باهام دوست نبودن و منم دخترا رو نمی دیدم.

- دوست هات همسن تو بودن؟

نه، خیلی بزرگ بودن.

- یعنی به تو می خندیدن، چون دخترا رو نمی دیدی؟

آره.

- دیدن دخترها رو از کی یادگرفتی؟

عباس.

- عباس از کجا یاد گرفته بود؟

دیدش که دوستانم می رن دخترای واقعی رو می بینن، تازه باهاشون حرفم می زدن.

- چرا شماها برای دیدن دخترهای واقعی نرفتین؟

چون دخترا ما رو بچه می بینن، دوستانمون ندارن.

- پس چون دوست هاتون مسخرتون نکنن، تو و عباس با هم رفتین دخترا رو ببینین؟

آره.

- تو تا حالا توی کارتونی دیدی که پسرها باید بزرگ بشن تا دخترها رو ببینن؟

آره.

- از کدوم کارتونی دیدی؟

همونی که تو جم می بینیم.

- همونی که تو و عباس با هم می بینین؟

آره.

- ارسلان تو می‌تونی کانال جم رو راحت ببینی؟

آره.

- یعنی مامان و بابات می‌گذارن که تو ماهواره ببینی؟

آره.

- چه جوری می‌گذارن که ماهواره ببینی؟

چون خونه نیستن که ببینن، من چی کار می‌کنم.

- پس مامان و بابات نمی‌دونن که تو ماهواره می‌بینی؟

نه.

- اون وقت تو همه کانال‌های ماهواره رو می‌بینی؟

آره.

- به جز جم دیگه چه کانال‌هایی می‌بینی؟

آهنگ می‌بینم.

- چه آهنگ‌هایی می‌بینی؟

آهنگای کانال پی‌ام‌سی.

- دیگه چی توی ماهواره می‌بینی؟

یه کانال‌های دیگه رو دوست دارم ببینم، ولی نمی‌شه خاله.

- چرا نمی‌شه ببینی؟

چون نمیاره.

- می‌دونی چرا نمیاره؟

عباس می‌گه چیزای بدی نشون می‌دن.

- عباس از کجا می‌دونه که تو اون کانال چیزهای بدنشون می‌دن؟

می‌گفتش مامان و باباش از اینا نگاه می‌کردن.

- عباس هم مامانش می‌گذاره ماهواره ببینه؟

نه.

- پس چه جوری اون کارتون رو تو جم می‌دید؟

به خاطر بازی میاد پیش من می‌بینه.

- یعنی مامانش نمی‌دونه که عباس جم می‌بینه؟

نه.

- ارسلان کی به تو گفته که با دخترها پز بدی؟

عباس.

عباس خودش هم پز می ده؟

آره.

- عباس به تو چی گفته؟

گفته که بزرگ بشیم، دخترای خوبی رو با هم می بینیم.

- عباس دیگه چی گفت؟

گفته که می تونم بزرگ شدم، ماشین بخرم.

- چرا دوست داری ماشین بخری؟

چون دخترا ماشین رو دوست دارن.

- می دونی چرا ماشین دوست دارن؟

چون اونام می رن پز می دن.

- دخترها هم مثل پسرها پز می دن؟

آره.

- دخترها به کی پز می دن؟

دوستاشون.

- می دونی برای چی دخترها پز می دن؟

پز می دن که بگن اونوی رو که می رن می بینن، ماشینش خوشگله.

- ارسلان تا حالا تو توی کارتونهایی که دیدی، شده دخترها با ماشین و خونه پسره پز بدن؟

آره، تو کارتون جم دخترا وقتی پسر می بردن و پول می گرفتن، بازم با پولش به دختر شلوار کوتاه

پز می اومدن، تازشم پسره خیلی توپول بودش (قدری بهم ریخته حرف می زند).

- چرا به دختر شلوار کوتاه پز می دادن؟

چون از همه دخترا خوشگل تر بودش و دخترام از اون بدشون می اومد.

- پسرها هم از اون دختر شلوار کوتاه بدشون می اومد؟

نه، همشون دوستش داشتن.

- چرا دوستش داشتن؟

چون خوشگل بودش.

- مگه چه شکلی بودش؟

موهاش کوتاه بود و قهوه ایی و چشمای خوشگل مشکی داشت.

- چرا با پسره بیرون می رن؟

از همدیگه خوششون میاد دیگه.

۱۹- مصاحبه با هورداد ۶ ساله

دوست دارم بزرگ که شدم، مثل مک کوئین بشم. همش گاز بدم و تند برم.

- سلام!

(اول یک نگاه اجمالی به من می اندازد و بعد جواب می دهد) سلام!

- اسمت چیه؟

اسم شما چیه؟

- من اسمم نیلوفره، حالا تو هم اسمت رو به من بگو.

هورداد!

- آقا هورداد تو چند تا خواهر یا برادر داری؟

هیچی ندارم، فقط خودمم. تو چند تا خواهر و برادر داری، نیلوفر؟

- من یه خواهر دارم.

- چند سالته؟

پیش دبستانیم.

- یعنی ۶ سالته دیگه؟

نمی دونم... آره.

- توی پیش دبستانی چه کار می کنی؟

تو مهدمون یه دو تا عروسک داریم، جیغ جیغواند، بعد داستان می خونیم، بعد با اینا نمایش اجرا می کنیم. داستانم می سازیم برای این عروسکا.

- خوب پس داستان هم می سازی. یکیشون رو برای من تعریف می کنی؟

یه روز یه جوجه اردک یه تخمی رو دید و گفت، این تخم کی می تونه باشه؟ بعد وقتی که تخم باز شد، از اون یه جوجه مرغ دراومد و اونا با هم یه کرمو دیدن و خوردنش.

- آفرین. هورداد تو هر روز پیش دبستان می ری؟

نه دیگه، جمعه ها نمی رم.

- از ساعت چند تا چند پیش دبستانی می ری؟

از صبح خیلی زود تا... . نمی دونم باید از مامانم بپرسم.

- بعد که از پیش دبستان می ای، چه کار می کنی؟

غذا می خورم، بعدش می خوابم، بعدشم با مامانم می رم پارک یا می رم خونه دوستم، بازی می کنیم با

هم.

- خونه دوستت به خونه تون نزدیکه؟

آره، طبقه بالایی ما هستن.

- دوستت هم ۶ سالشه؟

آره، اسمشم ارمیاست. بعضی وقتا من می‌رم خونه‌شون، بعضی وقتا اون میاد. اما من بیش‌تر می‌رم، آخه اون اسباب بازیای باحال‌تری داره.

- با ارمیا کارتون هم تماشا می‌کنی؟

آره، اما کم، آخه اون کارتونای دخترونه بیش‌تر نگاه می‌کنه که من دوست ندارم.

- چرا اون کارتون دخترونه نگاه می‌کنه؟

آخه اون یه خواهر داره که هم سن ماس، چون اون کارتون دخترونه می‌بینه، ارمیام تماشا می‌کنه، اما من دوست ندارم.

- با خواهرش دوقلو هستن؟

آره دیگه.

- تو تا حالا با ارمیا یا خواهرش، کارتون دخترونه تماشا نکردی؟

چرا یه بار سیندرلا رو دیدیم با هم. تازه اون روز مامانشم برامون کاپ کیک درست کرده بود.

- خوب داستان سیندرلا رو برای من تعریف می‌کنی؟

داستان یه مرده بود که رفته بود سفر. بعد اونجا می‌میره. دخترشم با نامادریش و دو تا خواهراش زندگی می‌کرد که خیلی اذیتش می‌کردن. بعد پسر پادشاه که همش تو شمشیر بازی با باباش و خدمتکاراشون برنده می‌شد، با این دختره ازدواج کرد.

- خودت چه کارتونهایی رو دوست داری؟

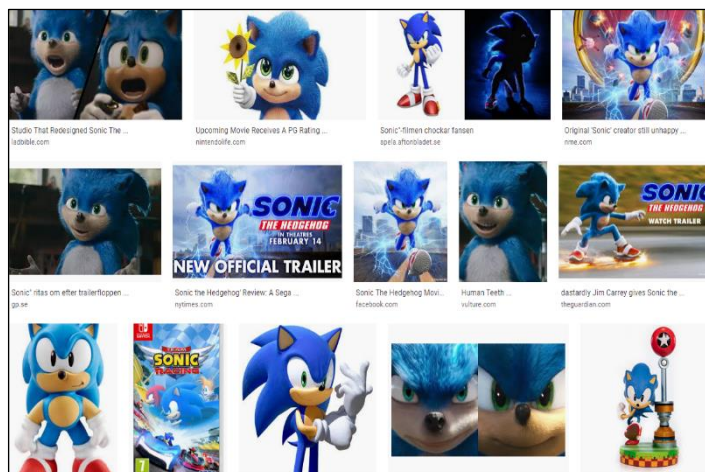
مک کوپین، در جست‌وجوی دری.

- داستان یکی از این‌ها رو برای من تعریف می‌کنی؟

آره، الان فقط مک کوپینو یادمه. یه مک کوپین بود از پارکینگش اومد بیرون با تریلیش که دوستشم بود. بعد مسابقه دادن. بعد که داور گفت شروع، یه ماشین سبز زد به مک کوپین، موتورش کلاً ترکید. بعدش رفت موتورشو عوض کرد. بعد همون ماشین سبزه یه ماشین آبی رو از مسابقه انداخت بیرون. بعد مک کوپین رفت اون ماشین آبی رو کمک کنه، کمک کردش به اون، بعد با هم رسیدن خط پایان.



- سی دی این کارتون رو داری؟
- نه سی دیشو ندارم، اما نگاه کردم این کارتونه رو.
- از تلویزیون دیدی؟
- آره فک کنم.
- کدوم شبکه؟
- شبکه نسیم یا شایدم پویا بود.
- اسباب بازی‌هایی هم داری که شبیه همین شخصیت کارتونها باشند؟
- آره، اصلاً خود، خود، ماشین مک کوینو دارم.
- !! خوب باهاشون چی بازی می‌کنی، تو هم باهاشون تصادف می‌کنی؟
- آره بابا، منم عین تو کارتون باهاش تصادف می‌کنم، موتورشو می‌ترکونم.
- عروسک بازی هم می‌کنی؟
- نه، اصلاً عروسک ندارم من. فقط ماشین و چند تا خرس و خرگوش و اینا دارم با یه عالمه تفنگ، یه دونه‌ام شمشیر دارم، اما پلاستیکه، واقعی نیست.
- خرگوش دوست داری؟
- نه، من ببر دوست دارم، اون خرگوشه رو تولدم خاله‌ام برام کادو آورده.
- آهان! خرس چی، خرس رو دوست داری؟
- آره، از این خرسای قهوه‌ای جنگلی که می‌رن دم رودخونه، از کنار آبشار ماهی می‌گیرن، می‌خورن.
- خوب به جز مک کوین، دیگه چه کارتون‌هایی رو دوست داری؟
- سونیکم خیلی دوست دارم. اونو که اصلاً سی‌دیشم دارم.
- خوب یکی از داستان‌های سونیک رو هم می‌تونی تعریف کنی؟
- نه، فعلاً داستانشو یادم نیست، چون سی‌دیشو گم کردم.
- چرا حالا سونیک رو دوست داری؟
- به خاطر این که یه کارایی می‌کنه... یه دکتره هست، می‌خواد دوستشو بکشه، سونیکم می‌خواد اونو بکشه، به خاطر این که تند تند فرار می‌کنه و می‌خواد اونو بکشه، دوستش دارم.
- تو هم دوست داری مثل سونیک باشی؟
- آره دیگه، خیلی دوستش دارم.
- چرا می‌خوای شبیه سونیک باشی؟
- چون تند، تند، بدوم. می‌ره مشت می‌زنه به اون دکتره.



- خوب مگه مشت زدن کار بدی نیست، چرا می‌خواهی مثل سونیک مشت بزنی؟

آره، کار بدیه، اما چون جونه خودش در خطر، این کار رو می‌کنه.

- تا حالا تو هم برای دفاع از خودت به کسی مشت زدی؟

(بعد از یک مکث نسبتاً طولانی با سر جواب مثبت می‌دهد).

- توی پیش دبستان این کار رو کردی؟

نه، خاله دعوام می‌کنه اونجا.

- پس کجا مشت زدی؟

تو بیرون مشت زدم.

- چرا این کار رو کردی؟

اون قدر عصبانی شدم، اصلاً مغزم داشت منفجر می‌شد دیگه، منم مشت زدم.

- با دوست‌های خودت هم این کارتون رو بازی می‌کنی؟

آره، اما اونا کارتونای جنگی دوست دارن، من دوست ندارم.

- چرا کارتون جنگی دوست نداری؟

چون مناسب سن من نیست.

- کی گفته که مناسب سنت نیست؟

خودم می‌دونم دیگه.

- خوب برای چه سنی؟

برای پسر بزرگاس، منم بزرگ شم، نگاه می‌کنم.

- تا حالا خواب این کارتون‌هایی که تماشا می‌کنی رو دیدی؟

آره، یه بار خواب مک‌کویینو دیدم که متر و مک‌کویین با هم تصادف کردن. مک‌کویین اونو برد

تعمیرگاه، درستش کردن، بعدن دیگه تموم شد.

- هور داد تو تبلت هم داری؟
نه.

- اصلاً بازی کامپیوتری بازی می‌کنی؟
آره، تو گوشی مامانم یه دونه هست ماشینیه، باهاش گاز می‌دی، خیلی خوبه، همش گاز می‌دی که تند بره، اما من زیاد گاز نمی‌دم، چون تصادف می‌کنم، می‌سوزم. الان من از همه‌ی دوستانم مرحله‌ام بالاتره.

- تا حالا شده چشم‌هات از دیدن کارتون یا بازی کامپیوتری خسته بشه؟
نه بابا، من چشم‌ام خیلی قوین، اصلاً خسته نمی‌شن.
- روزی چند ساعت کارتون تماشا می‌کنی؟
نمی‌دونم، اما خیلییی تماشا می‌کنم، آخه دوست دارم.
- وقتی می‌ری خرید وسایل پیش دبستانیت، وسایلی رو انتخاب می‌کنی که عکس مک‌کویین یا بقیه کارتون‌هایی که دوست داری رو داشته باشه؟
آره، همه‌ی وسایلام عکس مک‌کویین و سونیک رو داره، تازه تخت خوابم ماشینیه، یه ماشین قرمز، شباً انگار تو ماشین خوابیدم.
- دوست داری بزرگ که شدی چه کاره بشی؟
مثل مک‌کوئین بشم!
- یعنی چی؟
دوست دارم راننده این ماشین بزرگا بشم، همش گاز بدم، تند برم.

۲۰- مصاحبه با فرزاد و پارسای ۶ ساله در مورد دوستشان هومن (۶ ساله)

یه بار داشتیم به هم می‌گفتم، بزرگ که شدیم، بریم دزد دریایی بشیم.

تذکر پژوهشگر:

طی یکی از مصاحبه‌های من، فرزاد ۶ ساله، درباره‌ی ضرورت داشتن تبلت و موبایل در سن پایین، مثالی از یکی از دوستانش زد. او گفت، دوستش هومن، یکی از موبایل‌های مادرش را برداشته و به شکل پنهان از آن استفاده می‌کند. مادرش هم که گمان می‌کند گوشی او گم شده است، متوجه استفاده‌ی پسرش از گوشی نمی‌شود. پس از مصاحبه من با فرزاد، من در دیدارهای بعدی که با او داشتیم، سعی کردم اعتماد او را به دست بیاورم و سرانجام پس از جلب اعتماد نسبی فرزاد، از او خواستم تا او مرا به دوستش هومن معرفی کند تا مصاحبه‌ای با او داشته باشم، اما این امر میسر نشد، ولی پیگیری من نتیجه داد و توانستم با یکی دیگر از دوستان مشترک هومن و فرزاد، مصاحبه‌ای داشته باشم که شرح آن در زیر آمده است.

- فرزام اسم اون دوست چی بود؟
کی؟
- همون که گفتی گوشه مامانش رو برداشته و کلکه؟
آهان... هومن...
- هومن مثل تو شیش سالشه؟
بله.
- چی شد که هومن به شما گفت گوشه مامانش رو برداشته؟
می خواست بگه که خفته.
- یعنی چی؟
یعنی... یعنی می خواست نشون بده خیلی زرنگه... سوسول نیستش.
- چرا می خواست نشون بده زرنگه؟
چون که... یادم نمیاد...
- یادت میاد چی شد که برداشتن گوشه مامانش رو به تو گفت؟
به من نگفت... به همه گفت.
- چی گفت؟
گفت که من گوشه مامانم رو برداشتم... هر کاری هم بخوام می کنم...
- شماها چی گفتید؟
خندیدیم.
- اون خوشش اومد که شما به اون خندیدید؟
آره.
- وقتی که شما بهش می خندید، فکر می کنه که شما قبول دارید که اون زرنگه، یعنی ازش خوشتون میاد؟
اوهوم. اون فکر می کنه که از همه بهتره... همه چی داره... هر چی بخواد داره...
- بچه ها در این باره به هم دیگه چی می گن؟
مثلاً... مثلاً پویا می گه، من مثلاً هر کاری بخوام می کنم... هر چی هم بخوام دارم... همه چی...
- مثلاً چی ها رو می گه؟
کامپیوتر... تبلت... پی اس فور... یه عالمه گیم...
- خوب بعد اون که این چیزها رو می گه، چی می شه؟
هیچی دیگه...
- منظورم اینه که هومن چه کار می کنه؟

هومن هم همراهش دوست داره بگه، منم هممه چی دارم.
- خوب برای چی دعا می کنن... اون ها که جفتشون همه چی دارن؟
نه، آخه هومن واقعاً نداشتش که.



- پس بچه ها مسخره اش می کردن که چیزی نداره؟
آره... مثلاً زیاد باهاش بازی نمی کردن...
- دوست های صمیمیش چه طور؟
آخه هومن با هیشکی زیاد دوست نیستش که.
- چون چیزی نداره؟
نه.
- پس چی؟
پویا به همه زور می گه.
خب... داشتیم حرف می زدیم، هومن گفت یواشکی گوشی مامانش رو برداشته و مامانش فکر می کنه،
اون رو گم کرده.
- از چی حرف می زدید؟
از چیزهای ترسناک...
- می گفتید که مثلاً کی از چیزهای ترسناک نمی ترسه؟
آره.
- پویا هم اونجا بودش؟
آره.
- هومن که گفت گوشی داره، پویا چه کار کرد؟
یادم نمیداد... فکر کنم... اووم... فکر کنم مسخره اش کرد.
- هومن چی کار کرد؟
اووووم... (مکت طولانی).
- یادت نمیداد؟
فکر کنم که... اووووم... آهان... .

- چی شد؟
گوشیش رو آورد.
- بعد چی شد؟
اوووم... نمی دونم.
- دیگه پویا مسخره اش نکرد؟
نه زیاد.
- کسی بهش نگفت، چرا این کار رو کردی؟
امیررضا گفتش، کارت خوب نیست.
- اون چی گفت؟
یادم نیست.
- تو چیزی نگفتی؟
نه.
- چرا؟
خب به من چه؟
- پویا چی کار کردش؟
اونم... هیچی نگفت، فکر کنم.
- کسی به مربی مهدتون نگفت؟
نه.
- چرا؟
به ما چه...
- بعدش هومن بهتون می گه با گوشیش چه کار می کنه؟
با وای فای می ره تو اینترنت.
- توی اینترنت چه کار می کنه؟
می ره فیلم می بینه، فکر کنم...
- دیگه چی؟
بازی می کنه.
- چه بازی هایی؟
همون بازی هایی که بچه ها می کنن.
- مثل چی؟
فیفا و اینا.
- چه فیلم هایی می بینه؟

نمی‌دونم.

- یعنی کارتون می‌بینه؟

نمی‌دونم.

- هومن همه‌اش تو خونه تنهاست، یعنی هر کارتون و هر چی رو که بخواد، می‌بینه؟
آره.

- پس چرا گوشی مامانش رو برداشته؟

واسه این که گوشی نداشت.

- تو از این کارش خوشت میاد؟

آره، با حاله.

- دلت نمی‌خواد همچین کاری رو انجام بدی؟

مامانم گوشی دو تا نداره که!

- اگر داشت، برمی‌داشتی؟

آره.

- مثل هومن به دوست‌هات هم می‌گفتی؟

آره.

- اگر دوست‌هات می‌فهمیدن چی می‌شد؟

می‌فهمیدن من خفنم.



- هومن شماره موبایل هم داره که شما بهش زنگ بزنیند؟

نه، نداره... فقط گوشی داره... .

- هومن گوشیش رو چه طوری قایم می‌کنه؟

تو اتاقش.

- مامانش پیداش نمی‌کنه؟

نه.

- کجا قایم کرده مگه؟

توی آدم آهنیش... .

- اصلاً نمی ترسه مامانش پیدا کنه؟

یه بار گفتش... بعد گفتش که مامانم هیچ وقت نمی تونه پیداش کنه. من پیر می شم، اونم پیر می شه...

- آهان... یعنی تا پیر می شن، نمی تونه پیدا کنه؟

آره.

تذکر پژوهشگر:

ادامه مصاحبه من درباره هومن با پارسای ۶ ساله، انجام گرفته است. من با کمک فرزاد، امکان

مصاحبه با پارسا را به دست آوردم. پارسا نیز به دلیل آن که در پیش دبستانی هومن بود، در جریان کار او قرار گرفته بود.

- پارسا... تو نظرت درباره ی دوست که یواشکی گوشی مامانش رو برداشته چیه؟

اون خیلی زرنگه.

- چرا این رو می گی؟

خب... تونسته گوشی رو قایم کنه. هیشکی هم نفهمه.

- تو از این کارش خوشت میاد؟

بله.

- کار بدی نیست؟

نه.

- چرا؟

خب... اون همیشه می گفت به من، خوش به حالت که تبلت داری، مال خودته.

- یعنی دلش می خواست تبلت داشته باشه؟

آره.

- بعد که براش نخریدن، گوشی مامانش رو برداشت؟

آره.

- خوب به نظر تو این که مامانش نمی دونه، بد نیست؟

نه. اصلن بد نیست.

- چرا این رو می گی؟

خب براش می خریدش.

- یعنی تو می گی اگه چیزی از مامان و باباهاتون بخواید و اون ها نخرن، شما می تونید یواشکی اون

چیز رو از یکی دیگه بگیرید و استفاده کنید؟

بقیه نه.

- پس چه کسانی؟

- مثلاً از اون‌هایی که تو خونه‌ان.

- حالا دوستت چرا این قدر دلش می‌خواست که گوشی داشته باشه؟

که بتونه بازی کنه.

- چه بازی‌هایی؟

خب اون پی‌اس‌فور و فیفا و اینا رو هم نداره.

- خوب؟

همین دیگه... خب باید یه چیزی باشه که بازی بکنه دیگه... پس با چی بازی بکنه؟

- خوب می‌تونه بره تو کوچه با دوست‌هاش بازی کنه. بره پارک.

نه. اونجاها هم، همه، همه‌اش می‌گن که مثلاً چه بازی‌هایی داری... فیفا چنده.

- یعنی اگه کسی از این چیزها نگه، بچه‌ها مسخره‌اش می‌کنن؟

آره.

- و با اون حرف نمی‌زنن؟

زیاد نه.

- تو چی؟ تو هم اگه کسی از این چیزها نداشته باشه، مسخره‌اش می‌کنی؟

من نه.

- باهاش بازی می‌کنی؟

آره. ولی خب حال نمی‌ده.

- چرا؟

خب هیچی نمی‌دونه که.

- یعنی الان از وقتی که دوستت گوشی مامانش رو برداشته، بیش‌تر باهاش حرف می‌زنی؟

آره خب... الان داریم با هم کریم وار بازی می‌کنیم... اون از من جلوتره یه مرحله... ولی من می‌برمش.

- اگه برای تو هم گوشی نمی‌خریدن، این کار رو می‌کردی؟

من تبلت دارم ولی.

- خوب اگر همون رو برات نمی‌خریدن، تو هم مثل دوستت، این کار رو می‌کردی؟

بله.

- بعد ناراحت نمی‌شدی؟

نه. مال داداشم رو بر می‌داشتم.

- چه طوری ازش استفاده می‌کردی؟

قایمکی... مثل دوستم... .

- اگه بلد نبودى ازش استفاده کنی چی؟
دوست هام بهم یاد می دادن... .
- تو هم به دوستت یاد دادی؟
یه عالمه.
- اگه دوستت گوشیش رو بده تا تو براش قایم کنی، این کار رو می کنی؟
بله.
- به نظرت هومن از کجا یاد گرفته که گوشى مامانش رو برداره و قایم کنه و باهاش بازی کنه؟
خودش می دونسته.
- یعنی توی کارتون و این ها ندیده؟
شاید.
- اگه توی کارتون و این ها هم از این چیزها نشون بدن، تو خوشت میاد؟
فیلم های دزدی خیلی باحاله که.
- مثل چی؟
سریع و خشن.
- هومن هم این چیزها رو می بینه؟
نمی دونم.
- تا حالا از این چیزها حرف نزده؟
نه.
- یه سوال... خوب تو که می گی الان اگه واسه آدم چیزی رو نگیرن، آدم می تونه بره یواشکی اون رو برداره، بزرگ شد هم می تونه از این کارها بکنه؟
آره.
- مثل چی؟
مثلاً چیزهای بزرگ.
- خوب این جوړی که پلیس می گیرتش.
فرار می کنه.
- به نظرت هومن هم مثل تو این جوړی فکر می کنه؟
(با خنده) آره... یه بار... .
- یه بار چی؟
یه بار داشتیم به هم می گفتیم، بزرگ که شدیم بریم دزد دریایی بشیم (غش غش می خندد).
- بزرگ که شدید، این کار رو می کنید؟
نه. راستکی که نه. الکی می گیم بخندیم... .



۲۱- مصاحبه با فرزام ۶/۵ ساله

تو اگه یه روز بخوای بابا بشی، چه کار می‌کنی؟

می‌رم مثل من نفرت‌انگیز از پرورشگاه بچه میارم... ولی من تنها زندگی می‌کنم.

تذکر پژوهشگر:

من زمانی فرزام را ملاقات کردم که به خاطر بی‌انضباطی در پیش دبستانی توسط مادرش تنبیه شده بود و اجازه‌ی تماشای تلویزیون، بازی با ایکس‌باکس یا هر چیز دیگری را نداشت. اما به خاطر حضور من، مادرش، تنبیه او را کنار گذاشت. آغاز صحبت با او کمی‌زمان برد. بعد از باز شدن یخ رابطه و اعتماد نسبی، در خلال بازی و صحبت‌های حاشیه‌ای، فرزام خیلی راحت به سوال‌های من جواب داد. ویژگی بارز پاسخ‌گویی فرزام اعتماد به گفته‌هایش بود. او حتی با پرسش مجدد من هم روی پاسخ پیشینش پا فشاری می‌کرد. فرزام به خاطر ویژگی‌هایی نظیر آگاهی خوب از زبان انگلیسی و فناوری و همین‌طور هوش بالا، اعتماد به نفس زیادی دارد. مصاحبه با فرزام در دو نوبت انجام شد.

- فرزام وقت‌هایی که تنبیه می‌شی و مامانت اجازه نمی‌ده از اتاق بیای بیرون حوصله‌ات سر نمی‌ره، مثلاً دلت نمی‌خواد بری تلویزیون نگاه کنی؟

الآن که مامانم می‌داره... آخه شما اینجایی.

- خوب وقت‌های دیگه چی؟

خب برنامه‌های تلویزیون که تکرار داره... بعدش هم من اون موقع‌هایی که تو اتاقم، موبایل مامانم رو میارم و با اون کارتون و فیلم می‌بینم.

- چه کارتون‌هایی رو می‌بینی؟

تو موبایل یا تلویزیون؟

- هر کدوم رو جدا بهم بگو.

تو تلویزیون هر چی رو که سی ان^۱ نشون بده می بینم... اما تو موبایل مامان چیزهایی رو می بینم که که سی ان نشون نمی ده.

- کارتونها رو خودت انتخاب می کنی یا مامان و بابات برات انتخاب می کنن؟
نه خاله... خودم... .

- مامان و بابا نمی گن، بعضی کارتونها رو نبین، برات خوب نیست یا مثلاً یه کارتون دیگه به جاش ببین؟
نه.

- دوست هات چه طور، اون ها هم خودشون هر چی بخوان می بینن... .
اوووم... مثلاً دوستم پارسا آره... ولی امیررضا نه.
- چرا امیررضا نمی تونه هر چی می خواد ببینه؟
مامانش نمی ذاره.

- امیررضا با شما درباره ی این چیزها حرف می زنه؟
نه. مامانم یه بار بهم گفت... گفت شلوغ کنی، منم مثل مامان امیررضا نمی ذارم هر چی می خوای ببینی.

- دوست های تو بهت می گن، چه کارتون هایی ببینی خوبه یا تو بهشون می گی؟
اگه جدید باشه آره... .

- مثلاً چی ها به هم می گید؟
مثلاً... مثلاً می گیم کارتون جدید چی هست؟ سری بعدیه یا نه. دیگه... این که مثلاً قصه اش چیه... فضاییه یا بزن بزن... .

- درباره ی آدم هایی هم که توی اون کارتون هست حرف می زنید، منظورم شخصیت های اون هست.
آره.

- چه چیزهایی به هم دیگه می گید؟
مثلاً این که سوپرمن با کی ها جنگید... بتمن چی کار کرد... از این چیزها.



۱. سی ان یا سنتر کارتون، بزرگترین شبکه ی کابلی جهان برای نمایش انیمیشن های سریالی و سینمایی است.

- همه‌ی بچه‌ها درباره‌ی این چیزها حرف می‌زنن؟
آره.

- اگه کسی دوست نداشته باشه درباره‌ی این چیزها حرف بزنه چه طور؟
خب حرف نمی‌زنه دیگه.

- منظورم اینه که مثلاً یکی از بتمن و سوپرمین خوشش نیاد... اون وقت درباره‌ی این چیزها حرف نمی‌زنه، اگه این جوری باشه، بچه‌ها مسخره‌اش می‌کنن یا این که مثلاً بهش می‌گن چرا از این چیزها نمی‌بینی؟

اووووم... من از این کارها نمی‌کنم زیاد.

- خوب بقیه چی؟

خب مثلاً شاید، مثلاً به یکی بگن... مثلاً بگن خنگ... یا دهاتی... یا بچه سوسول... .

- یعنی ممکنه اون قدر اون بچه رو اذیت کنن که اونم مجبور بشه این چیزها رو ببینه.
اووووم... شاید... .

- مثلاً کسی رو می‌شناسی که از این کارها بکنه؟
نه، نمی‌شناسم... .

- ولی می‌دونی که از این کارها می‌کنن.

خب بعضی‌ها قلدرن... زور می‌گن دیگه.

- وقتی از کارتونها با هم حرف می‌زنید، اداشون رو هم در میارید، مثلاً کارهاشون رو انجام بدید.
آره. بعضی وقت‌ها.

- دوست‌ها ت چه طور؟

اونم بعضی وقتا.

- مثلاً چه وقت‌هایی؟

خب مثلاً حوصله داشته باشیم.

- بقیه‌ی بچه‌هایی که دوست‌تون هستن چه طور، اون‌ها هم ادای این شخصیت‌ها رو در میارن؟
بعضی‌هاشون.

- مثلاً چه کارهایی می‌کنن؟

مثلاً... خب مبارزه می‌کنن... از این کارها.

- می‌تونن یه ذره ازشون برام تعریف کنن؟

مثلاً یه پسره هست اسمش پویاست... پویا عاشق ددپوله^۱... همه‌اش مثل اون با دست‌هاش قلب نشون می‌ده... تازه یه چیزی رو هم همه‌اش می‌گه... ولی زشته من نمی‌گم.

۱- ددپول یک ضدقهرمان است. وید ویلسون به عنوان فردی عادی در خانواده‌ای بسیار از هم گسیخته، در شهری کوچک واقع در ایالت اوهایو به دنیا آمد. مادرش در اثر ابتلا به سرطان درگذشت و پدرش نیز به دست یکی از دوستانش در حالت مستی



- من به کسی نمی گم هاااا.

اومممم... خب خاله. (با خنده) می گه، من همیشه لباس قرمز می پوشم، چون خون روش معلوم نشه... حالا اگه گفتی چرا شلوار قهوه ای می پوشم؟

- پس می دونی این حرف زشته؟

آره... ولی بانمک هم هست...

- یعنی وقتی ددپول این رو می گه، شما می خندی؟

همه می خندن.

کشته شد. او در دوران نوجوانی از خانه فرار کرد و در سراسر کشور نقل مکان می کرد، او در حالی که از چندین منابع مختلف آموزش های نظامی می دید، تصمیم گرفت به یک مزدور تبدیل شود. ددپول هرگاه با مشکلی در مأموریت ها مواجه می شد، مدام اقدام به تغییر هویت خود می کرد.

اطلاعات کمی از فعالیت های ویلسون در نقش یک مزدور وجود دارد، در برهه ای از زمان او در طنجه مراکش فعال بود که در آنجا با زنی به نام فرانسی آشنا شد. هنگامی که رابطه بین آن ها سرد شد، ویلسون به سراسر قاره آسیا سفر کرد و در ژاپن به استخدام یک گروه تبه کار تحت نام «باس» در آمد که مأموریت او نفوذ در زمینه مسابقات کشتی ژاپنی سومو، متعلق به گروه جنایتکار رقیب، اوپاکاتا بود. ویلسون به مدت سه سال زیر نظر اوپاکاتا به عنوان کشتی گیر مشغول به کار شد و رابطه ای عاشقانه با دختر مربی خود، سازه بر قرار کرد. در نهایت زمانی که باس دستور قتل اوپاکاتا را صادر کرد، ویلسون از انجام این کار امتناع کرد، و به ایالات متحده نقل مکان کرد. گفته شده این اولین باری است که او این کار را انجام داده است.

ویلسون در آمریکا شیفته جهش یافته ای نوجوان و تن فروش به نام ونسا کارلیسل شد، که با او رؤیای ساختن زندگی بهتر را در سر پروراند. در این بین ویلسون که با خبر شد به سرطان مبتلا شده است، ترجیح داد از دوست دخترش ونسا جدا شود تا این که او را مجبور به ماندن با یک فرد دچار بیماری لاعلاج کند. او حتی شیمی درمانی خود را کنار گذاشت و دیگر مایل به ادامه زندگی نبود.

وید که دچار یک تومور مغزی غیر قابل علاج می شود، برای درمان و نجات زندگی خویش تن به درمان یک کارگاه مخفی در کانادا می دهد. ویلسون تبدیل به تست آزمایشی در واحدی از شعبه های آمریکایی/کانادایی پروژه تقویت ابرانسانی، برنامه اسلحه اکس شد؛ و سرطان او به طور موقت توسط درون کاشت عامل زود درمانی متوقف شد، که از یکی دیگر از نمایندگان واحد «کی»، جهش یافته ای ماجراجو به نام ولورین مشتق شده بود. پس از درمان ها و آزمایش های این کارگاه، وید دچار جهش ژنتیکی می شود و جهش او توانایی خود درمانی سریع را می دهد، اما پوست او از بین می رود و صورتش بسیار زشت می شود. سپس ویلسون در یک یگان مخفی در کنار اعضای دیگر اسلحه اکس، شامل اسلاگو آسیب ناپذیر، گریسون کین سایبورگ، و اسلی یک به فعالیت پرداخت. ونسا نیز بعدها پس از به نمایش گذاشتن توانایی های دگرپیکری جهش یافته خود تحت نام مستعار کاپی کت به این تیم ملحق شد و مراحلهای ددپول و ونسا در کنار جنایت های آنان تداوم می یابد (برگرفته از دانشنامه ویکی پدیا).

- به نظرت چرا ددپول باید همچین حرفی رو بزنه؟
خب... اونجا که زشت نیست.
- اونجا یعنی کجا؟
آمریکا دیگه... بعد هم خب، اون خیلی کارهای خوب می‌کنه. مهربون هم هست... با همه می‌گه می‌خنده... .
- یعنی چون این کارها رو می‌کنه، می‌تونه حرف زشت بزنه؟
اوووم... نمی‌دونم... .
- یعنی تو هم اگه کارهای خوب بکنی، حرف‌های زشت هم می‌زنی؟
نه، آخه من اصلاً زیاد از ددپول خوشم نمیاد.
- چرا؟
زیادی می‌خنده... همه‌اش مسخره بازی در میاره... .
- وقتی پویا این کارها رو می‌کنه، شما چه کار می‌کنید؟
می‌خندیم... .
- پویا هم خوشش میاد که بهش بخندید؟
آره.
- به نظرت پویا می‌خواد حتی وقتی بزرگ شد هم ادای ددپول رو در بیاره، یعنی می‌خواد شبیه ددپول بشه؟
دوست داره شبیه ددپول شه... ولی می‌گه من نمی‌ذارم زنم رو بکشن... .
- پویا چه کارهایی می‌کنه تا شبیه ددپول بشه؟
هیچی.
- به نظر تو پویا می‌تونه وقتی بزرگ شد، شبیه ددپول بشه؟
نه، اون دیوونه است.
- چرا؟
آخه ددپول تو آزمایشگاه اون جوری شد... پویا چه جوری می‌خواد مثل ددپول بشه؟
- تا حالا بهش این رو گفتی، یعنی بهش گفتی که نمی‌تونه شبیه ددپول بشه؟
یه بار بهش گفتم.
- اون چی کار کرد؟
عصبانی شد... من با خنده گفتم‌هااا... .
- عصبانی که شد، چه کار کرد؟
گفت می‌زنم می‌ترکونمت... ولی زورش بهم نمی‌رسه.
- چرا؟

- از من هم کوچولو تره... هم ضعیف تر هم هست.
- لباس های ددپول رو هم داره؟
- لباس هاش نیست اینجا... عین لباس مرد عنکبوتی که نیست.
- اگر بود، می پوشید؟
- آره.
- پویا چرا ددپول رو دوست داره؟
- چون ددپول هم خیلی قویه... هم با مزه هست.
- به نظرت اگه پویا یه روز ددپول نشه، چه کار می کنه؟
- خیلی ناراحت می شه.
- تو هم مثل پویا ادای اون ها رو در میاری، آخه گفتم بعضی وقت ها این کار رو می کنی.
- آره... فقط من چون کوچیکم (فرزام جثه ی کوچکی دارد)، یه کم مسخره می شه.
- یعنی دوست داری تو هم هیكلت گنده باشه؟
- آره.
- یعنی هیكلت گنده بشه خوبه؟
- آره.
- بزرگ شدی هم می خواهی هیكلت گنده باشه؟
- آره. خوش هیكل می شم.
- دوست هات هم مثل پویا دوست دارن بزرگ که شدن، خوش هیكل بشن؟
- آره.
- دیگه توی دوست های تو کی از این کارها می کنه، فقط پویاست که ادای ددپول رو در میاره و بچه ها بهش می خندن؟
- پویا ددپول رو خیلی دوست داره.
- بقیه ادای کسی رو در نمیارن؟
- فیلم و کارتون و اینا؟
- بله.
- چرا... یه عالمه ان... .
- می تونی بگی اون ها چه کارهایی می کنن؟
- خب من چون با پویا دوستم، یه کم فقط اونو زیاد نگاه می کنم... .
- یعنی نمی بینی بقیه چه کارهایی می کنند؟
- چرا... می بینم... ولی مثلاً بهشون نمی خندم و اینا.
- مثلاً چه کار می کنن؟

مثلاً... یه پسر هست... اسمش امیرمحمد... بعد امیرمحمد تمام لباس‌های دارث ویدر^۱ رو داره... شمشیر جدای‌ها^۲ رو هم داره.

۱. دارث ویدر، شخصیتی داستانی در مجموعه تخیلی جنگ ستارگان جورج لوکاس است. او از مشهورترین شخصیت‌های پلید در تاریخ سینما است و طبق نظرسنجی انستیتو فیلم آمریکا، ویدر در جایگاه سوم پلیدترین شخصیت‌های سینمایی تمام زمان‌ها قرار گرفته‌است.

ویدر در سه‌گانه اصلی جنگ ستارگان، فرمانده شیطان‌صفتی است که قوانین امپراتوری کهکشان را با جدیت در کهکشان به اجرا در می‌آورد و مرید امپراتور پالپاتین، لرد خبیث سیت است و از جنبه تاریک نیرو بهره می‌برد تا بی‌رحمانه اعضای جدای و اتحادیه شورشیان را تعقیب و نابود کند.

در اپیزود چهارم که فیلم با حمله ناوگان امپراتوری به سفینه حامل پرنسس لیا اورگانا آغاز می‌شود، ویدر به صورت مردی قدرتمند و خشن ظاهر می‌شود که با وجود آن ماسک و زره سیاه، اقتدار وی دو چندان شده‌است. در پایان اپیزود چهارم نیز ویدر تنها بازمانده نبرد یاوین و انفجار ستاره مرگ است.

وقایع قسمت پنجم، با نام امپراتوری ضربه می‌زند، سه سال بعد پایان اپیزود چهارم، امیدی تازه روی می‌دهد. در این قسمت از سه‌گانه اصلی، محل پایگاه شورشیان در منظومه هات، افشا شده و دارث ویدر قصد دارد تا به این شورش یک بار برای همیشه پایان دهد. اما با اشتباه آدمیرال کندال آزل شورشیان از حضور نیروهای امپراتوری آگاه شده و ژنراتور سپرهای خود را فعال می‌کنند.

در پایان این اپیزود ژنرال شورشی، هان سولو، به دست یک شکارچی جایزه بگیر اسیر شده و در کربن منجمد می‌شود. لوک اسکایواکر نیز در پایان یک دوئل با ویدر در می‌یابد که ویدر پدرش است.

در قسمت پایانی از سه‌گانه اصلی، جنگ داخلی کهکشانی ادامه می‌یابد. اتحادیه شورشیان در صدد آن است تا امپراتور پالپاتین را که در حال نظارت بر ساخت دومین ستاره مرگ است، همراه با پایگاه فضایی‌اش نابود کند. اما پالپاتین، با آگاهی از نقشه شورشیان به آن‌ها اجازه می‌دهد تا نقشه‌های ستاره مرگ را به دست بیاورند و در واقع قصد دارد آن‌ها را در تله بیندازد. در پایان فیلم بعد از این که پایگاه سپر محافظتی ستاره مرگ توسط ژنرال سولو و پرنسس لیا نابود شد، لوک نیز ویدر را در طی دوئلی نزد امپراتور شکست می‌دهد. پالپاتین از لوک می‌خواهد تا پدرش را کشته و جای وی را در نزدش بگیرد. با ممانعت لوک از انجام این کار، پالپاتین خشمگین شده و لوک را با استفاده از صاعقه نیرو تا حد مرگ شکنجه می‌کند.

در پایان ویدر با دیدن زجر کشیدن پسرش متحول شده و به وجه روشن نیرو باز می‌گردد و امپراتور را به درون راکتور ستاره مرگ پرتاب می‌کند که امپراتور به دلیل صدمه دیدن از قدرت صاعقه، پس از چند دقیقه می‌میرد.

در اپیزود هفتم، ماسک در هم شکسته ویدر مشاهده می‌شود، در حالی که در اختیار نوه‌اش، بن سولو قرار دارد.

در سه‌گانه جدید، چگونگی درخشش و قهرمان شدن او و در نهایت سقوط او به نمایش گذاشته می‌شود.

بر اساس یک پژوهش پزشکی که در سال ۲۰۱۰ در آمریکا انتشار یافت، دارث ویدر از لحاظ روان‌شناختی از اختلال شخصیت مرزی رنج می‌برد (برگرفته از دانشنامه ویکی‌پدیا).

۲- جدای قهرمانان اصلی در سری داستان‌های جنگ ستارگان هستند. آن‌ها راهبان باستانی، معنوی و سازمان شایسته‌سالاری علمی هستند که ریشه قدمت آن به حدود ۲۵,۰۰۰ سال پیش از نبرد یاوین بر می‌گردد.

نظام جدای بیش‌تر از معلمان، فلاسفه، دانشمندان، مهندسان، پزشکان، دیپلمات‌ها و رزمندگان همه‌چیزدان تشکیل شده‌است که با خدمت به دیگران، خود را وقف امور خیریه، شهروندی و کار داوطلبانه کرده‌اند. ایدئولوژی جدای و راه سخت زندگی به عنوان یک چالش ارزشمند برای زندگی کردن در جهان جنگ ستارگان است. سلاح‌های سنتی آن‌ها شمشیر نوری است؛ یک شمشیر که از یک تیغه پلاسمایی مانند یک کریستال ساخته شده‌است (برگرفته از دانشنامه ویکی‌پدیا).



- این‌ها رو با خودش پیش دبستانی هم میاره؟
- یه بار آورد... بعد داشت ادای مبارزه در می‌آورد، شمشیرش خورد به صورت یکی... بعدش صورتش زخمی شد... به خاطر همین دیگه اجازه ندادن هیشکی با خودش از این چیزها رو بیاره... .
- امیرمحمد با اون چیزهایی که با خودش آورده بود، چه کار می‌کرد؟
- هیچی... می‌گفت من سیت‌ام... می‌گفت من جدای‌ام... بعد می‌گفت، هیشکی حریف من نیست.
- دیگه چی می‌گفت؟
- می‌گفت که مثلاً من امپراتور رو کشتم... بعد من از راه تاریک برگشتم.
- تو می‌فهمی چی می‌گه؟
- من... نه زیاد... آخه من خیلی جنگ‌های ستاره‌ای رو دوست ندارم... ولی می‌دونم این دارث ویدر آدم خوبی نیست... حتی با پسرش هم می‌جنگه.
- پس دوستش نداری؟
- نه. آخه می‌میره آخرش... .
- دوست نداری بمیره؟
- نه. من اونو دوست ندارم اصلاً... ولی... خب اونی که قویه، نباید بمیره که.
- خوب اون پسر که گفتی، چرا اون دوستش داره؟
- اون با باباش نگاه می‌کنه. بعد باباش همه‌اش این چیزها رو براش تعریف می‌کنه.
- خودش این‌ها رو می‌گه بهتون؟
- نه.
- پس از کجا می‌دونی؟
- یه بار تولدش که بود، بعدش که ما رفته بودیم اونجا، باباش رو دیدیم هممون. بعد اون باباش از این چیزهای جنگ‌های ستاره‌ای بهش کادو داد... بعدش باز که کردن کادوها رو، باباش گفتش که مثلاً این عروسک‌ها و این چیزها چی‌ان... بعدش ما فهمیدیم... .
- امیرمحمد که ادای جدای رو در میاره، واقعاً فکر می‌کنه جدای هست؟
- آره. واقعاً فکر می‌کنه.

۷۰ / چند مصاحبه درباره نقش الگوهای عروسی - کارتونی

- اگه بهش بگید جدای نیست، ناراحت می شه؟
- آره... دعوا می کنه. اصلاً من کلاً زیاد دوستش ندارم.
- چون جدای رو دوست داره؟
- نه. وحشیه... گنده هست...



- زور می گه؟
- نخیرم... هیشکی نمی تونه به من زور بگه.
- به بقیه چی؟
- نه. ولی زیاد حرف می زنه... همه اش دوست داره حرف بزنه.
- درباره ی این چیزها؟
- آره... فیفا و این چیزها.



- اگه تو هم مثل امیرمحمد گنده بودی، ادای اون هایی که دوست داری رو درمی آوردی؟
- (با خنده) نه من لباسش رو نمی پوشیدم پیام پیش دبستانی.
- اداش رو چه قدر درمی آوردی؟
- یه کم...
- مثلاً چه قدر؟
- خب نمی داشتم مسخره بشه.
- مثلاً چی کار می کردی؟
- اوووم... مثلاً... مثلاً دوست دارم عین اون ها از بلندی که می پریم، روی دو تا پا پیام رو زمین... تازه دستم هم تکیه بدم زمین... خیلی خفنه.

- نمی تونی الان این کار رو بکنی؟

نه.

- تا حالا خواستی این کار رو انجام بدی؟

(با خنده) یه بار خواستم از روی مبل پریم اون ور میز... .

- بعد چی شد؟

میز شکستش... منم پام درد گرفت.

- ناراحت شدی که نتونستی اون کار رو انجام بدی؟

اولش یه ذره.

- فرزام کارتون ها رو توی موبایل داندلود می کنی؟

نه لایو می بینم... داندلود کنم که مامانم می فهمه خاله.

- لایو می بینی، نمی فهمه؟

نه. چون از وای فای استفاده می کنم.

- کجاها کارتون لایو می بینی؟

بعضی وقت ها سایت ها... بعضی وقت ها هم بعضی برنامه ها... مثل دیجیتون یا تد.

- یعنی اون شبکه هایی که کارتون رو زبان اصلی نشون می دن، می بینی؟

آره. من از بچگی مهد دو زبانه رفتم خاله... .

- زبون اصلی کارتون دیدن بهتره یا دوبله؟

زبون اصلی کلاً بیش تر می چسبه خاله... من اصلاً شبکه پویا و اینا رو نمی بینم... همه اش دوبله

هست... تازه اونم الکی... تو هم زبون اصلی ببین خاله.

- چرا بیش تر می چسبه فرزام؟

خب خاله تو دوبله صدای خنده هاشون، مثلاً ماشین ها، شمشیرها خوب نمی شه... انگار الکیه.

- دوست هات هم همین طور هستن؟

چه طوری؟

- اون ها بیش تر توی ماهواره کارتون می بینن یا توی تلویزیون ایران؟

اون ها هم... خب... بیش تر تو ماهواره می بینن... .

- یه کم بیش تر توضیح می دی برام، می خوام ببینم دوست هات چه جوری و کجا بیش تر کارتون

می بینن؟

مثلاً دوستم پارسا می تونه مثل من تو اینترنت ببینه، ولی از خودش تبلت داره و داندلود می کنه. تازه

یه داداش هم داره که براش تو کامپیوتر داندلود می کنه و می ریزه تو فلش... ولی امیررضا فقط شبکه ی

پویا می بینه. اون ها اصلاً ماهواره ندارن... تو آپارات هم می بینه که آپارات اصلاً به درد نمی خوره، همه

کارتون هاش قدیمیه... مثل پاندا و این ها... .

- فرزام، چون آپارات کارتون هاش قدیمیه می گی که به درد نمی خوره؟
آره دیگه... کارتون جدید نداره که... .
- ولی دیجیتون و تد که گفتی کارتون هاش جدیده؟
آره خاله... همه اش جدیده... همه ی کارتون هاش تازه هست.
- خوب چرا آپارات کارتون هاش قدیمیه و دیجیتون یا سی ان کارتون هاش جدیده؟
اووووم... .
- هر چیزی که به فکرت میاد رو بهم بگو.
- خب بابام همیشه می گه تلویزیون ایران به درد نمی خوره... فوتبال های جام جهانی رو هم حتی تو ماهواره می دیدش.
- خوب آپارات که تلویزیون نیست.
می دونم که اون سایته.
- یعنی چون اون هم ایرانیه، پس به درد نمی خوره؟
خب آخه کارتون های جدید که نمی ذاره... بن تن داره و مثلاً... مثلاً شگفت انگیزان قدیمی و مثلاً...
مثلاً تام و جری و این ها.
- یعنی تو هم چون بابات می گه تلویزیون ایران به درد نمی خوره، فکر می کنی واقعاً به درد نمی خوره؟
آره دیگه... واقعاً خیلی باحال نیست خاله.
- خوب تو فکر می کنی، چرا آپارات مثل سی ان کارتون های جدید نمی گذاره؟
خب... من فکر می کنم... ما پول نداریم کارتون های تازه بخریم... .
- بابات گفته این رو؟
بابام قبلاً گفته... بعد منم از همون قبل ها فکر می کنم، همون چون پول نیستش، نمی تونن بخرن و بعد بذارن.
- خوب چرا آپارات نمی ره از تو اینترنت دانلود کنه؟
(با قهقهه ی بلند) نمی شه که خاله... .
- چرا نمی شه خب؟
نه خاله... نمی شه... باید پول بدن، بعد کارتون رو بخرن... وگرنه پلیس می گرتشون.
- این رو هم بابات گفته؟
بله.
- تو ازش پرسیدی؟
قبلاًها پرسیدم.
- می خواستی بدونی چرا آپارات کارتون جدید نمی گذاره؟
می خواستم بدونم چرا امیررضا کارتون جدید نمی بینه.

- این‌ها رو به امیررضا هم گفتی؟
نه.
- چرا؟
خب گناه داره... ناراحت می‌شه.
- فرزام چرا آپارات پول نمی‌ده تا کارتون جدید بخره؟
خب معلومه دیگه.
- خوب می‌شه به من بگی.
هیچی، هیچی پول نداره.
- چرا پول نداره.
چون فقیره... بعدش هم بابام یه چیز دیگه هم می‌گه.
- چی می‌گه؟
می‌گه اصلاً اون‌ها به ما کارتون نمی‌دن.
- اون‌ها یعنی چه کسانی؟
همه‌ی کارتون‌ها آمریکاییه خاله.
- از کجا این رو می‌دونی؟
همه می‌دونن خاله.
- چرا اون‌ها به ما کارتون نمی‌دن؟
(فرزام شانه‌هایش را بالا می‌اندازد).
- از بابات این رو نپرسیدی؟
نه.
- خودت فکر می‌کنی چرا به ما کارتون نمی‌دن؟
نمی‌دونم!
- به نظرت کار خوییه که به ما کارتون نمی‌دن؟
خب تو سی‌ان و این‌ها که هست... ما می‌بینیم دیگه.
- خوب پس اون‌هایی که مثل امیررضا ماهواره ندارن چی؟
خب به اون‌ها ما می‌گییم.
- فرزام تو دوست داری اون‌ها به ما کارتون بدن؟
آره.
- اگه تو جای اون‌ها بودی به ما کارتون‌ها می‌دادی؟
آره. من می‌دادم.
- پس به نظرت کار اون‌ها بده؟

بله.

- ناراحت نمی‌شی از این مسأله؟

من تو سی‌ان می‌بینم خب.

امیررضا دوست نداره مثل شما بشه، یعنی توی ماهواره و تبلت هم کارتون ببینه؟
نمی‌دونم خاله.

- از شماها درباره‌ی این چیزها نمی‌پرسه؟

ما خودمون بهش می‌گیم چی‌ها می‌بینیم... داستان اون‌ها رو هم می‌گیم.

- چرا موبایل مامان رو برمی‌داری بهش نمی‌گی و ازش اجازه نمی‌گیری؟

بگم اجازه نمی‌ده... می‌گه با لگوها بازی کن... بعدش هم اون از سر کار که میاد، منو تو راه از مدرسه برمی‌داره، بعدش که میایم خونه، اون یا تو آشپزخونه هست یا با تلفن با عزیزجون و خاله‌ام حرف می‌زنه.

- تا حالا توی کارتون‌ها هم دیدی که بچه‌ها یه چیزهایی رو به مامان‌هاشون نگویند؟

اوووم... یادم نمیاد.

- یه ذره فکر کن، باز هم یادت نیومد؟

اوووم... وایست... چرا... مثلاً تو شهر اشباح، دختره به مامان باباش که خوک شده بودن، هیچ وقت نگفت که رفته و با شبح‌ها تو شهر اشباح زندگی کرده... یا مثلاً توی بالا هم پسر به هیشکی نمی‌گه که می‌خواد با پیر مرده بره آسمون تا اون پرنده رو پیدا کنه.



- خوب به نظرت این کار، کار خوبییه؟

نمی‌دونم.

- دوست‌های تو هم از این کارها می‌کنن؟

اون‌هایی که مثل من تبلت و این‌ها ندارن... آره... (با خنده) مثلاً یه دوست دارم، یکی از موبایل‌های مامانش رو برداشته... بعد مامانش فکر می‌کنه گوشیش گم شده... هر وقت خونه نیست، اون ازش استفاده می‌کنه. خیلی کلکه خاله...

- برای شما این چیزها رو تعریف می‌کنه؟

آره... کلی می‌خندیم... خیلی کیف می‌ده.

- هیچ کدوم از دوست‌ها بهش نمی‌گن این کار اشتباهه؟
فقط امیررضا... .
- امیررضا چی بهش می‌گه؟
به اون نمی‌گه... به ما می‌گه... ما هم می‌گیم بی‌خیال... اصلنش به ما مربوط نیست.
- چرا می‌گی به ما مربوط نیست؟
خب اگه براش بخرن، اونم از این کارها نمی‌کنه.
- یعنی چون نخردن باید همچین کاری بکنه؟
(فرزام شانه‌هایش را بالا می‌اندازد).
- تو هم همچین کاری می‌کنی فرزام؟
نه.
- چرا؟
خب این از قایمکی گوشی برداشتن هم زشت‌تره.
- فرزام مامانت کلاً هر وقت می‌خوای کارتون ببینی، بهت می‌گه به جای کارتون دیدن، برو با اسباب بازی‌ها بازی کن؟
(فرزام بلند می‌خندد)، نه بابا خاله... فقط با گوشیش که می‌خوام ببینم، می‌گه.
- موقع‌های دیگه نمی‌گه؟
نه بابا... مثلاً هر وقت من می‌گم بریم بیرون، می‌گه برو فیلم ببین... بعدشم من تازگی‌ها دیگه اصلنش بهش نمی‌گم... وقتی پارسا با مامانش یا داداشش می‌ره پارک، منم باهاشون می‌رم.
- توی کامپیوتر چی، اونجا هم کارتون می‌بینی؟
نه، اون رمز داره... بعدشم حتی مامانم هم رمزش رو نداره.
- چرا؟
بابام بهش نمی‌ده.
- دلت می‌خواست تو رمز کامپیوتر بابات رو داشتی؟
معلومه خاله.
- اون وقت چه کارهایی می‌کردی؟
خب راحت‌تر می‌شد بازی کنم یا کارتون ببینم... گوشی، صفحه‌اش کوچیکه... چشم‌هام آب می‌اد...
- چیز می‌شه... .
- منظورت اینه که چشم‌ها می‌سوزه؟
آره.
- تا حالا از مامان و بابا خواستی برات موبایل یا تبلت یا کامپیوتر بخرن تا بتونی فیلم و کارتون ببینی؟
قرار بودش همین عید برام بخرن... .

- خوب چی شد، نخریدن؟
من اپل می خواستم... مامانم گفت گرون شده و می خواد سامسونگ بخره... من نخواستم... اون ها هم نگرفتن... اصلاً از اولشم نمی خواستن بخرن... بهم کلک زدن.
- چرا؟
خب معلوم بود دیگه خاله... هر دفعه من می گفتم گوشی می خوام، به هم نگاه می کردن.
- ناراحتی که نگرفتن؟
(می خندد) نه، از گوشی خودش استفاده می کنم، اون قدر تا باطریش خراب شه.
- به نظرت این کار خوبیه.
(فرزام شانه هایش را بالا می اندازد).
- توی کارتون هایی که می بینی، بچه ها موبایل و این چیزها رو دارن که تو هم دوست داری، اون ها رو داشته باشی؟
(می خندد) هممشون خاله... هممشون.
- اسم هاشون رو می گی بهم؟
زوتوپیا... هتل ترانسیلوانیا... پا گنده... لگو بت من... همه ی هممشون.



- خوب شاید اون ها خیلی پول دارن؟
نه خاله.
- مثل چی؟
مثلاً دختره تو درون بیرون...
- اونجا دختره پولدار نیست؟
اصلاً دختره باباش بی کار شده... رفتن تو یه خونه ی خیلی بد، تو یه شهر خیلی بد... ولی دختره یه عالمه چیز داره... تبلت... لپ تاپ... گوشی... همه اش هم می رن بیرون پیتزا و سیب زمینی می خرن... دختره باشگاه می ره... هر کاری هم بخواد می کنه.
- خوب به نظرت یه بچه همسن تو، همه ی این چیزها رو لازم داره؟
یعنی چی؟

- خوب یعنی این همه چیزی که می‌گی، مثلاً موبایل و تبلت و این‌ها زیاد نیست به نظرت؟ خب یکیش هم باشه بسه دیگه. مگه توی کارتون‌ها بچه‌ها همه‌ی این چیزها رو دارن؟
- خب چی می‌شه آدم همه‌اش رو داشته باشه، یه عالمه چیز جدید هست... خب این‌ها واسه اینه که بچه‌ها هم استفاده کنن دیگه... .
- یعنی بچه‌ها هم به اندازه‌ی آدم بزرگ‌ها می‌تونن از این چیزها داشته باشن؟ آره.
- دوست‌های تو هم همین جور می‌کنن؟ اوووم... آره... دوست‌های من آره.
- ولی فرزام خیلی از بچه‌ها هستن که هیچ کدوم از این چیزها رو ندارن. نمی‌شه که خاله.
- چرا... مثلاً بچه‌هایی که تو خیابون‌ها کار می‌کنن... شیشه‌ی ماشین‌ها و این‌ها رو دستمال می‌کشن... دیدیشون؟ آره.
- یا مثلاً این بچه‌هایی که تو کشورشون جنگه... اون‌ها حتی خونه هم ندارن... توی تلوزیون نشونشون می‌ده، می‌بینی؟ خودم نمی‌بینم، بابام می‌بینه.
- به نظرت الان این بچه‌ها که گوشی ندارن و مثل بچه‌های توی کارتون‌ها نیستن، بدبختن؟ آره دیگه... هیچی ندارن.
- تو دوست نداری کمکشون کنی؟ من که بچه‌ام... آدم بزرگ‌ها برن کمکشون کنن.
- یعنی تو هیچ کمکی نمی‌تونی بهشون بکنی؟ اگه قوی بودم چرا... .
- قوی بشی می‌ری کمکشون بکنی؟ آره... اگه یه روز قوی بشم می‌رم کمکشون می‌کنم... .
- حالا این که می‌گی قوی یعنی چی؟ خب قوی دیگه.
- یعنی مثل این‌ها که تو کارتون‌ها همه رو نجات می‌دن؟ (می‌خندد) آره... آره خاله... .
- می‌تونی اسم بعضی‌هاشون رو بهم بگی؟ خب خیلی ان خاله... .
- همشون به همه‌ی آدم‌ها کمک می‌کنن؟

نه همشون خاله... مثلاً... اوووم... اسپایدرمن... کنستانتین... .
- بن تن چی؟ همون که عکسش روی کیفته.
نه. اون رو دوست ندارم... مامانم اون کیف رو زوری برام خریده.
- اون قوی نیست و کسی رو نجات نمی‌ده؟
چرا خاله... ولی اون خودش قوی نیست... اون چیزهایی که از ساعتش میان بیرون قوی ان... .
- پس اسپایدرمن و این‌ها چه جوری قوی ان؟
اسپایدرمن خودش تنهایی قویه.
- اسپایدرمن رو دوست داری؟
اوممم... اونو خیلی دوست دارم... .
دیگه کی‌ها رو دوست داری؟
اوممم... کنستانتین ۷ رو هم دوست دارم.



- حالا می‌تونی بهم بگی که چرا اسپایدرمن رو بیش‌تر از بن تن دوست داری؟
خب معلومه دیگه... قوی‌تره.
- چه کارها می‌کنه که قوی‌تره؟
اون هیشکی حریفش نیست... همه رو شکست می‌ده... مرد شنی رو... بابای دوستش رو... هیچی
هیچی هم نداره... نه تفنگ... نه مثلاً از اون ماشین گنده‌های بت‌من... خودش همه کارها رو می‌کنه.
- پس چون تنها هست و همه رو شکست می‌ده، قویه؟
بله دیگه.
- فرزام... چرا آدم باید همه‌اش با همه بجنگه که بگه قوی هست؟
چی کار کنه پس؟
- خوب می‌تونه حرف بزنه، حرف خیلی وقت‌ها بهتره... این جوری نه کسی می‌میره... نه کسی زخمی
می‌شه.
(با خنده) این کار سوسول‌هاست خاله... .
- چرا می‌گی کار سوسول‌ها هست؟

خب چون یه آدم قوی که حرف نمی‌زنه. اون می‌جنگه.

- یعنی اسپایدرمن با هیچ کس حرف نمی‌زنه، نمی‌شه بعضی وقت‌ها به جای جنگ حرف زد؟ نه.

- چرا می‌گی نه؟

آخه بین خاله... دشمن آدم باید... چیز باشه... یعنی از آدم بترسه دیگه... خب با حرف که نمی‌ترسه که....

- خوب شاید بشه یه جوری حرف زد که بترسه. نه.

- اصلاً چرا باید بترسونیمش؟

چون باید ما ببریم.

- یعنی الان تو پیش دبستانی وقتی کسی از کسی بدش میاد یا باهاش لجه، می‌ره باهاش بجنگه تا بترسوتش؟

آره... ولی یه چیزم هست... .

- چی؟

ما بیش‌تر با هم دوستیم.

- ولی اگه دوست نباشید، با هم می‌جنگید؟ بله... .

- پس به نظر تو اون‌هایی هم که حرف می‌زنن سوسولن، آره؟

مثل دخترها... دخترها همه‌اش حرف می‌زنن... پسرها نباید زیاد حرف بزنن.

- یعنی دخترها ضعیفن؟

آره.

- خوب پس چرا تو کارتون‌هایی مثل موانا، دختره این همه قویه؟ قوی نیست.

- ولی می‌ره قبیله‌اش رو نجات می‌ده.

(با خنده) الکیه خاله... اونو می‌سازن دخترها خوششون بیاد... وگرنه دخترها پنیرن... دست بزنی می‌میرن (غش غش می‌خندد).

- چرا این جوری فکر می‌کنی؟

همه این جوری فکر می‌کنن.

- چرا همه این جوری فکر می‌کنن؟

چون دخترها واقعاً ضعیفن... همه‌اش لوس بازی.

- توی کارتون‌هایی که تو دوست داری، همه دخترها ضعیفن؟

آره.

- چرا؟

همه‌اش مردها باید نجاتشون بدن.

- دوست‌های تو هم این جواری فکر می‌کنن؟

آره... ما هممون می‌گییم، دخترها بادکنکن، دست بزنی می‌ترکن.

- یعنی مامانت هم ضعیفه؟

آره.

- منم ضعیفم؟

(با کمی فکر) نه شما ضعیف نیستی... آخه شما بزرگ شدی دیگه.

- مامانت از من هم بزرگ‌تره.

(شانه‌هایش را بالا انداخت و جواب نداد).

- تو اصلاً دوست نداری توی کارها، دخترها کمکت کنن.

- نه.

- پس دخترها چه کار کنن، اون‌ها نمی‌تونن مثل موانا و شجاع، قوی باشن؟

گفتم که... اون کارتون دخترها الکیه... دخترها باید مامان شن.

- اسپایدرمن دیگه چه کارهایی می‌کنه؟

یعنی چی خاله؟

- یعنی این که فقط همه رو شکست می‌ده و هیچ کار خوبی نمی‌کنه؟

چرا دیگه... اون‌هایی که شکست می‌ده، آدم بدن.

- همشون؟

آره.

- چه کارهایی می‌کنه که بهشون می‌گی آدم بد؟

خب دشمن اسپایدرمن.

- یعنی همین که دشمن اسپایدرمن هستن، یعنی آدم بدی هستن؟

آره دیگه.

- ولی اسپایدرمن آدم خوبیه؟

آره.

- اسپایدرمن چه کارهایی می‌کنه که می‌گی خوبه؟

خوبه دیگه... قویه.

- دیگه چی؟

(با کمی فکر) خب دزدی و این‌ها هم نمی‌کنه. مثلاً بابای دوستش قوی بود، ولی دزدی هم می‌کرد... اسپایدرمن شکستش داد... بعد دوستش نفهمید... بعداً که دوستش فهمید، اون شد آدم بد... بعد، ولی دوباره با اسپایدرمن دوست شد و شدش آدم خوب... بعد با هم با مرد شنی مبارزه کردن و اون مرد... مرد شنی رو کشتش.

- ناراحت شدی که مرد شنی اون رو کشت؟

زیاد نه.



- اگه اسپایدرمن رو می‌کشت چی؟

خاله هیشکی نمی‌تونه اسپایدرمن رو بکشه... اون خیلی قویه.

- یعنی اون قدر قویه که نمی‌میره؟

نه خاله... نمی‌میره.

- اسپایدرمن چه جوری این همه قویه؟

عنکبوت نیشش زده، بعد اون قوی شده.

- تو می‌گی این می‌شه که عنکبوت آدم رو نیش بزنه، اون وقت آدم از دستش تار بیرون بیاد و قوی

بشه؟

- آره.

- یعنی واقعاً همچین عنکبوتی وجود داره؟

آره... ولی فقط تو نیویورک... اینجا نیست.

- از کجا می‌دونی پیترو پارکر رو عنکبوت توی نیویورک نیش زده؟

تو فیلم می‌گن دیگه.

- تو دوست داری یه روز بری نیویورک تا عنکبوت نیشش بزنه و مثل اسپایدرمن بشی؟

آره... خیلی... من دوست دارم یه روز برم نیویورک تا عنکبوت نیشش بزنه و مثل اسپایدرمن قوی بشم،

ولی باید بزرگ شم... نیویورک خیلی دوره... از بابام پرسیدم.

- می‌شه بعضی وقت‌ها فکر کنی واقعاً رفتی اونجا و عنکبوت نیشش زده و قوی شدی؟

اوممم... آره... ولی با خودم فکر می‌کنم، بزرگم... یعنی بزرگ شدم و رفتم و اون عنکبوت رو پیدا

کردم.

- خواب چی، خوابم می‌بینی، خواب این که اسپایدرمنی؟
امممم... نه.
- اگه الآن بهت بگن می‌تونی بری نیویورک، اما نمی‌تونی دوست‌ها و مامان و بابات رو ببری چی؟
(کمی فکر می‌کند) می‌رم.
- دیگه هیچ وقت نمی‌تونی مامان و بابات رو ببینی‌ها.
به جاش قوی می‌شم خب.
- قوی بشی دنیا رو هم نجات می‌دی مثل اسپایدرمن؟
آره... (با ذوق ادامه می‌دهد) بعدش هم عکسم رو روزنامه‌ها نشون می‌دن... معروف می‌شم... ولی من صورتم رو با ماسک قایم نمی‌کنم.
- پس فقط مثل اون با آدم بدها مبارزه می‌کنی؟
آره.
- اگه کسی بهت زور بگه، اون رو هم شکست می‌دی؟
وقتی آدم قوی باشه، هیشکی نمی‌تونه به آدم زور بگه.
- فرزام اسپایدرمن که این قدر قویه، می‌ره به اون بچه‌هایی که تو کشورشون جنگه، کمک کنه؟
آره.
- ولی اون که همه‌اش توی فیلم و کارتونه، توی کشور خودش... هیچ جا نمی‌ره تا به بچه‌ها کمک کنه.
- خب یه عالمه کار داره.
- به نظرت این که با بقیه بجنگه و شکستشون بده مهم‌تره یا کمک کردن به اون بچه‌ها؟
اووووم... نمی‌دونم.
- خودت بودی چی کار می‌کردی، می‌رفتی اول بچه‌ها رو نجات بدی؟
خب آخه خاله می‌دونی چیه... دشمن‌های اسپایدرمن مال شهر خودش... خب اون باید اون‌ها رو شکست بده... می‌فهمی چی می‌گم؟
- آره.
- خب همین دیگه... اگه بی‌کار شد، می‌ره به بقیه هم کمک می‌کنه.
- فرزام اون دختره که اسپایدرمن با اون می‌ره این ور و اون ور و نجاتش می‌ده، کیه؟
مامانم می‌گه نامزدشه... ولی من می‌دونم، دوست دخترشه.
- تو این رو از کجا می‌دونی؟
همه می‌دونن.
- دوست‌ها هم می‌دونن؟
آره!

- از کجا فهمیدن؟
(با مکث) آدم می فهمه دیگه... .
- کسی بهتون گفته یا خودتون فهمیدید؟
خب... اوووم... هم بهمون گفتن، هم خودمون فهمیدیم.
- می شه یه ذره بهم توضیح بدی؟
خب... مثلاً من عمه ام هم دوست پسر داره... همه اش می رن بیرون.
- چی شد که فهمیدی اون دختره دوست دختر اسپایدرمنه، نه نامزدش.
چون با هم زندگی نمی کنن تو یه خونه.
- دیگه چی؟
با هم دیگه هم خیلی مهربونن.
- مگه زن و شوهرها با هم خوب نیستن؟
نه.
- یعنی اون هایی که با هم مهربونن، به نظرت دوست پسر و دوست دخترن؟
بله.
- چه کار می کنن که می گی با هم مهربونن؟
به هم می خندن... می رن رستوران... می رن سینما... کادو می دن به هم... به هم می خندن... زنگ می زنن به هم... کمک می کنن به هم... .
- یعنی دوست پسر و دوست دخترها این جوری هستن؟
آره.
- دیگه از کجا می فهمی که دو نفر، دوست پسر و دوست دخترن؟
عروسی نکردن!
- عمه ات که دوست پسر داره، به مامان بزرگ، بابا بزرگت این رو می گه؟
نمی گه!
- مگه اون ها چه کار می کنن؟
دعوا!!
- خوب به نظرت چرا دعواش می کنن؟
چون پیرن!
- این کارشون درسته یا غلط؟
غلطه!
- چرا؟
خب بد نیست دیگه... همه دارن.

- یعنی مامان بزرگ و بابا بزرگت که این حرف رو می‌گن، قدیمی ان؟
آره.

- فرزام این‌ها رو خودت فهمیدی یا بهت گفتن؟
جفتش.

- چرا دختره همه‌اش منتظره اسپایدرمن که بیاد نجاتش بده، چرا خودش رو نجات نمی‌ده؟
خب ضعیفه دیگه خاله... دختره... لوسه.

- توی کارتون اسپایدرمن همه‌اش اسپایدرمن دختره رو نجات می‌ده، آره؟
آره دیگه... اون باید نجاتش بده.

- فرزام دوست دخترش چه شکلیه؟
مو طلاییه.



- مو طلایی‌ها خوشگلن؟

نمی‌دونم... ولی مامانم موهاشو طلایی رنگ می‌کنه، لنز هم می‌ذاره... ولی بابام رو بوس نمی‌کنه،
مثل دوست دختر اسپایدرمن.

- خوب خیلی‌ها همدیگه رو بوس می‌کنن فرزام... منم که اومدم خونتون، مامانت رو بوس کردم.
(با خنده) اون بوس‌ها فرق می‌کنه!

- این رو از کجا فهمیدی؟

همه می‌دونن!

- تو با دوست‌های خودت درباره‌ی این چیزها حرف می‌زنی؟
آره!

- تو نمی‌دونستی؟

نه!

- بعد چرا اون‌ها بهت گفتن؟

من خودم پرسیدم.

- چرا؟

می‌خواستم بدونم.

- توی فیلم یا کارتون دیده بودی؟
آره.

از کی پرسیدی؟
از یکی.

- چرا از مامانت نپرسیدی؟
اون بهم نمی گفت.

- تو هم دوست داری کسی بوست کنه؟

الآن بچه‌ام... ولی بزرگ شدم، دوست دخترم باید منو ببوسه... خاله این‌ها رو نگی به مامانم!
- نمی گم!

- حالا اون دوستت این چیزها رو از کجا می دونست؟
اووم... نمی دونم!

- به من بگی به کسی نمی گم‌ها!!

خب... فکر کنم خودش فهمیده بود.

- دوست دختر داشته باشی، نجاتش هم می دی؟
باید نجاتش بدم.

- چرا باید؟

پسرها باید دخترها رو نجات بدن دیگه.

- دوست داری دوست دخترت عین دوست دختر اسپایدرمن لباس بپوشه؟
آره... .

- دوست نداری حجاب داشته باشه؟
نه.

- چرا؟

(فرزام شانه‌هایش را بالا می اندازد).

- به نظرت حجاب برای زن‌ها قشنگ نیست؟

آخه زن‌ها که موهاشون معلومه... مثل خود شما... .

- خوب من اون زن‌هایی رو می گم که کامل پوشیده هستن.
نه، دوست ندارم.

بعدش هم خاله اینجا که نمی تونه اون جور لباس بپوشه... باید مانتو و این‌ها بپوشه.

- اون جور هم لباس بپوشه، مثل دوست دختر اسپایدرمن، همه می فهمن چه دوست دختر خوشگلی داری؟

چه بهتر... .

- دوست‌ها! هم می‌خوان دوست دختر داشته باشن؟

امیررضا دوست نداره... ولی پارسا داره.

- چه جوری؟

یه دختره هست، همسایشونه.

- با اون حرف می‌زنه؟

آره!

- چی بهش می‌گه؟

هیچی... .

- مثلاً چی؟

مثلاً... می‌گه تو چه قدر خوشگلی... با هم آن لاین بازی می‌کنن... استیکر می‌فرستن واسه هم و

این‌ها.

- چت نمی‌کنن؟

(با خنده) سواد ندارن که.

پس چه جوری بهش می‌گه خوشگلی؟

- ویس می‌فرستن خاله... .

- پارسا تو کارتون‌ها دیده که مثلاً پسرها دوست دختر دارن... بعد اون هم دوست دختر گرفته؟

خب... شاید... .

- یعنی چی؟

خب... آخه می‌دونی، خب همه دوست دختر دارن دیگه... تو کارتون‌ها هم هست، مثلاً پارسا داداشش

هم دوست دختر داره خب... .

- داداشش می‌دونه که پارسا هم دوست دختر داره؟

نه.

- بفهمه چی می‌شه؟

پارسا رو می‌زنه.

- چرا؟

خب... اوممممم... پارسا کوچیکه خب... .

- فرزام این کار گناه نیست؟

بگم، به مامانم نمی‌گی؟

- نه خاله... مطمئن باش!

الآن نه. ولی اگه بزرگ‌شم، نه بد نیست... .

- خوب چرا الآن غلطه، وقتی بزرگ بشی خوبه؟

- خب... مثلاً اسپایدرمنم بزرگه که دوست دختر داره دیگه... .
- چرا نمی‌خوای مامانت بدونه... بهت گفته این کارها اشتباهه؟
- نه، آخه من هر چی می‌گم، عصبانی می‌شه... .
- مامانت با تو تا حالا درباره‌ی این چیزها حرف نزده و نگفته این کار، کار خوبییه یا بده؟
- نه!
- فرزام حالا می‌شه بهم بگی کنستانتین چه کار می‌کنه که دوستش داری؟
- اون جادوگره خاله... کلی کار می‌تونه بکنه!
- اون هم قویه و مبارزه می‌کنه؟
- اون یه جور دیگه قویه.
- چه جوری؟
- جادو بلده... .
- دیگه چی؟
- با شیطون‌ها مبارزه می‌کنه!
- تو می‌گی شیطون وجود داره؟
- (فرزام شانه‌هایش را بالا می‌اندازد و چیزی نمی‌گوید).
- دوست‌هاات چی، اون‌ها فکر می‌کنن، شیطون وجود داره؟
- امیررضا فکر می‌کنه هست... .
- با هم درباره‌ی این چیزها حرف نمی‌زنین؟
- نه بابا... امیررضا بعضی وقت‌ها مختار و اینا رو که می‌دید، به ما می‌گفت... اما اونم دیگه نمی‌گه!
- چرا؟
- نمی‌دونم!
- از این چیزها که می‌گفت، شما بهش می‌خندید یا گوش می‌کردید؟
- نمی‌خندیدیم... آدم به دوستش نمی‌خنده... .
- پس چی؟
- اما خب زیاد هم محلش نمی‌داشتیم... درباره‌ی چیزهایی که خودمون می‌خواستیم، حرف می‌زدیم.
- یعنی مثلاً درباره‌ی همین اسپایدرمن و این‌ها؟
- آره.
- اون شیطون‌هایی که کنستانتین باهاشون می‌جنگه، از کجا میان؟
- بعضی‌هاشون جهنم... بعضی‌هاشون زیر زمین... .
- یعنی زیر زمین زندگی می‌کنن؟
- تو آتیش، زیر زمین زندگی می‌کنن!

- یه ذره ازشون برام می گی؟
- مثلاً یکی شون هست که شکل غوله... بعد بچه ها رو می خوره... بعضی از بچه ها هم تو شکمش زندانی می شن... کنستانتین می خواد یکی از اون دخترها رو نجات بده.
- پس کنستانتین می تونه با شیطون ها بجنگه و شکستشون بده... آره؟
- آره... با جادو.
- خدا کمکش نمی کنه؟
- نه، ورد می خونه، با جادو می جنگه.
- یعنی اصلاً از خدا کمک نمی خواد... یعنی با خدا حرف نمی زنه؟
- اوممممم... نمی دونم... من ندیدم... ولی خب خودش شیطون ها رو شکست می ده.
- به نظرت چه جوری می تونه تنهایی شیطون ها رو شکست بده؟
- خفنه دیگه.
- چرا بهش می گی خفن؟
- خب خیلی خفنه.
- منظورم اینه که خفن یعنی چی، تو به چه کارهایی می گی خفن؟
- یعنی کاری که هیشکی نتونه انجام بده... فقط بعضی ها بتونن انجامش بدن.
- آهان... پس کنستانتین کارش خفنه، چون فقط اون می تونه شیطون ها رو شکست بده؟
- آره... تو کل دنیا فقط اونه که هم چین جادوهای بلده.
- از کجا یاد گرفته؟
- جوون که بوده خواننده بوده، اما بعد جادو یاد می گیره.
- تو از کنستانتین فقط به خاطر این که جادو بلده خوشت میاد یا کارهای دیگه ای هم می کنه؟
- خب... اوم مثلاً از هیشکی پول نمی گیره... بعد... تنهایی زندگی می کنه. یه دوست جادوگر دیگه داره
- که یه زن خوشگله... کلی هم کارهای خفن بلده!
- خوب بهم بگو اون زن چه کارهایی بلده؟
- زن هم نیست ها... فکر کنم جن و پریه.
- چه کارهایی می کنه؟
- می تونه آدم ها رو مجبور کنه تا بگن تو کله هاشون چی هست.
- یعنی به چی فکر می کنن؟
- آره.
- خوشت میاد که کنستانتین با یه پری دوسته؟
- آره.



- تو هم دوست داشتی، دوست پری داشته باشی؟
- آره... ولی اون فقط با جادوگرها دوست می شه.
- اون و کنستانتین به هم چی می گن؟
- اون دوستشه... کمکش می کنه تا اون دختر رو نجات بده.
- فرزام کنستانتین جز جادو و دوست پریش، دیگه چه کار باحالی می کنه که تو خوشت میاد؟
- سیگار می کشه... .
- یعنی تو هم دوست داری سیگار بکشی؟
- آره.
- ولی سیگار که برای سلامتی خیلی بده.
- (با خنده) خفته ولی... .
- تو هم تا حالا سیگار کشیدی؟
- آره.
- کی؟
- یه بار که مامانم خونه نبود و بابام هم حموم بود، از سیگارای بابام کشیدم!
- بعد چی شد؟
- سرفه ام گرفت... داشتم خفه می شدم.
- بعد دیگه نکشیدی؟
- نه، اما بزرگ شدم می کشم.
- مگه نمی گی سرفهات گرفت و داشتی خفه می شدی... پس چرا می خوای بزرگ شدی، سیگار بکشی؟
- خب آخه خوشم میاد.
- یه ذره برام توضیح می دی که چرا خوشت میاد؟
- خب مثلاً کنستانتین که سیگار می کشه، خیلی با حاله... مثلاً لبه های پالتوش رو باد می بره... بعد دود از دهنش میاد بیرون... با حاله خاله.



- تا حالا به امیررضا و پارسا این رو گفتی؟
نه، تو هم به هیشکی نگی ها خالهههه.
- باشه من نمی گم... اما تو چرا به اون ها نمی گی؟
خب شاید لوم بدن... .
- چرا لوت بدن، مگه سیگار کشیدن بده؟
نه، ولی بابام بفهمه، منو می کشه.
- کنستانتین دیگه چه کارهایی می کنه که تو ازش خوشت میاد؟
تنها زندگی می کنه!
- تو از این که اون تنها زندگی می کنه، خوشت میاد؟
آره... .
- چرا؟
- خب خیلی خوبه... هیشکی به آدم دستور نمی ده... آدم آشغال تخمه رو می ریزه زمین... همه جا رو
کثیف می کنه. همه اش فیلم نگاه می کنه.
- اسپایدرمن هم تنها زندگی می کنه؟
آره!
- یعنی تو دوست نداری یه روز عروسی کنی و بابا بشی؟
نه!
- اون وقت اگر مریض بشی، کی میاد مراقبت باشه؟
دوست دخترم!
- به دوست هات یا مامان و بابات این مسأله رو گفتی؟
مامان و بابام که نه. ولی یه بار به پارسا گفتم، گفت منم میام پیشت... .
- یعنی اونم میاد پیش تو تا با هم زندگی کنید؟
آره دیگه... می گفت، اگه مثل بابام با مامانم دعوام شد، میام پیش تو.

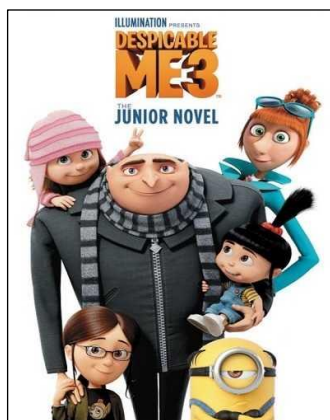
- فرزام به نظرت اسپایدرمن یا کنستانتین می تونن یه روز بابای خوبی بشن؟
نه.

چرا؟

اون ها اصلاً هیچ وقت عروسی نمی کنن.

- تو اگه یه روز بخوای بابا بشی، چه کار می کنی؟

می رم مثل من نفرت انگیز از پرورشگاه بچه میارم... ولی من تنها زندگی می کنم.



- فرزام گفتی کنستانتین قبلاً خواننده بوده... الان چه کار می کنه و از کجا پول در میاره؟

اون اصلاً کار نمی کنه!

- پس از کجا پول در میاره؟

نمی دونم.

- اسپایدرمن چی؟

اون واسه روزنامه ها عکس می گیره. بعد خاله، خاله اون ها چون قهرمانن، خیلی پول ندارن.

- تو دوست داری چه کاره بشی، تو هم می خوای قهرمان بشی تا پول لازم نداشته باشی؟

آره دیگه... این جور کار هم نمی کنم.

- فرزام با دوست های خودت بازی هم می کنی؟

آره.

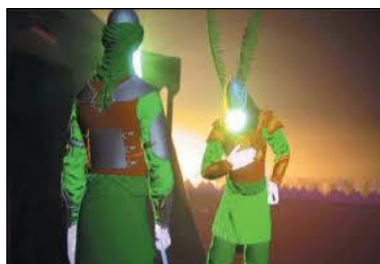
- چه بازی هایی؟

بیش تر تیکن بازی می کنیم... یکی دزد می شه... یکی می شه پلیس.



- تیکن دزد و پلیس بازیه؟
آره.
- تو بیش تر دوست داری کدوم باشی؟
هر طرف که یارهام قوی تر باشن.
- چرا؟
خب می‌بریم اون موقع.
- توی بازی تقلب هم می‌کنی؟
(می‌خندد) خب بعضی وقت‌ها واسه این که ببریم، تقلب می‌کنم.
- ادای اسپایدرمن و این‌ها رو در نمی‌آرید؟
خیلی کم... بیش تر تیکن.
- فرزام... یه سوال... اگه مثلاً موقع بازی یه طرف اسپایدرمن باشه و یه طرف کنستانتین، تو کدوم طرف بازی می‌کنی؟
بازم طرفی که زورش بیش تر باشه.
- بازم یه سوال... به بازی کاری ندارم... تو کنستانتین رو بهتر می‌دونی یا اسپایدرمن؟
خب دوست دارم اسپایدرمن باشم... کنستانتین زحمت کشید تا جادوگر شده... خیلی... ولی پیترو پارکر فقط عنکبوت نیشش زد... .
- یعنی دوست داری زود قوی بشی؟
(با خنده) آره!
- فرزام... می‌دونی اسپایدرمن و کنستانتین مال کدوم کشور هستن؟
آره دیگه... آمریکا!
- دشمن‌هاشون چی، اون‌ها هم آمریکایی‌ان؟
آره فکر کنم.
- فرزام به من گفتی اسپایدرمن رو دوست داری، چون همیشه قویه و همه رو می‌زنه. حالا اگه دشمن اسپایدرمن ایرانی باشه چی، ناراحت نمی‌شی؟
چرا... می‌شم... ولی اون‌ها، همه‌اش درباره‌ی خودشون فیلم می‌سازن.

- خوب آگه این طوریه، دوست نداری اسپایدرمن ایرانی باشه؟
(با صدای بلند می خندد) نمی شه خاله... ما نمی تونیم... بلد نیستیم اصلاً.
- یعنی کارتون های ایرانی خوب نیستن؟
نه خاله... ما رو از پیش دبستانی بردن ناسور رو ببینیم... همه اش سیاه بود و قرمز... بعد کله ی امام ها نور بود... نمی شه که صورت آدم نور باشه... .



- آدم بدها چی؟
صورت آدم بدها سیاه بود... اونم نمی شه که... یعنی آدم چشم و دهن نداره (بلند می خندد).
- به مریبتون گفتی؟
گفتم... گفت نمی شه صورت آدم های خوب رو توی فیلم ها و اینا نشون داد... خب یعنی چی، یعنی تو صورتشون لامپ بوده؟
- خوب نه.
خب دیگه... مسخره هست... اصلاً نخسبید.
- قصه اش چی؟
خب... کربلا بود داستانش... این که شمر امام حسین رو می کشه.
- وقتی توی کارتون شمر امام حسین رو کشت، ناراحت نشدی؟
خاله من اصلاً کارتونش رو دوست نداشتم... با پارسا حرف می زدم.
- امام حسین رو دوست داری؟
عزیز جونم تو ماه محرم روضه می ذاره... همه گریه می کنن... .
- دوست نداری گریه کنن؟
خب خاله مگه نمی گن رفته بهشت و بهشت هم جای خوبی، پس چرا دیگه گریه می کنن؟
- خوب به خاطر این که اون آدم خیلی خوبی بوده و آدم های بد کشتنش.
(فرزام شانه هایش را بالا می اندازد) ولی من کارتونش رو دوست نداشتم.
- تو دوست نداری شبیه به امام حسین باشی، یعنی یه آدم خوب؟
(سکوت کرد) خب اون جوری که می میرم.
- ولی اسپایدرمن و کنستانتین نمی میرن؟

نه.

- با مامان و بابات درباره‌ی این چیزها حرف می‌زنی؟

نه، بابام که دوست نداره... اون روضه‌های عزیز جونم هم نمیداد.

- مامانت چی؟

اون می‌گه بزرگ که شدی می‌فهمی.

- با مامان هم کارتون هم می‌بینی؟

نه، فقط بعضی وقت‌ها که تعطیله و خونه ان، ایکس باکس بازی می‌کنم... همیشه هم برنده می‌شم.

- ممنونم که به سوال‌هام جواب دادی.

۲۲- مصاحبه با دنیای ۳/۵ ساله

دوست داری مامانی برات خوراکی بخره یا وسیله‌های سیندرلا رو بخره؟

کادو بخره، لباس، رُج لب (رُژ لب).

- سلام خاله!

سلام.

- خاله اسمت قشنگت چیه؟

دنیا.

- دنیا خانوم تو کارتون می‌بینی؟

آره.

- خاله توی روز چه قدر کارتون می‌بینی؟

کم.

- کم کارتون می‌بینی؟

(مادر با دستانش نشان می‌دهد و می‌گوید: مامان کم یعنی این قدر و زیاد یعنی این قدر، تو چه قدر

می‌بینی؟)

دنیا با دستانش زیاد را نشان می‌دهد.

- خوب پس زیاد کارتون می‌بینی. حالا چه کارتونهایی می‌بینی، اسماشون رو بهم بگو ببینم چه قدر

یادته؟

سوفیا، پرنس‌ها (پرنسس‌ها)، السا و آنا.

- پرنسس‌ها همونی هستن که باله می‌رقصن؟

آره.

- بلدی داستانشون رو تعریف کنی؟
خب اصن یادم نمیاد.
- خیلی خوب، بین السا و آنا، کدوم یکی رو بیش تر دوست داری؟
(دنیا خیره خیره نگاه می کند).
- السا اون مو بلنده هست که لباس آبی تنشه و با دست هاش یخ درست می کنه.
خب.
- خوب حالا اون رو بیش تر دوس داری یا اون یکی که موهاشو ۲ تایی می بنده و اسمش آنا هست؟
آهان فهمیدم کیو می گی! آنا و السا رو می گی!
(کودک السا و آنا را نمی شناسد ولی آنا و السا را می شناسد!).
- السا و آنا رو هم گفتی می بینی!
السا آنا؟
- آنا و السا دیگه!
آره، اونا رو می بینم.



- چون اون سوفیا و پرنسس رو گفتی، بیا واسم تعریف کن ببینم، درباره چی بود.
وایسا فکر کنم (اندکی سکوت می کند). بذار برم خونمون ببینم، میام راست تعریف می کنم.
- دیگه چی می دیدی؟
پرنس ها (پرنسس ها).
- همون ۱۲ تا خواهر؟
آره. مختارم می دیدم (مختارنامه که از صدا و سیمای ملی پخش می شد).
- الان هم اون رو توی دستگاه می بینی؟
نه، اون که تموم شد، مال تلویزیون بود.
- حالا که اون تموم شده، تو پرنسس ها رو می بینی؟
پرنس ها (پرنسس ها) با آنا السا.
- وقتی نگاه می کنی، خونشون رو هم نشون می ده؟
آره.

- خونشون چه شکلیه؟

یخیه!

- می‌تونن برام بیش‌تر بگی، من کارتونشو ندیدم، می‌خوام بدونم خونه‌هاشون چه شکلیه؟
من فقط، السا خودش می‌دونه، لوسترها رو چه جور می‌کنه، همه چی رو خودش درست می‌کنه.
(جمله‌بندی صحیح: نه من فقط می‌دونم که السا خودش می‌دونه چه جور لوسترها و همه چی رو درست کنه).

کلاً بزرگ درست می‌کنه لوسترها رو.

- خودش درست می‌کنه؟

آره دیگه.

- مگه چه کاره هست که می‌تونه همه چیز رو یخی درست کنه؟

نمی‌دونم، ولی نمی‌ذاره خواهرش بیاد تو.

- چرا نمی‌ذاره خواهرش بیاد تو قصر؟

آنا می‌گه بیا برگردیم خونه‌ی خودمون.

- خوب؟

اونم (السا) از خونه یخیه خودش میاد بیرون، پیش آنا، بعد اون (آنا) می‌گه که داداشش رو دوست داره.

- مگه داداش هم دارن؟ من فکر می‌کردم ۲ تا خواهر هستن!

آره دیگه، اون داداششونه، آنا داداش داره، السا هم داداش داره، ولی مثل دزدا می‌مونه.

- از کجا فهمیدی مثل دزدها می‌مونه؟

از لباساش.

- مگه لباساش چه جوریه؟

مثه دزدا می‌مونه.

- خیلی خوب، داشتی می‌گفتی که چرا السا اجازه نمی‌ده آنا بیاد تو خونه‌اش.

اصن اون (السا) نمی‌ذاره بیاد تو.

- السا بد اخلاق بود؟

آره، اصن نمی‌داشت آنا و داداشش بیان تو، فقط خونه یخیش رو درست کرده بود، نمی‌داشت بیان تو.

- راستی السا و آنا مامان و باباشون کجا بودن؟

اصن مامان و بابا نداشتن.

- مگه می‌شه بچه‌ها بدون مامان و بابا باشند؟

نه، فقط وقتی بچه بودن یه دونه بابا داشتن یه دونه مامان.

- وقتی بزرگ شدن مامان و باباشون چی شدن؟

بزرگ شدن دیگه، بعد رفتند.

- خوب تو چرا السا رو دوست داری؟
دوسش دارم دیگه. یعنی چی، هی ازم چرا می پرسه!



- آخه می خوام بدونم السا چی داره، مثلاً برای موهای دوستش داری یا لباسش؟
موهایش.

- تو هم دوست داری موهایت رو مثل السا ببافی؟
وقتی به مامانم می گم بباف، برام می بافه، ولی مته اون دورم نمی پیچه.
- مثل موهای السا؟

آره. مامانم موهای منو می بنده، مته اون نمی شه.

- حالا بزرگ تر بشی می بافه؟
آره.

- لباساش چی، می دونی چه رنگیه؟

فقط یه دونه لباس تنش بود.

- یه دونه؟

آره، آبی بود.

- از لباسش خوشت میاد؟

من چند تا آبی دارم.

- لباس های السا رو هم دوست داری؟

آره، ولی یه دونه بود.

- آنا چی، موهایش، لباساش؟

من دوس دارم موهامو باز بگذارم، ولی مامانم هی می گه ببند، مته آنا.

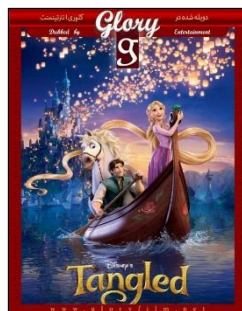
- ولی بیش تر شبیه السا رو دوس داری، آره؟

آره.

- به خاطر چی مال اون رو بیش تر دوست داری؟

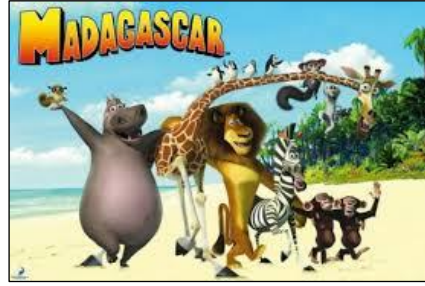
رنگ لباسشو دوس دارم.

- حالا که این قدر السا رو دوست داری، چیزی هم ازش داری؟
- چرا دارم، اسباب بازی دارم.
- عکس آنا و السا روی اسباب بازی‌های تو هست؟
- نه.
- آخه مامانت می‌گفت داری!
- مامان دروغ گفته.
- حتماً حواسش نبوده!
- نه، دروغ گفته.
- ای بابا، حالا بین السا و ۱۲ پرنسس کدوم یکی رو بیش‌تر دوست داری؟
- السا آنا. ولی آنا خونه یخی درست نمی‌کنه.
- پرنسس‌ها چه طور؟
- اونا می‌رقصن.
- داستانش فقط همینه که می‌رقصن؟
- اونا با خواهراش می‌رقصن. شعر هم می‌خونن.
- آنا و السا هم می‌رقصن؟
- نه اون (السا) یخ درست می‌کنه.
- تو دوست داری برقصی یا یخ درست کنی؟
- من که نمی‌تونم یخ درست کنم.
- ولی می‌تونی برقصی؟
- آره، ولی نه مثه پرنس‌ها (پرنسس‌ها).
- السا و آنا رو مامان هم دیده؟
- نه، من تنهایی می‌بینم.
- بقیه کارتونها رو هم تنهایی دیدی؟
- آره، یه دونه دیدم دختره موهاش تا زانوهایش می‌اومد.
- چه قدر بلند بوده موهاش!
- بعدش موهاش رو می‌انداخت، مامانش بیاد بالا.
- یعنی مامانش سوار موهاش می‌شد؟
- نه، سوار موهاش نمی‌شد.
- من نفهمیدم چی شد، پس چه کار می‌کرد؟
- موهاشو می‌گرفت، می‌اومد بالا (دنیا به کارتون گیسو کمند اشاره دارد).



- پس موهای خیلی بلند بوده! موهای خودت هم چه قدر بلنده؟
موهام بلنده، اما اندازه اون دختره نیست.
- دوست داشتی باشه؟
آره، ولی نمی دونم چه شکلی!
- لباس هاش چه طور، دوست داری لباس هاش رو بپوشی؟
من هنوز کوچولوام، قدم نمی رسه که.
- یعنی از اون لباس پف پفی ها هم دوست نداری؟
به نظرم زشته!
- ولی من بچه بودم، خیلی دوست داشتم!
زشته، من دوس ندارم.
- باشه. دیروز کارتون تماشا کردی؟
آره.
- یادته اسم کارتونش چی بود؟
نه، اسمش سخت بود، ولی حیوون توش داشت.
- اگه یه ذره برام تعریف کنی، شاید من اسمش رو بدونم.
یه شیر از باغ وحش رفت بیرون، بعد رفت یه جای دیگه، بعد یهو وحشی شد!
- وحشی شد، چی کار کرد که تو فهمیدی وحشی شد؟
وحشی شد یهو.
- خوب فهمیدم، می گم تو از کجا فهمیدی وحشی شد؟
اون دوستش که اومد جلو، خود شیر بهش گفت، نیا جلو، من وحشی شدم.
- به جز شیری که توی کارتون بود، بقیه حیوون هایی که توی کارتون بودند رو می شناسی؟
یه گاو بود که دوستش بود.
- گاو! خاله کارتونی که می گی گاو نداشت که، اسمش ماداگاسکار نبود؟
آره، گاو نبود.

- همون که سفید و سیاه بود؟
آره همون.



- خب اون گورخر بود، به جز اون دیگه چی رو بلدی؟
یه خانمی بود، بعد بنفش بود، ولی نمی دونم اسمش چی بود.
اسمش گلوریا بود. حالا تو از کجا فهمیدی که اون خانمه؟
اون جوری که از آب اومد بیرون، همه نگاهش می کردن.
- چه مدلی از آب اومد بیرون؟
تپل بود، بنفش بود، بعد دوید از آب بیرون، همه نگاهش کردن، صداشم خانوم بود.
- تو ازش خوست اومد؟
من اون شیر رو دوس داشتم.
- چرا گلوریا رو دوست نداشتی؟
دوس نداشتم، ولی تپل بود.
- یعنی چون تپل بود، دوستش نداشتی؟
چرا دوستش داشتم، شیر رو ولی بیش تر دوس داشتم.
- به جز این خانم تپله و شیر و گورخر، دیگه حیوونی نبود؟
یه حیوونه بود، خیلی دراز بود، بهش می گن زرافه.
- آفرین. حالا این حیوونا چه طوری رفتار می کردند، بد بودن یا خوب؟
الکس (شیر داستان) قبل از این که وحشی بشه با دوستاش دوست بود.
- یعنی الکس خوب رفتار می کرد؟
آره، شبها پیش هم دیگه می خوابیدن.
- یادت میاد با دوستش کجا می خوابیدن؟
تو باغ وحش.
- باغ وحشی که توش بودن، توی ایران بود یا خارج؟
فکر کنم خارج بود.

- از کجا فهمیدی؟
- آدمایی که می اومدن باغ وحش، روسری سرشون نبود.
- اون حیوون ها چه جوری از باغ وحش به جنگل رفتند؟
- با کشتی و قطار.
- آفرین. حالا اون حیوون ها سوار کشتی و قطار شدن و رفتن جنگل؟
- آره، بعد شیر به دوستاش گفت برن یه جای امن.
- جای امن یعنی کجای دنیا؟
- یعنی جایی که حیوون های وحشی نباشن.
- تو قبلاً می دونستی امن یعنی کجا؟
- آره، جاهایی که پلیس ها باشن.
- به جز خودت، دوست های دیگه ات هم این کارتون رو دیدن؟
- نمی دونم. ولی شما گیسو کمند رو می شناسی.
- آره، تو هم می شناسی؟
- آره، همون که موهاشو واسه مامانش می اندازه، بعد مامانش با دستاش موهاشو می گیره، میاد بالا.
- تو و دوست هات با هم درباره گیسو کمند حرف می زنید؟
- آره، ولی ثناء اجازه نمی ده من گیسو کمند بشم.
- چرا؟
- چون موهای اون بلندتر از منه!
- خوب نوبتی بازی کنید.
- آخه نمی شه. اون جامدادشو داره با رُجشو (رژ لب).
- یعنی چون ثناء اون ها رو داره، گیسو کمند می شه؟
- آره.
- خوب به مامانت بگو برای تو هم بخره!
- من السا آنا رو دارم. هر وقت اونا رو بازی می کنم، من السا می شم.
- تو سیندرلا رو هم دوست داری؟
- آره، مامانشو خیلی دوس دارم.
- خودش رو چی؟
- خودش عروس می شه، دوس دارم. شوهرش باهاش ازدواج می کنه.
- یعنی به خاطر عروس شدن سیندرلا رو دوست داری یا چون اخلاق خوبی داره؟
- من مامانشو دوس دارم خاله. واسش شعر می خونه، لباساش عوض می شه!
- براش شعر می خونه؟

آره، بی با دو (شعر بی بی دی با بی دی بو).

- مامان تو هم برات شعر می‌خونه؟

نه، ولی مامانی (مادر بزرگ) برام می‌خونه.

- پس مامانی تو مثل مامان سیندرلا است؟

نه، مامان سیندرلا صدای خیلی قشنگه. مامانی من فقط لالایی بلده بخونه.

- تو مامانی رو بیش‌تر دوس داری یا مامان سیندرلا رو؟

اااا مامانی.

- دوست داشتی مامان سیندرلا، مامان تو هم بود؟

به مامانم نمی‌گی؟

- نه، قول می‌دم.

آره. مامان سیندرلا هر چی اون می‌ساخت (می‌خواست) رو برات درست می‌کرد، کادو بهش می‌داد.

- مگه مامان تو هم بهت کادو نمی‌ده؟

مامانم فقط تولدم بهم می‌ده. مامان اون همیشه می‌داد.

- مامانی چی؟

مامانی همیشه برام خوراکی می‌خره.

- دوست داری مامانی برات خوراکی بخره یا وسیله‌های سیندرلا رو بخره؟

کادو بخره، لباس، رُج لب (رژ لب).

- دوست داری برات لباس سیندرلا بخره؟

آره، خیلی.

- لباس سیندرلا رو بیش‌تر دوست داری یا السا رو؟

سیندرلا رو.

- چرا؟

خیلی خوب بود.

- از نظر تو خیلی خوب چیه؟

لباسش رنگ آسمون بود. بلند بود، بعد مثل عروس‌ها بود.

- پس مثل عروس‌ها بودن یعنی خیلی خوب؟

آره.

- موهاش چه طور، موهاش رو هم از السا بیش‌تر دوست داشتی؟

موهای سیندرلا کوتاه بود. جمع شده بود بالای سرش، مثل عروس‌ها.

- یعنی قشنگ‌تر از السا بود؟

نه مال السا بلندتر بود، خوشگل‌تر بود.

- سیندرلا هم مثل السا عصبانی می شد، یخ درست می کرد؟
- نه، فقط السا می تونس. سیندرلا با موش ها حرف می زد و پرنده ها.
- تو هم دوست داری باهاشون حرف بزنی؟
- من حرف زدم، ولی صدای من رو نمی شنون.
- پس حیوون ها نمی تونن با آدم ها حرف بزnen؟
- اون مال کارتونها است.
- سیندرلا به جز حیوون ها، با بقیه هم حرف می زد؟
- آره با خواهراش.
- مگه خواهر هم داشت؟
- آره، هم قد تو بودن.
- مهربون بودن؟
- نه، لباس های سیندرلا رو پاره می کردن.
- پاره کردن لباس کار بدیه؟
- آره. آخه مامانش گفته بود دوستت دارم، بذار لباس هاتو عوض کنم، بعد اونا پاره کردن لباساشو.
- سیندرلا چی کار کرد؟
- از مامانش کمک گرفت، گریه کرد رفت پیش مامانش.
- تو هم اگر کسی اذیتت کنه، می ری پیش مامانت؟
- من می رم پیش مامانی (مادر بزرگ).
- پیش مامانت نمی ری؟ مامانت که خیلی مهربونه! مثل مامان سیندرلا مواظبته!
- آره، ولی مامانی همیشه باهام مهربونه، مامانم فقط گاهی وقتا.
- خوب مامانت کار می کنه، خسته می شه. مامانی و مامان سیندرلا که کار نمی کنن!
- آره، ولی مامان سیندرلا که پیرتر از مامانه منه، اما همیشه مهربونه.
- مامان تو هم جوونه و هم حوصله داره. با تو بازی می کنه، با تو سیندرلا می بینه!
- آره.
- مگه توی سیندرلا چی نشون می ده که می فهمی مامانش حوصله اش رو داره؟
- واسش کفش درست می کنه.
- مامان تو برات کفش می خره، مگه نمی خره؟
- چرا ولی ترجی لاترجی (شعر جادوگران) رو نمی خونه که پول می ده.
- ممنون خاله. قبل از این که بری بگو من برات یه دعا کنم.
- !!! دعا کن بابا محمدم واسم اسب بخره (به گفته مادر دنیا، دخترش تحت تأثیر سریال مختار، به اسب علاقه مند شده است).

۲۳- مصاحبه با کیمیای ۵/۵ ساله

من هر موقع چشامو آبی کنم، موهامو بزرگ کنم، کم غذا بخورم، بلد بشم قشنگ برقصم، خوشگل می‌شم!

تذکر پژوهش‌گر:

وارد اتاق خواب کیمیا که می‌شوم، عروسک‌های مختلفی در آن وجود دارد، تعدادی از آن‌ها خرس و میمون و خرگوش و سگ هستند، اما دو تا از بزرگ‌ترین آن‌ها باربی هستند که تقریباً به اندازه‌ی یک کودک ۴ یا ۵ ساله هستند. بعد از گذشت مدتی و صحبت راجع به موضوع‌های متفرقه، صحبت را به سمت عروسک‌ها و از میان آن‌ها به عروسک‌های مورد علاقه کیمیا که همان باربی‌های بزرگ هستند، می‌برم.

- خاله جون این عروسک‌ها ت چه قدر بزرگ هستن؟
آره.

- اسماشون چیه؟

پگاه و پریسا.

- باهاشون بازی هم می‌کنی؟
آره.

- مثلاً چه بازی‌هایی؟

خاله بازی می‌کنیم، مهمونی بازی می‌کنیم، قهوه می‌خوریم، موهامونو درست می‌کنیم، آرایش بازی می‌کنیم، ناخونامونو خوشگل می‌کنیم، می‌ریم خرید می‌کنیم.

- قهوه هم می‌خورین؟ حالا چرا قهوه، چرا چایی نمی‌خورین؟

من وقتی کوچیک بودم، با عروسکام چایی می‌خوردیم. اما من الان چایی نمی‌خورم اصن، به مامانم می‌گم برام قهوه درست می‌کنه همش.

- چرا آخه، چایی که خیلی خوشمزه هست؟

آره هس، ولی تو این فیلمایی که مامان بابام می‌بینن، کسی چایی نمی‌خوره که، همشون یا قهوه می‌خورن یا شراب.

- آره عزیزم، ولی شراب چیز خیلی بدیه‌ها.

نخیرم، اصن به من چه که بده، تازه شم خیلی‌ام خوبه. منم می‌خوام بزرگ که شدم، شراب بخورم.

- چرا آخه؟

چون دوس دارم.

- خوب، گفتی با پگاه و پریسا ناخوناتون رو لاک می‌زنید؟

آره، لاکم می زنم، من با خمیربازی براشون ناخون درست می کنم، بعد روشونو لاک اکلیلی می زنم، بعضی وقتام قرمز می زنم.

- خوب موقع هایی که می رید خرید، چه چیزهایی می خرید؟

همه چی، پیرهن، کفش، عروسک، رژ لب، مداد شمعی، لباس برا نی نی، گردنبند.

- پریسا دوست داره چه چیزهایی بخره؟

لباس بخره با تل.

- دوست داره لباس بخره؟

اوهوم.

- پریسا و پگاه نی نی های تو هستن؟

نه، اونا دوستامن.

- پس برای کی لباس نی نی می خرن؟

برا دانیال.

- دانیال کیه؟

دوس پسره.

- پگاه نی نی داره؟

نه، دانیال داره.

- دانیال تو دلش نی نی داره؟

اوهوم (به نشانه ی تأیید سرش را تکان می دهد).

مامانم گفته اگه شعر قطارم (شعری که در مهد کودک آموزش داده شده) رو حفظ بشم، برا پگاه یه

دوس پسر واقعی می خره.

- یعنی براش دوست پسر می خری؟

آره.

- پگاه و پریسا چند سالشونه؟

مدرسه می رن، بزرگن.

- توی کارتون دیدی مدرسه می رن؟

آره، تو وسایلم یه کیف صورتی بود، روشم یه عکس باربی داشت.

- تو هم کیف مهد کودکت باربی داره؟

نه، مال من یه تک شاخ داره، صورتی ام هس، با مینیون.



- تک شاخ چیه خاله؟

یه به‌به‌بیه (گوسفند) که یه دونه شاخ داره، بعد بهش دست می‌زنی، بعد اون آرزوتو واقعی می‌کنه برات.

- تو هم داری؟

نه، ولی بابام قول داده، تولدم بخره برام.

- تولدت کی هست؟

(با دست عدد ۴ را نشان می‌دهد).

- وقتی بابات برات بخره، می‌خواهی بهش بگی کدوم آرزوی تو رو برآورده بکنه؟
می‌خوام بگم پاهامو با دستامو با موهامو، خیلی قد بلند کنه.

- چرا؟

خوب چون که این (عروسک) این شکلیه دیگه.

این چون دست و پاهش و موهای بلنده، خوشگله؟
آره.

خاله یه چیزی بگم؟

- بگو عزیزم.

می‌دونی چرا مامانم نمی‌ذاره شباً خونه مهدیس اینا بمونم؟

- چرا؟

چون که بابا و مامان مهدیس سیگار می‌کشن، من لباسام بوی سیگار می‌گیره، مامانم همش می‌شوره،
هر موقع می‌رم اونجا.

- تو خودت دیدی؟

اوهوم، ولی من خاله نسرينم (خاله‌ی کودک) با نگینم (دختر خاله‌ی کودک) سیگار می‌کشن، به منم
می‌گن، وقتی بزرگم شدی، نباید سیگار بکشی، ولی خیلی با حاله.

- چی با حاله؟

سیگار می‌کشن.

- ولی دختر قشنگم سیگار هم چیز بدیه، آدم‌هایی که سیگار می‌کشن، به مرور زمان زشت می‌شن.
هیچم نخیر، من خودم می‌دونم.

- چی رو می‌دونی؟

من خودم دیدم مامانم داشت عکس می‌دید، یه دختر خوشگل داشت سیگار می‌کشید، بغل دریا راه می‌رفت (پس از پرسش از مادر کیمیا متوجه شدم که کودک به طور اتفاقی تبلیغات لباس زیر زنانه را در کانال تلگرام دیده است).

- باز هم عکس‌های گوشی مامانت رو دیدی؟

آره، بعضی موقع‌ها بازی هم می‌کنم.

- چرا با تبلت خودت بازی نمی‌کنی؟

چون که اون اینترنت نداره، حوصله‌ام یه کم سر می‌ره.

- با اینترنت چه کارهایی می‌کنی که حوصله‌ات سر نمی‌ره؟
هیچی.

(بعد از مدتی با تلاش مجدد شروع به صحبت می‌کند).

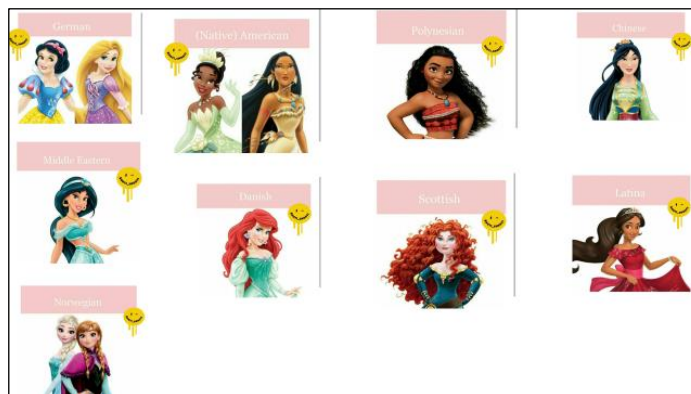
می‌رم ایستا (اینستاگرام) عکس می‌بینم، لاک (لایک) می‌کنم.

- مثلاً عکس چه چیزهایی رو می‌بینی؟

عکس کارتون‌ها.

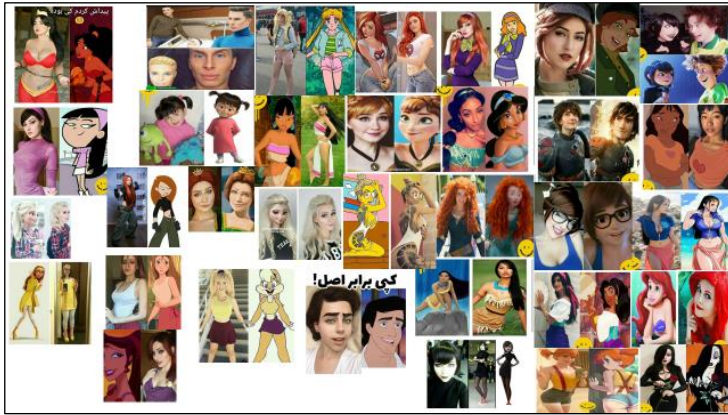
- خوب می‌شه به من هم نشون بدی؟

بیا. اینجا عکس کارتون‌ها. مامانم برام می‌گه چیا نوشته. اینا هم کارتون‌هایی‌ان که واقعی شدن.



- این‌ها که الکیه خاله، کارتون‌ها که واقعی نمی‌شن!

خیلی‌ام می‌شن، بیا ببین خودت، اصلاً منم می‌خوام تازه شبیه این بشم.



- یعنی چه کار کنی؟
- بلد بشم آهنگ بخونم، برقضم، ولی اول باید دماغمو چسب بزنم، موهامم بزرگ کنم و قهوه‌ای کنم.
- دماغت رو چرا چسب بزنی؟
- چون که کوچیک بشه.
- مگه می‌شه دماغ رو کوچیک کرد؟
- آره. زن داییم با این باریه که واقعی شده، دماغاشونو چسب زدن قبلاً. مامانمم می‌گه.
- ولی تو خودت که از باری خیلی خوشگل تری.
- هر موقع چشممو آبی کنم، موهامو بزرگ کنم، کم غذا بخورم، بلد بشم قشنگ برقضم، خوشگل می‌شم.
- چون باری این شکلیه، تو هم می‌خوای این شکلی بشی؟
- آره، من و مرسده‌ام کلاس باله می‌ریزم.
- مرسده دوستته؟
- آره.
- اونم می‌خواد وقتی بزرگ شد، باله برقصه؟
- نمی‌دونم دیگه.
- اونم شبیه باریه؟
- نه نیس، اون تپله، دوس پسر نداره.
- مگه تو داری؟
- (با صدای آرام می‌گوید، آره).
- کی هست؟
- تو مهد کودکه.
- اسمش چیه؟

رادین.

- چند سالشه؟

۵ سالشه.

- رادین دوست پسرته؟

آره.

- خوب دوست پسرت با بقیه دوست‌های تو چه فرقی داره؟

خب، آه نمی‌دونم، همه دخترا دوست پسر دارن.

- مثل کی؟

مثه مینا (دختر همسایه طبقه پایینی) و مثه بل (شخصیت کارتونی)، مثه سیندرلا، مثه باریبا، مثه

همشون دپگه.

- این‌ها همه‌اشون دوست پسر دارن؟

آره.

- از کجا می‌دونی؟

خودم دیدم.

- تو کارتون دیدی؟

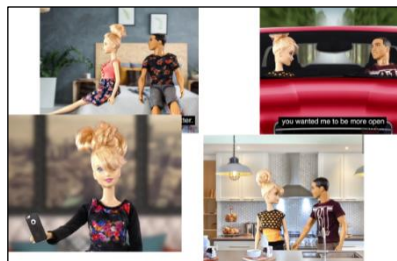
آره تو ایستا (اینستا گرام) دیدم.

- چی دیدی؟

دیدم می‌رن ماشین سواری، می‌رن شام می‌خورن، کادو می‌خرن، فیلم می‌بینن، می‌خوانن.

- می‌شه به منم نشون بدی؟

بیا ببین.



- یعنی همه با دوست پسرهایشون همین کارها رو می‌کنن.

آره.

(پس از مدتی کیمیا بدون مقدمه شروع به صحبت می‌کند) یه کارتونه هس، کیان (برادرش) خیلی

ازش می‌ترسه، گریه می‌کنه، مامانم نمی‌ذاره اونو ببینیم، ولی من اصن نمی‌ترسم.

- چرا کیان می‌ترسه؟

چون که توش یه دختره که مرده، لباس عروس می‌پوشه، بعد می‌خواد عروسی کنه با یه پسره، بعد از چشمش کرم میاد بیرون (با جست‌وجو در میان کارتون‌های کیمیا متوجه شدم، کارتونی که او از آن صحبت می‌کند، کارتون عروس مردگان است).

- وای چه کارتونی بدی، تو هم دیگه نبین خاله جون.

نه، من نمی‌ترسم، یه خانومم هس واقعیه، شبیه اونم. من از اونم نمی‌ترسم، عکساشو می‌بینم.

- منم ببینم؟

بیا ببین ترسی، به مامانم نگو بهت نشون دادم، دعوام می‌کنه.



باشه.

- (بعد از دیدن تصاویر) دختر قشنگم اینا همش الکیه، با موبایل می‌شه عکس رو این جور عوض کرد، این‌ها واقعی نیستن که.

خب این واقعی نباشه اصن، ولی باری و برتز رو من می‌دونم خودم، آرایش می‌کنن که این جور خوشگل می‌شن. منم همون جور خوشگل می‌شم.

- یعنی چه شکلی بشی؟ برام بکشش.

نه وایسا. اینه.

(تصویر زیر)



می‌خوام این جور موهام بزرگ باشه یا نارنجی باشه.

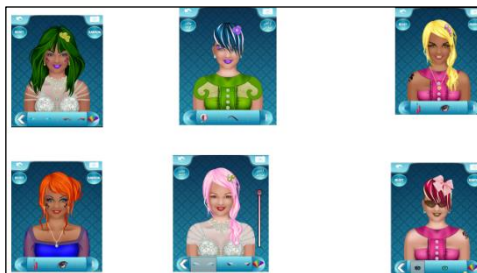
- چرا حالا نارنجی؟

چون که نگاه کن، تو بعضی کارتون‌ها موهاشون نارنجیه.

- خوب حالا با تبلت خودت چه کار می کنی؟

چندتا بازی دارم.

(نام یکی از بازی ها آرایش غلیظ است که کودک آن را باز می کند. در این بازی می توان انواع آرایش ها و تتوها را بر روی شخصیت های مختلف اعمال کرد).



- خاله جونم این دختره که خیلی زشته.

خب من باید آرایش کنم، درستش کنم، خوشگل شه دیگه. بعد باید بره عروسی.

- خوب بازی کن، به من هم یاد بده.

ببین اول باید صورتشو بشوری که دیگه سیاه نباشه، بعد جوشاشو می بری، دیگه ابروهاشو خوب می کنی، بعد خیار می ذاری زیر چشمش که سیاه نباشه، بعد کرم می زنی براش، بعد چشاشو یه رنگی می کنی، بعد مژه می ذاری رو چشاش، بعد موهاشو خوشگل می کنه، بعدم رژ لب می زنی براش، بعدشم گوشواره می دی بهش، بعد لباس می پوشه، بعد کفش می پوشه، بعد سگشو می گیره، بعد می ره تو ماشین، می ره عروسی.

- خاله جونم این بازی رو کی توی تبلت گذاشته؟

خاله مریمم (خاله ی کودک).

- تو چه قدر بلدی آرایش کنی؟

بلدم، می خوام من آرایشتم کنم؟

- نه، مرسی خاله.

من آرایش گاهما (آرایش گر).

- آرایش گاه نه عزیزم، آرایش گر.

آره آرایش گر.

- تو الان آرایش گری یا وقتی بزرگ شدی، می خوام آرایش گر بشی؟

هم الان، هم بزرگ شم.

- ولی وقتی بزرگ شدی باید بری مدرسه.

خب نمی شه هم مدرسه برم، هم آرایش گر بشم؟

- اول باید مدرسه ات تموم بشه، بعد بری آرایش گر بشی.

باشه.

- کیمیا جون می‌شه برای من نقاشی یه آدم خوشگل رو می‌کشی؟
آره!



(کیمیا پس از کشیدن توضیح می‌دهد، این دختره خوشگله، اینم هاپوعه، اینم دوس پسره که ماشین داره، دارن می‌رن عروسی.
- این‌ها کی‌ها هستن؟
اینا بقیه‌ی دوس پسران.
- مگه آدم چند تا دوست پسر داره؟
نمی‌دونم.

- حالا من برات یه نقاشی می‌کشم تو بهم بگو ببینم این خوشگله یا نه!



نه، این خیلییییی زشته.
- چرا، کجاش زشته؟
همه جاش، صورتش، لباساش، موهاش، همشون زشتن.
- خوب تو برای من عکس یه دختر خوشگل با یه باربی رو بکش.

۲۴- مصاحبه با فرشید ۶ ساله (و مادرش)

دوست داشتی مرد عنکبوتی بودی؟

آره، یه آدمی هست، بهش تار می‌زدم، دیگه نتونه کسی رو بزنه.

- فرشید حاضری یه کم در مورد کارتونها با هم صحبت کنیم؟
(فرشید سرش را به معنای تأیید و با چهره‌ای مضطرب و غمگین تکان می‌دهد. قابل ذکر است که ناخن‌های دست راست کودک جویده شده و پوست کنار ناخن‌های او کنده شده است).
- (با خنده) چرا این قدر ناراحتی، اگه دوست نداری می‌خوای بعداً با هم صحبت کنیم؟
نه.

- کارتون دوست داری؟

بله.

- چه کارتونی رو از همه بیش‌تر دوست داری؟

کاپیتان زیر شلوازی.

- دیگه چه کارتونی؟

همین.

- یه کم دیگه فکر کن، شاید کارتون دیگه‌ای هم باشه.

ماشین‌اصورها.



- کدومش رو بیش‌تر دوست داری؟

کاپیتان زیر شلوازی.

- داستان کاپیتان زیرشلواری چیه؟

خنده داره.

- یعنی چی، چی می‌شه که می‌خندی؟

دوتا دوستند که کارای خنده‌دار می‌کنند، منم می‌خندم، مامانم می‌خنده.

- همیشه با مامانت کارتون می‌بینی؟

نه.

- با بابات هم کارتون می‌بینی؟

نه، بابام دوست نداره، فقط فوتبال می‌بینه.

- تو هم فوتبال دوست داری؟

من بازی‌های پرسپولیس رو می‌بینم، بعضی وقت‌ها هم بازی‌های خارجی.

- کارتون رو با چی می‌بینی؟

تو تلویزیون.

- فقط توی تلویزیون؟

قبلاً تو تبلت هم می‌دیدم.

- یعنی الان دیگه نمی‌بینی؟

نه.

- چرا؟

مامانم نمی‌ذاره.

- چی شد که دیگه نگذاشت؟

توش مرد عنکبوتی می‌دیدم.

- کارتون بدی بود که مامان نگذاشت ببینی؟

نه عمو، خیلی باحال بود (چهره کودک باز شد و ناخودآگاه دستش را به حالت دست مرد عنکبوتی در

آورد و به من نشان داد).

- پس کارتون مرد عنکبوتی رو هم دوست داری؟

آره، خیلی دوست دارم، ولی مامانم نمی‌ذاره ببینم.

- چرا، مگه نگفتی کارتون با حالی هست؟

(فرشید سرش را به علامت تأیید تکان می‌دهد).

- مرد عنکبوتی بهتره یا کاپیتان زیر شلواری؟

معلومه مرد عنکبوتی، کاپیتان زیر شلواری مال بچه‌هاست.

- چه چیز مرد عنکبوتی باحال بود؟

کودک از روی صندلی بلند شد و ضمن در آوردن ژست‌های مرد عنکبوتی گفت: تار می‌اندازه، می‌پره،

همه رو دستگیر می‌کنه، تازه هیچیش هم نمی‌شه.

- نگفتی چرا مامان نمی‌ذاره مرد عنکبوتی رو ببینی؟

آخه یه بار از رو مبل پریدم، افتادم روی میز، شیشه شکست، دستم پاره شد.

- خیلی دردت اومد؟

بله، خیلی گریه کردم.

- دکتر رفتی؟

بله، دکتر بهم آمپول زد (فرشید با نوعی از احساس غرور، جای بخیه را روی دستش نشان می‌دهد).

- روزی چند بار کارتون کاپیتان زیر شلواری رو می‌بینی؟

هر روز نمی‌بینم که، بعضی روزها داره، تازه اگه فوتبال نداشته باشه، اگه بابام باشه، فوتبال می‌بینه، نمی‌ذاره من کارتون ببینم.

- سی‌دی می‌خری یا از تلویزیون یا ماهواره می‌بینی؟

مامانم سی‌دیش رو برام می‌خره، بعضی وقت‌ها هم کانال تاپ‌تون می‌گذاره.

- مرد عنکبوتی رو چه طور؟

اون رو دانلود می‌کردیم. توی کانال تاپ‌تون هم می‌داشت، تازه هوشنگ همه قسمت‌هاش رو داره.

- هوشنگ کیه؟

پسر داییمه دیگه.

- خودت کارتونت رو دانلود می‌کردی؟

نه مامانم.

- خودت بلد نیستی دانلود کنی؟

بلدم، ولی بلد نیستم با اینترنت کار کنم.

- از مرد عنکبوتی چیزی داری که با اون بازی کنی؟

نه، قبلاً داشتم، مامانم انداختشون دور، یه لباس مرد عنکبوتی داشتم، عمم خریده بود برام، اما مامانم انداختش دور.

- روی کیفیت هم که عکس مرد عنکبوتیه؟

(فرشید کیفش را روی دسته صندلی گذاشت): یه چیزی بگم، قول می‌دی به مامانم نگی؟

- بله، حرف‌های ما پیش خودمون می‌مونه و من به مامانم چیزی نمی‌گم.

من چند تا مرد عنکبوتی دارم، زیر تختم قایمشون کردم (فرشید از درون کیفش یک مرد عنکبوتی کوچک در آورد و به من نشان داد و سپس با دقت آن را در کیفش پنهان کرد).

- این مرد عنکبوتی‌ها رو کی برات خریده؟

یکیش رو هوشنگ بهم داد، چون دو تا ازش داشت، یکیش رو هم خودم برداشتم، بازی کردم، بهش

پس می‌دم.

- از هوشنگ اجازه گرفتی؟

نه، ولی بهش پس می‌دم، نمی‌خواهم برای خودم که، بازی کنم بهش پس می‌دم.

- کی باهاشون بازی می‌کنی؟

وقتی مامانم حمومه.

- آخرین باری که مرد عنکبوتی رو دیدی کی بود؟

چند شب پیش خونه مامان بزرگم، با هوشنگ تو تبلتش دیدیم، قسمت جدیدش بود، اما من قسمت‌های قبلیش رو ندیدم. هوشنگ قراره بباره خونه مامان بزرگم، با هم تو تبلتش ببینیم.

- در مورد مرد عنکبوتی بیش تر با کی صحبت می کنی؟
با هوشنگ و محمدرضا.

- محمدرضا کی هست؟

همون پسره که تو کلاس به کیفم لگد زد.

- با هوشنگ و محمدرضا مرد عنکبوتی بازی هم می کنی؟

(با خنده) اوه خیلی.

- دوست داشتی مرد عنکبوتی بودی؟

بله!

- اون وقت چی می شد؟

از ساختمون ها بالا می رفتم، آدم بدا رو دستگیر می کردم (در ادامه فرشید سکوت کرده، در خودش فرو می رود).



- چی شد؟

آره، یه آدمی هست بهش تار می زدم، دیگه نتونه کسی رو بزنه.

- دوست داری در مورد این آدم صحبت کنیم؟

نه، اگه بخواهی حرف بزنی من می رم.

- باشه هر طور که تو راحتی، من نمی خوام اذیتت کنم، فقط یه چیزی بهت بگم، هیچ کس حق نداره

هیچ بچه ای رو بزنه یا اذیت کنه و آدم هایی هستند که اگه کسی اذیتت کنه، از تو دفاع می کنند.

نه منو که نمی زنه... .

- اون موقع که مرد عنکبوتی می دیدی، بعد از تموم شدن کارتون چه کار می کردی؟

بازی می کردم.

- چی بازی؟

معلومه دیگه، مرد عنکبوتی بازی.

- از کجای کارتون مرد عنکبوتی بیش تر خوشت می اومد؟

وقتی تارش تموم می‌شه، خیلی با حاله، خنده‌دار می‌شه، تارش در نیما، می‌افته.
- مرد عنکبوتی چه کارهای بدی انجام می‌ده؟
دوست دخترش رو دوست نداره، اذیتش می‌کنه، دختره هم ناراحت می‌شه.
- خوب مرد عنکبوتی چه کارهای خوبی انجام می‌ده؟
عمه‌اش رو دوست داره، به همه کمک می‌کنه، آدم‌ها رو نجات می‌ده، آدم بدا رو دستگیر می‌کنه،
بهشون تار می‌زنه.



- راستی می‌شه زن عنکبوتی هم داشته باشیم؟
(خنده بلند) نه بابا زن عنکبوتی، چی می‌گی، زن‌ها که نمی‌تونند.
- چرا؟
چون ضعیفند، اصلاً موهاشون تو کلاه مرد عنکبوتی جا نمی‌شه (خنده).
- خوب موهاشون رو کوتاه می‌کنند.
بازم نمی‌شه، زن‌ها کتک می‌خورند، دردشون میاد گریه می‌کنند، مرد عنکبوتی دردش نمیاد.
- همه زن‌ها کتک می‌خورند؟
من چه می‌دونم.
- زن‌هایی رو دیدی که کتک بخورند و گریه کنند؟
آره دیدم، ولی نمی‌تونم بگم کیه (به نظر می‌رسد، کسی که کودک دوست دارد به او تار بزند، پدر و
زنی که کتک خورده و گریه می‌کند، مادر است).



- فرشید تو خواب مرد عنکبوتی رو هم دیدی؟
آره، یه بار دیدم.
- می‌تونی برام تعریف کنی؟

نه.

- حالا یه کمش رو برام بگو، هر جاش رو که دوست نداشتی، نگو.

من بزرگ شده بودم، خیلی زورم زیاد شده بود با تارم.... نه اصلاً نمی خواهم بگم چی شد.

- باشه اصلاً ولش کن، بعداً اگر دوست داشتی، با هم درباره اش صحبت می کنیم.

- فرشید مرد عنکبوتی کجا به دنیا اومده؟

امریکا، اما بابا و مامان نداره، مردن.

- فکر می کنی مرد عنکبوتی می تونه توی کشورهای دیگه هم باشه؟

بله، می تونه باشه.

- مثلاً توی ایران؟

آره تو ایرانم می تونه باشه، هوشنگ می گه یه بار دیدتش.

- تو چی، تو هم تا حالا توی ایران دیدیش؟

نه.

- من اگه بخوام مرد عنکبوتی بشم، چه کار باید بکنم؟

اول باید عنکبوت نیست بزنه، خورش بره تو خونت.

- هر عنکبوتی نیش بزنه، من مرد عنکبوتی می شم؟

نه عنکبوت مخفی.

- فرشید خسته شدی؟

نه حوصله ام سر رفته، می خواهم برم دستشویی.

- بله حتماً، ممنون که به سوال هام جواب دادی و با من صحبت کردی. می شه مامانت رو صدا کنی،

من یک کم با ایشان هم صحبت کنم.

بله.

- خداحافظ.

خداحافظ.

مصاحبه با مادر فرشید

- مجدداً سلام!

سلام، خسته نباشید.

- چون می دونم که وقت شما خیلی گرفته شده، سریع سر اصل مطلب می رم. اول خلاصه ای از آن

چیزی که با فرشید صحبت کردم را می گم، بعد چند تا سوال در مورد کارتون های فرشید از شما می پرسم.

من با فرشید در مورد کارتون های مورد علاقه اش صحبت کردم، یعنی مرد عنکبوتی و کاپیتان زیر

شلواری. ظاهراً کاپیتان زیر شلواری انتخاب شما برای فرشید هست، اما مرد عنکبوتی علاقه واقعی فرشید

هست. فرشید ماجرای آسیب دیدن دستش را تعریف کرد و گفت، شما دیگه نگذاشتید کارتون مرد

عنکبوتی را ببیند و لوازم مربوط به مرد عنکبوتی را دور انداختید و در پی این امر، شما ظاهراً کاپیتان زیر شلواری را جایگزین مرد عنکبوتی کردید. اگه اجازه بدهید، چند سوال برای تکمیل مصاحبه از شما بپرسم. (در حالی که مادر لبخند بر لب داشت و سعی می کرد خود را آرام نشان دهد، زبان بدن او چیز دیگری را بیان می داشت. او لبه صندلی نشسته بود و گاهی دست های خود و گاهی دستمال کاغذی را که در دستش بود، به شدت فشار می داد).

امیدوارم فرشید درست جواب داده باشه و خسته نشده باشید.

- چرا فکر می کنید من باید خسته شده باشم؟

بچه است دیگه، ممکنه اذیت کنه.

- نه، اتفاقاً برعکس خیلی خوب همکاری کرد؟

خدا رو شکر.

- اولین بار پسر شما چه طور با مرد عنکبوتی آشنا شد؟

پسر دایش خیلی علاقه داشت، اون بزرگ تر از فرشیده، خب اون کارتون رو می گذاشت، فرشید هم با اون می دید و بازی می کردند با هم.

- شما با این مسأله مشکلی نداشتید؟

نه به نظرم پسر بچه بودند و این بازی ها عادی بود.

- بعدش چی شد؟

بعد من کارتون رو برای فرشید داندود کردم و همیشه یا توی تلویزیون یا توی تبلتش مرد عنکبوتی رو می دید، دیگه خسته ام کرده بود.

- یعنی چی که شما را خسته کرده بود؟

خب همه اش سر و صدا و ادا و اطفار مرد عنکبوتی، بعدش هم همسایه طبقه پایین، مدام غر می زد که سر و صدا می کنید.

- ولی فرشید گفت بعد از آسیب دیدن دستش، کارتون مرد عنکبوتی جمع شده است؟

بله. همه اش رو در و دیوار بود و پپر می کرد. چندبار وسایل خونه رو شکست، چندبار هم بدجوری زمین خورد تا این که آخر افتاد رو میز شیشه ای و کارش به بخیه کشید.

- فرشید چه قدر مرد عنکبوتی رو می دید؟

تقریباً همه روز رو می دید. وقتی هم که اون رو نمی دید، بازیش رو می کرد.

- حالا فرشید چه قدر کاپیتان زیر شلواری رو می بینه؟

اونو خیلی نمی بینه، هفته ای دو، سه بار.

- به این فکر کردید که این تفاوت در فراوانی تماشای مرد عنکبوتی و کاپیتان زیر شلواری به کجای زندگی فرشید منتقل شده؟

نه، به فکرم نرسید.

- تماشای کارتون چه قدر از زندگی اجتماعی فرشید رو پر کرده بود؟
یعنی چی؟
- یعنی فرشید چه قدر با شما، پدرش، افراد دیگر فامیل، وقت می گذروند؟
همه اش با ما بود، ولی تبلت به دست.
- شده بود که فرشید بازی دیگه ای با شما یا پدرش انجام بده، اون رو پارکی برید، توپ بازی و...
نه خودش استقبال می کرد، نه پدرش وقت داره.
- فکر می کنید نتیجه این سبک تربیتی روی فرشید چی می تونه باشه؟
نمی دونم، ولی من تمام سعی خودم رو دارم می کنم، کارم رو درست انجام بدم.
- به نظر شما، دیدن کارتون مرد عنکبوتی، چه تأثیری می تونه روی روابط اجتماعی فرشید داشته باشه؟
به نظرم اثری نداره، اون فقط یک کارتون خیالیه.
- شما چه قدر از کارتون هایی که فرشید می بینه، برای تربیتش استفاده می کنید، مثلاً براش از شخصیت های کارتونی مثال می زنید؟
نه، هیچ وقت.
- فرشید چه قدر ادای مرد عنکبوتی رو در میاره؟
اگه به خودش باشه، همیشه مرد عنکبوتیه، اما من نگذاشتم.
- چه طور مانع اون شدید؟
اول کارتون رو ممنوع کردم، بعد ادا درآوردن رو، وسایلیش رو هم جمع کردم، گذاشتم تو انباری.
- فرشید وقتی کارتون رو می دید، چه اثری روی اخلاقش مشاهده می کردید؟
اصلاً صبر نمی کرد کارتون تموم بشه، هم زمان می شد مرد عنکبوتی. اخلاقش هم می شد مثل اون، گاهی خشن، گاهی هم می گفت مامان من تو رو نجات می دم!
- از چی؟
نمی دونم!
- چه قدر فضای کارتون شبیه فضای زندگی فرشید بود؟
من که ندیدم، ولی به نظرم هیچی، اصلاً شباهتی نداشت.
- به نظر شما الان که ظاهراً مرد عنکبوتی نیست، فرشید از چه کسی پیروی می کنه؟
هیچ کس، شاید هم باباش.
- چه شباهتی بین بابای فرشید و مرد عنکبوتی هست؟
(خنده) هر دو همه چیز رو خراب می کنند.
- آیا مرد عنکبوتی تأثیری روی تغذیه فرشید داشت؟

آره. من از مرد عنکبوتی برای غذا خوردنش وقتی کوچیک بود، استفاده می کردم. به فرشید می گفتم، غذا بخور تا مثل مرد عنکبوتی قوی بشی.

- اون موقع فرشید چند سالش بود؟

سه، چهار سالش بود.

- شده فرشید تحت تأثیر کارتون دچار کابوس بشه؟

پسرم چون پیش من می خوابه، کم تر می ترسه، ولی یکبار خیلی ترسیده بود و تا چند روز چشم هاش رو موقع پخش مرد عنکبوتی می بست.

- در مورد خوابش ازش پرسیدید؟

بله، ولی چیزی نگفت.

- کارتون مرد عنکبوتی باعث شده فرشید نسبت به محیط زیست خودش حساس بشه یا اون براش بی اهمیت بشه؟

به نظرم الآن نه، ولی کلاً براش مهم نیست به چمن و گل و درخت آسیب برسونه، هرچه قدر هم براش توضیح می دم، باز هم کار خودش رو می کنه.

- یعنی چه کار می کنه؟

مثلاً با درخت های تازه کاشته شده، تاب بازی می کنه یا خمشون می کنه.

- به نظر شما این کارتون می تونه تأثیری در خدایذیری فرشید داشته باشد؟

توی خونه ما متأسفانه صحبت از خدا و دین ممنوعه و همسرم در این زمینه واکنش نشون می ده، ولی فکر نکنم چون چیزی از فرشید ندیدم.

- در مورد مرد عنکبوتی چه چیزی شما رو نگران می کرد؟

این که فرشید از جایی بیفته یا به خودش آسیب بزنه.

- نکته دیگه ای هم هست که شما بخواهید به بحثمون اضافه کنید؟

نه، ممنون از وقتی که گذاشتید. اوضاع چه طوریه، خرابه یا خوبه؟

- اجازه بدید من اول کارتون رو ببینم تا اون رو ارزیابی کنم و بینم رفتار فرشید چه قدر تحت تأثیر کارتون و چه قدر تحت تأثیر عوامل دیگر هست، بعد جلسه دیگه ای با هم می گذاریم. پیشنهاد می دم، خودتون هم روی تأثیرپذیری فرشید از کارتون تأملی داشته باشید که بعداً درباره اش بحث داشته باشیم (لازم به ذکر است که مادر از ابتدا تا انتهای مصاحبه، خلقی بالا را از خود نشان داده، با اعتماد به نفس زیاد رفتار می کرد و به نظر می رسید، سعی دارد اوضاع را کنترل شده و بهتر از آنچه که هست، نشان دهد. نکته قابل توجه در مورد مادر این بود که برخلاف این که وی از زیور آلات و مخصوصاً انگشتر استفاده کرده بود، انگشتری مرسوم به حلقه ازدواج را نداشت و به نظر می رسید که او تماماً این انگشتر را به دست نکرده است).

۲۵- مصاحبه با محمد ۶ ساله

کشورهای خوب آمریکا و انگلیس هستن، چون آدمایی مثل هالک رو می سازن!

تذکر پژوهش گر:

والدین محمد از یکدیگر طلاق گرفته اند و محمد در طول هفته پیش مادرش به سر می برد و آخر هفته را نزد پدرش می رود.

پدر محمد یک کارگر ساده است. مادر محمد که با یک مرد پولدار ازدواج کرده و در حال حاضر از وضع مالی بهتری برخوردار است. محمد به علت اوضاع پیش آمده، به شدت گوشه گیر شده و نسبت به هم سالانش از شادابی کمتری برخوردار است.

- سلام خوبی؟

(کودک فقط سرش را به نشانه تأیید تکان می دهد).

- اسمت چیه عزیزم؟

(کودک فقط من را نگاه می کند و چیزی نمی گوید).

- نمی خوای به من بگی اسمت چیه؟

(کودک همچنان سکوت می کند).

- باشه تو نمی خوای اسمت رو به من نگو، ولی من اسمم کیمیا هست، می خوای با هم تاب بازی کنیم؟

(کودک همچنان سکوت کرده، فقط نظاره گر حرف های من است).

- خوب می خوای با هم بریم یه بستنی بخوریم؟

چرا می خوای با من تاب بازی کنی؟

- خوب دوست ها با هم تاب بازی می کنن؟

یعنی دوستا فقط تاب بازی می کنن؟

- نه، سرسره بازی یا هر بازی دیگه ای که دلشون بخواد، بازی می کنند؟

دوستا با هم بستنی هم می خورن؟

- آره، دوست داری با هم یه بستنی بخوریم؟

نه.

- چرا نه؟

پفک می خوام.

- باشه بیا بریم پفک بخوریم، دوست داری؟

آره.

- خوب دوست‌ها باید اسم همدیگه رو بدونن، من اسمم رو به تو گفتم، ولی هنوز اسم تو رو نمی‌دونم؟
محمد.

- وای چه اسم قشنگی، محمدجان چندسالته؟
۶ ساله.

- محمد تو کارتون می‌بینی؟
آره.

- می‌تونی اسم کارتونها رو به من بگی؟
اسمز جونز^۱.



- می‌تونی بگی کارتونس چه جوریه هست؟

یه گلبول داره، سیاه زخم رو می‌کشه.

- چرا گلبول سیاه زخم رو می‌کشه؟

چون سیاه زخم، آدم بدیه.

- آدم بد یعنی چی؟

همش بقیه رو اذیت می‌کنه.

- اگر بقیه رو اذیت کنه، می‌شه آدم بد؟

آره.

- چرا کسی که بقیه رو اذیت می‌کنه، می‌شه آدم بد؟

چون رضا این جوریه.

- رضا کیه؟

پیش مامانمه.

- یعنی برادرته؟

نه، با مامانم عروسی کرده.

۱. این کارتون ساخته کشور آمریکا بوده، قهرمان داستان یک گلبول سفید است که سعی در از بین بردن ویروس سیاه زخم موجود در بدن میزبان دارد. گلبول سفید داستان، در طی مأموریتش عاشق هم می‌شود و صحنه‌های نامناسبی برای کودک پدید می‌آورد.

- محمد تو خواهر داری؟

نه.

- تو از کجا می‌دونی که رضا با مامانت عروسی کرده؟

جشن گرفتن و بعدش مامانم دیگه با بابام بده.

- تو دفعه اول از کجا فهمیدی عروسی یعنی چی؟

بابام بهم گفتش.

- بابات به تو چی گفت؟

گفتش اگه مامانتو طلاق بدم، می‌ره و با یه مرد دیگه عروسی می‌کنه و دیگه من و تو رو دوست

نداره.

- محمد تو با رضا بد هستی؟

نه، من اونو اذیت نمی‌کنم.

- مگه اون اذیت می‌کنه؟

آره.

- چه جوریه؟

سر من و مامانم داد می‌زنه.

- خوب محمد، تو الان با مامانت زندگی می‌کنی یا با بابات؟

مامان.

- دوست داشتی پیش مامانت زندگی می‌کردی یا بابات؟

هیچ کدوم.

- چرا هیچ کدوم؟

چون همش منو اذیت می‌کنن.

- چرا تو رو اذیت می‌کنن؟

چون پیش همدیگه نیستن.

- پس مامان و بابات هم آدم‌های بدی هستن؟

نه.

- ولی خودت گفتی که آدم‌های بد کسانی هستن که اذیت می‌کنند؟

آره، ولی بدی مامان و بابام با رضا یکی نیستش.

- چه فرقی داره؟

بابام برای این که مامانم خونه بزرگ داشته باشه، اذیتش کرد و نمودن، ولی رضا منو اذیت می‌کنه،

چون که دوسم نداره.

- تو از کجا می‌دونی دوستت نداره؟

به مامانم می‌گفتش که محمد رو بدش به باباش.

- محمد گلبول رو خیلی دوست داری؟
آره.

- چرا گلبول رو دوست داری؟

چون تونست آدمه رو که تو بدنش زندگی می‌کنه، نجات بده.

- چه جوری تونست نجاتش بده؟
سیاه زخم رو کشت.

- خوب گلبول خیلی قوی بود؟
نه، کپسول قوی بود.

- کپسول چی هست؟

یه کپسول نارنجی که به گلبول کمک می‌کنه.

- مگه کپسول قوی‌تر نیست، پس چرا دوست داری مثل گلبول بشی؟

چون به همشون نشون داد که چُلْمَن نیست.

- یعنی تو هم دوست داری به همه نشون بدی که چه قدر قوی هستی؟
آره.

- چه جوری نشون بدی که قوی هستی؟
مامانمو نجات بدم.

- مامانت رو از دست کی نجات بدی؟
رضا.

- مگه رضا یا بقیه به تو چُلْمَن می‌گن؟
رضا می‌گه.

- رضا چی به تو می‌گه؟
دست و پا چلفتی.

- چرا به تو می‌گه دست و پا چلفتی؟

می‌خواد من از پیششون برم.

- خوب محمد کارتون دیگه‌ای رو هم دوست داری؟
نه.

- چرا نه؟

چون اونا نشون نمی‌دن که قوین.

- خوب محمد به نظرت کشور بد یا خوب هم داریم؟
آره.

- خوب، کشور بد، چه جوریه؟
- توش آدما از هم جدان.
- کشور خوب چه جوریه؟
- آدماش پیش همدیگه ان.
- محمد تو توی کارتونی که می دیدی، فقط گلبول یا کپسول هستن، کس دیگه ای نیست؟
- چرا.
- خوب می شه بگی کی بودن؟
- شهردار و منشیش.
- اون ها آدم های بد بودن یا خوب؟
- منشیش خوبه، ولی شهردار بده.
- خوب، چرا منشیش بده؟
- چون گلبولو دوست داره و کمکش می کنه که آدمو نجات بده.
- چرا شهردار آدم بدیه؟
- چون نمی ذاره گلبول و منشیش پیش همدیگه باشن.
- چرا نمی گذاره؟
- همش گلبولو جاهای بد می فرسته تا کار کنه.
- آخرش گلبول و منشی پیش همدیگه نیستن؟
- چرا پیش همدیگه ان.
- یعنی آخر کارتون چه جوری تموم می شه؟
- گلبول و منشی همدیگه رو ماچ می کنن.
- تو دوست داشتی پیش هم باشن؟
- آره.
- خوب محمد دوست داری مامان و بابات پیش همدیگه باشن یا تو یه گلبول باشی؟
- مامان و بابا پیش هم باشن.
- مگه تو دوست نداشتی گلبول باشی؟
- چرا، ولی می خواستم مامان و بابامو آشتی بدم، دیگه وقتی آشتی باشن، منم محمد می مونم، می رم پیششون.
- خوب محمد گلبول خوشگل هست؟
- نه.
- کپسول خوشگل هست؟
- نه.

- منشی یا شهردار چه طور؟

اونا هم خوشگل نیستن.

- یعنی به نظرت تو، توی این کارتون کسی خوشگل نیست؟
نه.

- چرا خوشگل نیستن؟

چون گلبولن.

- پس کلاً هیچ گلبولی خوشگل نیست؟
نه.

- تو کارتون جایی بود که به نظرت خوشگل باشه؟
نه.

- چرا نه؟

چون داخل بدن همش لیز و چنندش بود.

- خوب محمد تو کارتون دیگه‌ای هم نگاه می‌کنی؟
آره.

- می‌توننی اسمش رو بگی؟
هالک!



- هالک چه جوریه؟

به یه مرده آمپول می‌زنن، بعدش سبز می‌شه و قوی.

- چرا سبز می‌شه؟

چون آمپولو نباید به آدم بزنی که.

- پس باید به چی بزنی؟
موش.

- هالک بعد از این که قوی می‌شه، چه کار می‌کنه؟

۱. این کارتون ساخته کشور آمریکا است. داستان کارتون به این ترتیب است که بر اثر اشتباه سازمان سیاه، آمپولی که تازه کشف شده است، روی یک انسان امتحان می‌شود و در نتیجه این کار، فرد مورد آزمایش جهش ژنتیکی یافته، تبدیل به یک مرد قوی، ولی با ظاهری عجیب می‌شود.

آدما رو نجات می ده.

- آدم ها هالک رو دوست دارن؟

نه.

- چرا دوست ندارن؟

چون قیافش وحشتناکه.

- چه بد! محمد تو هم از هالک می ترسی؟

نه.

- چرا نمی ترسی؟

چون آدم خوبییه.

- چرا آدم خوبییه؟

آدما رو پیش همدیگه می بره تا پیش هم باشن.

- تو اگر جای هالک بودی چه کار می کردی؟

منم آدما و شهر رو نجات می دم.

- تو هالک رو دوست داری؟

آره.

- هالک رو بیش تر دوست داری یا گلبول رو؟

هالک.

- چرا هالک رو بیش تر دوست داری؟

چون گلبول فقط تو بدنه و قدرت نداره، ولی هالک می تونه بیرون بدن قوی باشه.

- خوب محمد اسم کشورهایی رو که بلدی می تونی به من بگی؟

آمریکا، ایران، انگلیس، ایتالیا.

- خوب اسم کشورها رو از کجا یاد گرفتی؟

مامانم بهم گفته.

- مامانت برای چی بهت اسم کشورها رو گفته؟

داشت می گفت که با رضا کجاها قراره بره.

- به نظرت از این کشورها کدومشون خوبن؟

آمریکا و انگلیس.

- چرا آمریکا و انگلیس خوب هست؟

چون آدمایی مثل هالک می سازه که آدما رو پیش هم می بره.

- مگه انگلیس هم مثل امریکا هالک می سازه؟

نه، به آمریکا کمک می کنه.

- محمد این کارتون‌ها رو با چی می‌بینی؟
ماهواره.

- مامانت می‌گذاره که تو ماهواره ببینی؟
آره.

- چرا می‌گذاره؟

وقتی رضا داد می‌زنه، مامانم منو می‌بره جلوی تلویزیون، می‌گه بشین کارتون ببین تا من پیام.
- تو کانال دیگه‌ای هم می‌زنی؟
آره.

- تو دیگه چه کانال‌هایی رو می‌بینی؟
کشتی کج.

- توی کشتی کج کی رو دوست داری؟
جان سینا^۱.



- چرا جان سینا رو دوست داری؟

چون آمریکا و سربازاش رو دوست داره.

- محمد تو فقط کانال کارتون و کشتی کج رو می‌بینی، یعنی چیز دیگه‌ای نمی‌بینی؟
نه.

- خوب محمد، تو چند تا دوست داری؟
هیچی.

- تو هیچی دوست نداری؟
نه.

- چرا نه؟

دلم می‌خواد تنها باشم.

- چرا عزیزم می‌خوای تنها باشی، مگه با دوست‌هات دعوا کردی؟
نه، اونا با من دعوا کردن.

۱. جان سینا در جریان کارتون به شدت به سربازان ارتش آمریکا احترام می‌گذارد و با این کار خودش در عمل خوب بودن و ضرورت احترام گذاشتن به آمریکا را به کودکان کاربر القا می‌کند.

- چرا اون‌ها با تو دعوا کردن؟

همش بهم می‌خندیدن.

- برای چی بهت می‌خندن؟

چون می‌گن تو مامان بدی داره که دو تا شوهر کرده.

- دوست‌هات از کجا می‌دونن که مامانت دو تا شوهر کرده؟

رضا یه بار با مامانم اومدش دنبالم، اوون قدر دعوا کرد با مامانم تا همه فهمیدن.

- اون اذیتی که می‌گفتی رضا می‌کنه، همین بودش؟

آره.

- محمد خودش رو ناراحت نکن، بالاخره بدی تموم می‌شه و می‌ره، بعدش تو روزهای خوبی خواهی

داشت.

فکر نکنم.

- چرا فکر نمی‌کنی؟

چون رضا دیگه من و مامان و بابامو ول نمی‌کنه.



- خوب محمد، قبل از این که با دوست‌هات دعوا کنی، به تو نگفته بودن چه کارتون‌هایی می‌دیدن؟

چرا.

- چه کارتون‌هایی می‌دیدن؟

بابانوئل.

- خوب می‌دونی کارتون کریسمس چه جوری هست؟

یه بچه از طرف زیرزمین خنوشون یه بلیط پیدا می‌کنه و شب یواشکی می‌ره قطار رو سوار بشه،

می‌بینه که قطار جادویی هستش و اون رو پیش بابانوئل می‌بره.

- چه کارتون قشنگی، خوب بعدش چی می‌شه؟

یه اشکال تو کارخونه بابانوئل پیش میاد که اگه درست نشه، کریسمس خراب می‌شه.

- چه بد، اون وقت اشکال درست می‌شه؟

آره.

- اسم این دوستت که این کارتون دیده بود، چی بود؟

علی.

- الان دیگه با علی دوست نیستی؟

نه.

- چرا نه؟

چون علی دو بار بهم خندید.

- چرا علی دو بار به تو خندید؟

یه بار به خاطر رضا، یه بار دیگه وقتی داشت کارتون بابانوئل رو می گفت، من نمی دونستم کریسمس چیه، بهم خندید.

- خوب تو به علی توجه نکن، خود من و بقیه آدمها هم خیلی چیزها رو نمی دونیم، اگر حس کردی که چیزی رو بلد نیستی بپرس، باشه؟
باشه.

- محمد تو فیلم هم می بینی؟

آره.

- تا حالا چه فیلمی رو دیدی؟

فیلم هالک، فیلم جان سینا.

- فیلم هالک چه جوریه هستش؟

مثل کارتونشه، ولی تو فیلمش از یه دختره خوشش میاد.

- برای چی از دختره خوشش میاد؟

چون خوشگله.

- یعنی دختره چه جوریه؟

موهایش بلنده و پوستش صافه.

- پس هر کسی که موهایش بلنده و پوستش صافه، خوشگل هستش؟
آره.

- خوب هالک توی فیلم چی کار می کنه؟

آدم رو نجات می ده و پیش هم می بره.

- دختر خوشگل توی فیلم رو هم نجات می ده؟

آره، ولی دختره نمی دونه که هالک نجاتش می ده.

- چه جوریه دختره نمی دونه؟

چون هالک زشته، نمی ذاره دختره اونو ببینه.

- آخر فیلم باز دختره نمی فهمه کی نجاتش می ده؟

چرا می فهمه.

- خوب بعدش چی می شه؟
- هالک رو ماچ می کنه، ولی هالک می ره.
- پس برای چی هالک رفت؟
- چون نمی خواست زندگی دختره رو خراب کنه.
- چرا زندگی دختره خراب می شه؟
- چون باید با هالک که همه ازش می ترسن، زندگی می کرد.
- خوب محمد، فیلم جان سینا چه جوری بود؟
- زنش رو می دزدن، می ره نجاشش بده.
- خوب آخر سر نجاشش می ده؟
- آره، ولی بمب می ترکه و می رن تو آب.
- بعدش چی شد، زنده موندن؟
- آره، زنش همونجا ماچش می کنه و می رن خونشون.
- محمد تو فیلم هالک رو بیش تر دوست داشتی یا فیلم جان سینا؟
- جان سینا.
- چرا فیلم جان سینا رو دوست داری؟
- چون آخرش پیش همن.
- به نظرت چی تو فیلم جان سینا بد بود؟
- بمب ترکید و خونه و درختاش سوختن.
- مگه خونه و درختاش چه جوری بودن؟
- خونه اش کلاً شیشه بودش و از درختاش عروسک آویزون بود.
- محمد دوست داری با مامان و بابات بیرون بری یا کارتون هالک ببینی؟
- بیرون برم.
- چرا دوست داری بیرون بری؟
- چون مامان و بابام با همن.
- محمد به نظرت خدا قوی تر هست یا هالک؟
- خدا.
- چرا خدا قوی تر هست؟
- چون مامانم می گه، خدا هر کاری می تونه بکنه.
- پس چون مامانم می گه، خدا قوی تر هست؟
- آره، مامانم خودش هم از خدا کمک می خواد.
- محمد جان ممنون. خیلی خوب بودی.
- مرسی.

۳- تأملی دوباره

در فصل نخست این مجموعه، پس از طرح اهمیت وافر الگوها، مسأله الگوبرداری کودکان از سطح سنی ۱۵ ماهگی از اولیا و اطرافیان‌شان مطرح شد و در عمل تأکید گردید که اولیا، اولیای آموزشی و اولیای فرهنگی کودکان، نوجوانان و جوانان باید به مسأله الگوها و اسوه‌ها توجه ویژه‌ای معطوف دارند، زیرا الگوها، به انسان‌هایی که به تحول خویش می‌اندیشند، راه چگونه بودن و چگونه شدن را می‌نمایند. اما با وجود اهمیت فوق تصور الگوها و اسوه‌ها، در تربیت انسانی انسان‌ها و جوامع آنان، باید دانست، همان‌گونه که اسوه‌های متعالی می‌توانند راه تعالی و شکوفایی را در برابر انسان‌ها رقم بزنند، به همان ترتیب اسوه‌های بد و نامناسب می‌توانند راه حسیض ذلت را فرا روی آدمی مطرح کرده، وی را به آن سمت و سو فراخوانند.

بررسی اجمالی تاریخ فرهنگی ایران حکایت از طرح الگوهای نیک‌نهاد و نیک‌انجام دارد که در آن الگوها به جز خیر، رفاه و سعادت انسان‌های دیگر، به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند و تمامی کوشش و تلاش خود را در راه اعتلای ارزش‌های انسانی مصروف می‌ساختند. این الگوها پیروزی اخلاقی و کسب رضایت حق تعالی را بر هر پیروزی و موفقیتی اولی دانسته، در صدد برمی‌آمدند که حتی با زمین زدن پیکر و اعتبار پهلوانی خویش، پرچم ایثار و اخلاق‌مداری را در جهان خود به اهتزاز درآورند.

نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری در حال حاضر، در راستای سنت یونان قدیم که پهلوانانش با هدم و خون‌ریزی سیطره خویش را به اثبات می‌رساندند، با توسل و تمسک به روش‌های علمی و روان‌شناختی، ضمن جذابیت بخشیدن بیش از پیش به الگوهای مورد توجه خویش، این الگوها را با سرمایه‌گذاری‌های قابل توجه و کلان در سطح جامعه و جامعه جهانی مطرح می‌سازد تا با تربیت کاربران خردسال به گونه‌ای که در آینده به طور تام و تمام در خدمت اهداف جهان سرمایه‌داری باشند، بار بیابند. برخی از این روش‌ها در طرح الگوهای دنیای سرمایه‌داری به قرار زیرند:

سرمایه‌گذاری گسترده در طرح الگوها، طرح الگوهای مختلف (با تأکید بر ابعاد عینی آنان)، استفاده بهینه از دستاوردهای علمی، بهره‌گیری از ظرایف روان‌شناسانه، استفاده از ظرایف هنری در طرح الگوها، ارایه جذاب و پرهیجان الگوها، سوءاستفاده از روحیه خیرخواه و نودوست کودکان، هم‌سویی الگوهای مطرح شده برای کودکان کاربر (ستایش ابزار و قدرت)، تلاش کودکان جهت تشبه جویی به الگوهای مطرح شده (با کاربری از وسایل متناسب به الگوها)، تکرار الگوها در اشکالی زیبا، جذاب و تحیرانگیز، استفاده از ترفندهای روانی برای جذابیت بخشیدن به الگوها، بنیان نهادن فرهنگ بصری در کودکان (کاهش کتابخوانی و قصه‌گویی اولیا و اولیای آموزش پیش دبستان برای کودکان)، شکل‌گیری فشار

هنجاری گروه از سوی همسالان برای پذیرش الگوها، شکل‌گیری فشار هنجاری گروه همسالان جهت کاربری از وسایل منتسب به الگوها، القای برخوردهای هیجان‌مدار، مصرفی و شهوی از سوی الگوها، تعمیق وابستگی کودکان به الگوها (سوق یافتن تشبه‌جویی‌های ظاهری به الگو به تشبه‌جویی‌های درونی عمیق‌تر)، ارایه سبک زندگی به کودکان کاربر توسط الگوها، شکل‌گیری تدریجی نظام ارزشی منطبق با الگوها در کودکان کاربر، حساسیت‌زدایی تدریجی از پسران در برخورد با محتواهای پرخشونت و شهوی (موجودهای فرازمینی، هیولاها، زامبی‌ها، حیوان‌ها، انسان‌ها و به نمایش نهادن فرایرخاصگری در انسان‌ها)، حساسیت‌زدایی تدریجی از دختران در برخورد با محتواهای مصرفی و شهوی، فشار گروه همسالان در جهت کاربری از بازی‌های ترسناک‌تر و شهوی‌تر، کنار نهادن تدریجی نوعدوستی فطری کودکان (و اعمال خشونت در زندگی روزمره کودکان)، افزایش گرایش‌های معطوف به خود کودک (هم‌زمان با کاهش گرایش‌های معطوف به دیگران)، جابه‌جایی الگوهای مطرح شده (با حفظ خط مشی‌های پیشین) با یکدیگر (ستایش ابزار و قدرت)، شکل‌گیری نوعی از ابتذال ارزشی (با پر رنگ شدن فرهنگ بصری، حل هیجان‌مدار مسایل، زندگی در دنیای تخیلات و ایدئولوژی شدن مصرف) در کاربران، پذیرش تعمیم الگوها به امریکا، تدقیق آدم‌های (کشورهای) بد معرفی شده در جریان بازی‌ها، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها، سرخوردگی اقتصادی - اجتماعی کودکان اقشار اقتصادی متوسط و ضعیف جامعه، نفی خویش پس از اثبات الگوها، تحول ارزشی کاربران در سن تفکر انتزاعی و تبدیل شدن کاربر به یک انسان ربّاتی.

همان‌گونه که از آن یاد شد، انسان ربّات‌گونه‌ای که با کنار نهادن آزادگی خویش، سر در آخور مصرف داشته باشد، انسان مطلوب طبع جهان سرمایه‌داری است و الگوهای طراحی شده نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری دقیقاً در همین راستا طراحی و تدوین گردیده‌اند.

در ادامه، با درج ۲۵ مصاحبه انجام شده با کودکان دختر و پسر پیش دبستانی، در عمل تلاش شد تا تصویر ملموس‌تری از اثرات سیاسی، اقتصادی، اخلاقی - عقیدتی، زیباشناختی، فرهنگی، تربیتی و روانی الگوهایی که جهان سرمایه‌داری برای کودکان و نوجوانان تدارک دیده است، نشان داده شود.

با ملاحظه مصاحبه‌های انجام شده با تنی چند از کودکان دختر و پسر پیش دبستانی ایرانی، عمق تأثیرگذاری الگوهای ساخته و پرداخته نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری بر روی آنان بیش از پیش روشن می‌گردد.

با ملاحظه مصاحبه‌های رکسانای ۵ ساله و عرفانه ۶ ساله، مشخص می‌گردد، این کودکان چنان در الگوی مورد علاقه‌شان غرق شده‌اند که نه تنها لحظه به لحظه زندگیشان را با تخیل و تصور آن‌ها به سر می‌برند، بلکه نام خودشان را نیز به نام الگوی مورد علاقه خویش تغییر داده یا برای مشابهت بیش‌تر با وی، حتی جنسیت خویش را نفی می‌کنند. قسمتی از مصاحبه رکسانای ۵ ساله، به قرار زیر است:

«... رکسانا تو مرد عنکبوتی رو دوست داری؟

آره.

- چرا؟

چون که کمکم می‌کنه؟

- کمکت می‌کنه، چه جوری؟

یه بار خونمون آتیش گرفته بود، مرد عنکبوتی اومد منو نجات داد.

- جدی می‌گی خونتون آتیش گرفت، مردعنکبوتی تو رو کجا برد؟

آره نجاتم داد، پرید تو آسمون، بعدم با هم رفتیم بستنی خوردیم.

- چه قدر خوب، پس تو مرد عنکبوتی رو از نزدیک هم دیدی؟

آره بابا، دوستمه.

- چه طور می‌گی مرد عنکبوتی دوستته؟

چون که یه بار یه مار خیلی گنده اومد پیچید دور گردن من، مرد عنکبوتی اومد محکم زد مار رو

کشت، پرتش کرد بیرون، منو نجات داد.

- وای خوش به حالت... همیشه مرد عنکبوتی کمکت می‌کنه؟

آره.

- چرا کمکت می‌کنه؟

چون مهربونه دیگه.

- از کجا می‌گی مهربونه.

چون به همه کمک می‌کنه.

- رکسانا دایم حواسش به بازی بچه‌های مهد است... بنابراین از او خداحافظی می‌کنم تا احساس

ناراحتی نکند.

(جلسه دوم مصاحبه)

- سلام رکسانا خوبی؟

اسم من رکسانا نیست!

- ای وای، پس اسمت عوض شده، اسمت چیه؟

اسمم مرد عنکبوتیه.

- اسمت رو گذاشتی مرد عنکبوتی؟

آره.

- چه جالب... من تا حالا نشنیده بودم اسم کسی مرد عنکبوتی باشه، چی شد که اسم خودت رو

گذاشتی مرد عنکبوتی؟

خب همه می‌گفتن رکسانا هی شلوغ می‌کنه، شلوغ می‌کنه، منم یه شب فکر کردم، چی بذارم اسممو،

گذاشتم مرد عنکبوتی.

- از مرد عنکبوتی خوشت میاد؟

آره.

- چرا؟

چون که اون مهربونه».



(امیرحسین ۳ ساله در نقاشی دلخواهش اسپایدرمن را تصویرگری کرده است).

مصاحبه عرفانه ۶ ساله، اوج اثرپذیری از الگوهای مطرح شده در بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها را به معرض دید می‌گذارد، به این معنا که عرفانه در مصاحبه خود به صراحت تأکید می‌کند که اطرافیان وی باید او را عرفان صدا بزنند، نه عرفانه، زیرا او دوست دارد، مانند الگوی مورد علاقه‌اش که بن‌تن است، جنسیت پسرانه داشته باشد.

عمق علاقه عرفانه به پسر شدن، چنان زیاد است که وقتی مصاحبه‌گر با یادآوری الگوی فمینیستی السا که از قدرت شگفت‌آور یخ‌زندگی همه چیز برخوردار است، دختری توانمند را در برابر عرفانه مطرح می‌سازد تا عرفانه قانع شود که دختران نیز می‌توانند به سهم خود توانمند ظاهر شوند، اما باز هم عرفانه الگوی السا را نپذیرفته، می‌خواهد شبیه الگوی مورد علاقه‌اش بن‌تن، پسر باشد. قسمتی از بیانات عرفانه در مصاحبه‌اش که بیانگر شیفتگی بی‌حد و حصر وی به الگوی بن‌تن است، به شرح زیر است:

«... دیگه من همیشه کارتونای پسرונה دوست دارم. خودمم پسر».

- عرفانه چرا فکر می‌کنی پسری؟

نگاه کن (روپوش مهدکودک را بالا می‌زند، بلوزی که زیر آن پوشیده حالت پسرانه دارد).

- به خاطر بلوزت؟

بلوزم که نه. من دوست دارم خودم پسر باشم. نه که به خاطر بلوزم.

- چرا دوست داری پسر باشی؟

دوست دارم دیگه.

- چرا مگه پسرها چه جوری هستن؟

پسرا خوبن.
- دخترها مگه چشونه؟
دخترها همه رو می زنن.
- مگه پسرها بقیه رو نمی زنن؟
می زنن، ولی بعضی موقع ها، بعضی موقع ها نمی زنن.
- یعنی به نظرت آدم مثل بت من یا بن تن باشه بهتره یا این که مثلاً مثل السا و آنا باشه؟
نه.
- پس مثل کی باشه بهتره؟
مثل بن تن.
- بن تن بهتره؟
آره، بن تن همه رو کمک می کنه.
- دخترها مگه به بقیه کمک نمی کنن؟
می کنن، ولی بن تن هر جایی که کسی داره می میره، می ره کمک می کنه...
- شما اگه پسر بودی چه کار می کردی؟
کارای خوب.
- الان که دختری مگه نمی تونی کارهای خوب بکنی؟
نه... من دوست دارم، پسر باشم...
- کدوم کارتون رو بیش تر نگاه می کنی، بن تن یا سیندرلا و السا و آنا؟
من همه رو پسرانه نگاه می کنم».



(اهورای ۴ ساله در نقاشی دلخواه خود به ترسیم بن تن دست زده است).

نکته مهم دیگری که در مصاحبه بسیاری از کودکان پیش دبستانی ملاحظه می‌شود، تأکید بر الگوهای خارجی به جای الگوهای داخلی است که همین مسأله خود نشأت گرفته از ضعف تولیدهای کارتون و پویانمایی شبکه‌های داخلی و عملکرد قوی و قدرتمند شبکه‌های خارجی است.

اگر چه تا یکی دو دهه قبل، تنها رسانه ملی به عرضه کارتون‌ها و پویانمایی‌های کودکان اقدام می‌کرد، اما به تدریج با باز شدن پای لوح‌های فشرده کارتون یا وارد عرصه شدن تیلیت و کاربری کودکان از بازی‌های رایانه و تلفن همراه، گزینه‌های اخیر هر یک قسمتی از وقت کودکان را معطوف به خود کردند و در ادامه، به صورت جایگزین‌های جدی رسانه ملی مطرح شدند.

کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید سبب می‌شود کودکان با استفاده از کارتون‌ها و پویانمایی‌های داخلی و خارجی در عمل امکان مقایسه محصولات فرهنگی داخلی و خارجی را حداقل به لحاظ عینی (یعنی ابعاد ملموسی مانند گرافیک کارتون‌ها، صحنه‌های ویژه آن‌ها، تنوع موضوعی و موارد مشابه) به دست آورده، آن‌ها را با هم مورد مقایسه قرار دهند.

در بررسی تطبیقی تولیدهای رسانه‌های داخل و خارجی می‌توان بیان داشت، تولیدهای داخل در مقایسه با تولیدهای خارج دارای برخی از نقاط قوت و ضعف هست.

از نظر محتوایی، تولیدهای داخل با توجه به ارزش‌های انسانی تهیه و تولید می‌شوند، این تولیدها، عموماً ارزش‌گرا، غیرشهوی، غیرمصرف‌گرا و با بار خشونت اندک هستند. مضاف بر این، فرهنگ جمع‌گرای ایران در این محصولات لحاظ شده، تلاش می‌شود کودکان کاربر با روحیه جمع‌گرا بار بیابند. اما تولیدهای خارج از نظر محتوایی توجه جدی به ارزش‌ها و مسایل انسانی ندارند، ابعاد شهوی، مصرف‌گرا، تجمل‌گرا، رفاه‌طلبی و خشونت در آن‌ها قابل توجه است و در مجموع فرهنگی فردگرا را (که همان فرهنگ غرب باشد) را دامن می‌زنند. تفاوت اخیر یک امتیاز تردیدناپذیر برای تولید رسانه‌های داخل به شمار می‌رود که در برابر ارزش‌های غالباً خنثی محصولات رسانه‌های غربی، محصولات رسانه‌های داخلی حاوی ابعاد ارزشی و ارزش‌گرا هستند.

اما از سویی به سبب سیطره تفکر عینی بر کودکان پیش دبستان که سبب می‌شود، آنان قادر به فهم مفاهیم انتزاعی نباشند و تنها مفاهیم ملموس و عینی را فهم کنند، و از سوی دیگر به دلیل عدم به کارگیری متخصصان امر برای آرایه مفاهیم انتزاعی به صورت عینی برای کودکان،

نقطه درخشش طرح مسایل ارزشی و انسان‌گرا در کارتون‌ها و پویانمایی‌های داخلی چندان دیده نشده، در برابر کارتون‌ها و پویانمایی‌های خارجی به سبب توجه به نکات روان‌شناختی لازم در تهیه محصول برای کودکان پیش دبستانی، گوی سبقت را از محصول‌های تهیه شده در داخل می‌ربایند و شبکه‌های داخلی در مجموع در مقایسه با شبکه‌های خارجی، از آن‌ها عقب می‌افتند.

یکی از دلایل بارز عقب افتادن محصولات رسانه‌ای ایران در قیاس با محصولات رسانه‌ای خارجی، تنوع موضوعی اندک کارتون‌ها و پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتالی طراحی شده ایرانی در مقایسه با محصولات خارجی است.

اشباع برنامه‌های ایرانی از موضوع‌های دینی، ضعف دیگری است که برخی از کودکان کاربر متذکر آن شده‌اند.

ضعف پردازش محصولات رسانه‌های ایرانی به لحاظ گرافیکی، جلوه‌های ویژه و آب و رنگ تولیدها، در مقایسه با قدرت گرافیکی، جلوه‌های ویژه و آب و رنگ کارتون‌ها، پویانمایی و بازی‌های دیجیتالی خارجی، امر مشهودی است که محصولات تولید شده در داخل را از منظر مخاطبانش، در سطحی پایین‌تر قرار می‌دهد.

موسیقی متن تولیدهای ایرانی نیز عموماً یک موسیقی ملایم است، در حالی که موسیقی متن برخی از تولیدهای خارجی (نظیر بن‌تن) به شدت هیجان‌انگیز، تحرک‌بخش و تحریک‌کننده است.

به همین ترتیب در برابر حجم تولیدهای اندک ایران، تولید رسانه‌های خارجی بسیار بیش‌تر و به لحاظ میزان سرمایه‌گذاری، گاهی برای تهیه یک برنامه خارجی (نظیر پویانمایی ظهور نگهبانان)، به اندازه یک سال هزینه ایران در تولید محصولات رسانه‌ای کودکان، هزینه صرف می‌شود.

با توجه به این که کودکان پیش دبستانی از تفکر عینی برخوردارند، به سادگی می‌توان نتیجه گرفت، وقتی کودکان ایرانی در برابر گرافیک کم نظیر و صداگذاری خوب محصولات غربی قرار می‌گیرند، یا وقتی آنان در محصولات اخیر داریم با ساختمان‌های آسمان‌خراش و ماشین‌های پیشرفته مواجه می‌گردند و یا با تنوع موضوعی کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتالی خارجی روبرو می‌شوند، یا با شنیدن موسیقی متن کارتون و پویانمایی که مشغول کاربری از آن است، به شدت به هیجان می‌آید، ترجیح محصول‌های غربی بر محصول‌های داخلی خیلی دور از ذهن نمی‌نماید، ضمن آن که الگوهای غربی مطرح شده در بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها، با انجام کارهای محیرالعقلی که به انجام آن مبادرت می‌ورزند (مانند برخورداری بن‌تن از موجودهای فرازمینی، تارهای قدرتمند مرد عنکبوتی، قدرت یخ‌زنندگی السا) به سادگی کودکان را جذب خویش می‌سازند، مضاف بر این که تولیدهای رسانه‌های خارجی به دلیل آن که خیلی ارزش‌گرا نیستند، ممکن است خود را مجاز بدانند که از مسایل نفسانی در کارتون‌ها و پویانمایی‌های خویش سود ببرند.

تبلیغات طولانی و غیرمرتبط شبکه پویا، عامل دیگری در جهت فاصله گرفتن کودکان از کاربری از این شبکه هست که در مصاحبه کودکان پیش دبستانی زیادی مورد اشاره قرار گرفته است.

با مراجعه به فهرست برنامه‌های شبکه پویا، مشخص می‌شود که مثلاً در طول یک ساعت، گاهی کودکان کاربر باید شاهد دو تبلیغ در این شبکه باشند که این مسأله آنان را که برای دیدن کارتون‌های تلویزیون نشسته‌اند، رنجیده خاطر می‌سازد.

بررسی‌های میدانی انجام شده حکایت از آن دارد، در مواردی که کودکان پیش دبستانی، امکان کاربری از هر دو شبکه داخلی و شبکه‌های خارجی را داشته‌اند، به دلایلی که برشمرده شد، غالباً شبکه‌های خارجی را بر شبکه داخلی ترجیح می‌دانند و در برخی از موارد، با کنار نهادن شبکه‌های داخلی، به طور کلی کاربر شبکه‌های ماهواره‌ای خارجی می‌شوند و به صراحت اعلان می‌دارند که آن‌ها «شبکه

پویا را اصلاً نگاه نمی‌کنند» و وقتی از آنان این سوال به عمل می‌آید که شبکه پویا با چه تمهیداتی می‌تواند به سطح شبکه‌های خارجی برسد، به صراحت بیان می‌دارند که «شبکه پویا اون قدر ضعیف هست که هیچ وقت نمی‌تونه به پای شبکه‌های خارجی برسه».

سه مصاحبه درج شده با عنوان‌های:

«حضرت ابراهیم و خانومش خیلی نقاشیاشون زشت بود، اصلاً شکل آدم نبودن، لباساشونم زشت و سیاه بود»،

«- مگه تو نگفتی خارج بده و دشمن ماست؟

آره دشمن ما هست، ولی کارتون‌های قشنگ می‌ذاره»،

و «شبکه پویا همه‌اش چرت‌وپرت نشون می‌ده، همه‌اش شکلائی مسخره درست می‌کنه، انگار آدم آهنیه» که با مانی ۴ ساله، کارن ۵ ساله و مهدی ۶ ساله، صورت پذیرفته‌اند، ناظر بر نقد شبکه‌های داخلی و تأیید شبکه‌های خارجی هستند و بالطبع دید منفی اخیر سبب می‌شود کودکان با عدم استقبال از شبکه‌های داخلی، در عمل در معرض آشنا شدن با الگوهای داخلی قرار نگرفته، به طور عمده در معرض آشنایی با الگوهای خارجی قرار بگیرند.

قسمت‌هایی از مصاحبه‌های مانی ۴ ساله، کارن ۵ ساله و مهدی ۶ ساله در زیر آمده‌اند. اظهارات این کودکان در عمل تأییدی بر تحلیلی است که پیش‌تر ارائه شد:

«- مانی تو در کل نظرت در مورد شبکه پویا چیه، چیش خوبه، چیش بده؟

من تبلیغاتشو دوست ندارم. همش بین هر برنامه تبلیغات می‌ذاره. آخه مگه بچه‌ها قابلمه می‌خوان. بچه‌ها ماسک سیاه می‌خوان (می‌خندد).

- دیگه چه چیز شبکه پویا رو دوست نداری؟

آهنگای غمگینشو (غمگینش رو) دوست ندارم. محرم همه آهنگای فیلم‌ها و کارتون‌هاش غمگین (غمگین) بود. اعصابم خورد شده بود. همه شهادت اماما آهنگاشو عوض می‌کنن. من دوست ندارم. خدا گفته آهنگ غمگین بذارن؟ (مادر مانی می‌گفت، چندی پیش وقتی به مانی گفتم ماه صفر تمام شد، مانی اوجی از شادی را در خودش نشان داد)».



- «- کارن تو این کارتونها رو که گفتی چه طوری می‌بینی؟
معلومه! تو سی‌دی، تو ماهواره.
- تو ی تلویزیون چه طور؟
کارتون‌های تلویزیون مسخره‌اس.
- چرا مسخره‌اس؟
چون همش وسطش چیزای چرت‌وپرت نشون می‌ده».



- «... می‌خوام مثل بت‌من با دشمنان بجنگم.
- مگه جنگیدن کار بدی نیست؟
نه، اگه با دشمنان بجنگی، اصلاً کار بدی نیست.
- دشمن‌ها چه کسانی هستن؟
دشمن ما آمریکاست.
- چرا آمریکا؟
چون که دشمن ماست دیگه.
- خوب تو اصلاً به چه کسی دشمن می‌گی؟
به کسی که دشمن باشه با ما و کار بد بکنه و آدما رو بکشه.
- تو از کجا می‌دونی که آمریکا آدم‌های خوب رو می‌کشه؟
از تو تلویزیون دیدم، چون آدم بدی هست، برای همین ما مرگ بر آمریکا می‌گیم...
- حالا به نظرت بت‌من بهتره یا شکرستان؟
بت‌من، چون آدماش خیلی قشنگ‌ترن نسبت به شکرستان.
- به نظرت این دو تا کارتون مال کدوم کشورها هستن؟
بت‌من خارجیه و شکرستان ایرانیه.
- خارجیه یعنی مال کجا هست؟

خارج ینی یک جایی بیرون ایران.

- تو بت من رو توی سی دی نگاه می کنی یا شبکه های تلویزیونی؟

تو جم جونیور، تو ماہوارہ.

- چرا جم جونیور؟

چون اون بتمن رو می‌ذاره و خیلی کارتونهاش قشنگ هست.

- ماهواره خوبه یا بده؟

ماهواره بد نیست، چون کارتونهاى قشنگ داره توش.

- پس شبکه یویا رو نگاه نمی کنی؟

نه، فقط جم جونیور.

- فرق این دو تا شبکه چیه؟

شبهه پوپا کارتوزهای مسخره نشون میده، اما حم جونور کارتوزهای جدید و قشنگ...

- شبکه پویا و جم جونیور برای کدام کشورها هستند؟

یویا برای ایران و جم جونیور برای خارج.

– مگہ تو نگفتی خارج بدہ و دشمن ماست؟

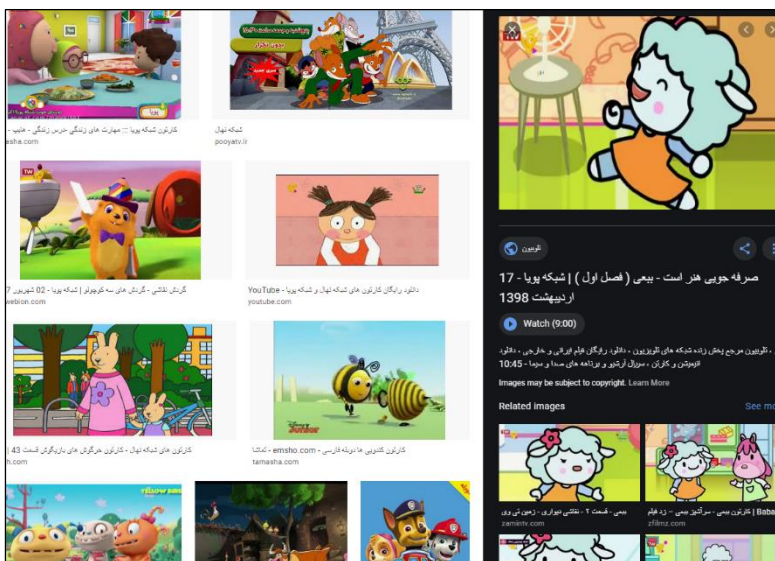
آره دشمن ما هست، ولی کارتونهاى قشنگ مى‌ذاره.

- مگہ ما ایرانی نیستیم؟

آرہ۔

- پس باید شبکه‌های ایرانی نگاه کنیم.

آره ما ایرانی هستیم، ولی شبکه یویا کارتونهاها قشنگ نمی‌ذاره».



القائت سیاسی الگوها، یکی از مهم‌ترین آثار الگوهای مطرح شده در کارتون‌ها، پویانمایی و بازی‌های دیجیتالی است در پاسخ به این پرسش که فهم مفاهیم اولیه سیاسی از چه سنی شکل می‌گیرد؟ می‌توان بیان داشت، با توجه به ضعف منطق و ضعف شناختی که کودکان در آغاز از آن برخوردارند، به نظر می‌رسد، فهم مفاهیم اولیه سیاسی (مانند کشور خود و کشور دیگری)، سریع و مخصوصاً دقیق رخ نمی‌دهد.

ضعف منطق کودکان سبب می‌شود آن‌ها با مسایل فراروی خودشان با شیوه صفر و یک برخورد کنند، حال آن که در زندگی واقعی بین بلی و خیر یا منطق صفر و یک، گزینه‌های منعطف دیگری هم مطرح هستند.

ضعف شناختی کودک، مورد دیگری است که فهم مفاهیم اولیه سیاسی را برای وی به تأخیر می‌اندازد. اما با وجود ضعف منطق و ضعف شناختی کودکان، به نظر می‌رسد فهم اولیه مفاهیم سیاسی، نظیر کشور خود و کشور دیگری، به شکل ابتدایی از حدود ۴ سالگی شکل می‌گیرد.

در گذر تحول فهم کشور خود و کشور بیگانه، کودکان ممکن است به شکل عاطفی و حسی (و نه استدلالی) به وجود کشوری به غیر از کشور خودشان و برتری یا عدم برتری آن کشور نسبت به کشور خودشان، قضاوت کنند.

سرانجام با گذشت زمان و افزایش توان شناختی کودکان و کسب تجربیات اجتماعی بیش‌تر توسط کودکان، فهم تفاوت‌های کشور خود و کشور دیگری جنبه شناختی و مستدل‌تری در بیانات کودکان پیش دبستانی می‌یابد.

اگر چگونگی اثرگذاری در اندیشه سیاسی اولیه کودکان مورد توجه قرار گیرد، به نظر می‌رسد الگوهای عروسکی - کارتونی بیگانه، به شکل مؤثری در ایجاد شناخت و نگرش در جهت برتر دانستن کشور خود یا دیگری اثرگذار بوده، عرق ملی را افزایش یا کاهش دهند.

موطن فضای مجازی غرب می‌باشد و نباید تصور کرد فضای مجازی از ارزش‌های موطن خویش بی‌بهره بوده و یا حتی در تخالف با آن باشد، بلکه ارزش‌های فضای مجازی منطبق بر ارزش‌های موطن اوست، از این رو با توجه به آرایه جذاب، عینی و ملموس غرب در فضای مجازی از سویی و آرایه ناقص، مخدوش و انتقادآمیز دستاوردهای ملی از سوی دیگر در داخل، بالطبع باید شاهد کاهش علقه‌های ملی کاربران خردسال و نوجوان فضای مجازی بود.

نگاهی به کارتون‌های آرایه شده در ماهواره یا بازی‌های تیلیت، ایکس‌باکس، تلفن همراه و رایانه، دلالت بر آن دارد که این بازی‌ها بسیار پرآب و رنگ و به لحاظ بصری، جذاب و غنی هستند، در حالی که کارتون‌های آرایه شده داخلی در این حد ندارند. کودکان خردسالی هم که دارای تفکر عینی هستند و عمدتاً بر مبنای مسایل عینی و ادراک‌های بصری خویش در صدد قضاوت کردن برمی‌آیند، به دلیل آن که جذب کارتون‌ها و بازی‌های پرآب و رنگ و در عین حال متنوع و پرهیجان غربی درآمده‌اند، ترجیح

کارتون‌ها و بازی‌های غربی به موارد مشابه ایرانی، در عمل خود را تحت تأثیر پذیرش القائات سیاسی غرب درمی‌آورند.

اهمیت وافر الگوها سبب شده است که رسانه‌های مختلف (خاصه رسانه‌های خارجی که علمی‌تر کار می‌کنند)، به شدت متوجه الگوها شده، بکوشند تا با پردازش الگوهای موردنظر، اوج القائات ممکن را برای مخاطبان‌شان فراهم آورند. به عنوان مثال، از آنجا که پسران روحیه‌ای مبارزه‌جو و اقتدارگرا دارند، الگوهای تهیه شده برای پسران، افرادی هستند که اوجی از قدرت، توان بدنی و ستیزه‌جویی را در خود به معرض دید می‌نهند. الگوهای دخترانه هم با توجه به زیبایی دوستی دختران، پردازش شده‌اند، به این معنا که چهره‌های زیبایی مانند باربی، سیندرلا، السا و مانند آن‌ها برای کودکان مخاطب بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های ارایه می‌گردند و با جذب کودکان به خود، القائات ارزشی خود بدان‌ها را شروع می‌کنند.



در الگوهای پسرانه، افرادی مانند مردعنکبوتی، بن‌تن، بت‌من و نظایر آن‌ها مطرح شده‌اند. این افراد یا واجد قدرتی بی‌پایان هستند (نظیر مرد عنکبوتی) و یا در عین داشتن قدرتی شگفت‌انگیز، از زیبایی زیادی برخوردارند (مانند بن‌تن) و یا به دلیل کارهای خنده‌داری که انجام می‌دهند (مانند باب اسفنجی)، مورد توجه هر دو جنس قرار می‌گیرند.

سازندگان بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های غربی، در طرح الگوهای پسرانه، غالباً با توجه به روحیه لطیف و عاطفی کودکان، الگوهای خود را در آغاز به نوعی مدافع انسان‌های آسیب خورده و مظلوم پردازش می‌کنند (مثلاً مرد عنکبوتی دنبال احقاق حقوق مردمی است که بدان‌ها ظلمی رفته است)، کودکان به دلیل فطرت پاکشان، بلافاصله جذب الگویی می‌شوند که در عین نوع دوستی، واجد قدرتی بی‌پایان است، اما به تدریج سازندگان بازی‌های غربی، کودکان خردسال را به این سمت و سو هدایت می‌کنند که ضمن ستایش الگوهای مطرح شده آنان، از دشمنان آن‌ها متنفر شوند. اما در نهایت مشخص می‌شود که الگوهای پردازش شده سازندگان بازی‌ها، کارتون‌ها و پویانمایی‌های غربی، سمبل امریکا هستند و دشمنان آن‌ها، کسانی هستند که در برابر امریکا و تعدی‌های آن قد علم کرده و مخالفت با آن را پیشه خود کرده‌اند.

کودکان در آغاز دلبستگی به الگوهای عروسکی - کارتونی مطرح شده، در آغاز به شدت مایل هستند که به هیبت آن‌ها درآیند، بنابراین خرید البسه و یا وسایل بن‌تنی، بت‌منی یا اسپایدرمنی را پیشه خود می‌کنند، اما در ادامه، کودکان با دریافت شواهدی مانند این که لباس مرد عنکبوتی اساساً تداعی‌گر پرچم امریکا است یا بن‌تن، مرد عنکبوتی، بت‌من و نظایر آن‌ها، در محیطی به سر می‌برند که حاوی آسمان‌خراش‌های متعدد، ماشین‌های مدل بالا و مانند آن‌ها است، با تعمیم دادن‌هایی که در همه انسان‌ها وجود دارد، عشق و علاقه خود به الگوهایی نظیر سوپرمن، سوپر بوی، بت‌من و نظایر آن‌ها را به کشور سازنده آن‌ها تعمیم می‌دهند و بعد از آن که در نقش مدافع بن‌تن، مرد عنکبوتی و مانند آن درآمدند، به تدریج مدافع موطن آنان می‌شوند.

بالطبع در گام‌های آخر این فرایند، کودکان نسبت به آدم بد‌ها و کشور آن‌ها، بدبین شده، نسبت به آن‌ها اظهار کراهت می‌کنند تا سرانجام به این بصیرت دست یابند که کشور خودشان، موطن همان آدم بد‌ها هست و آنان برای نجات خویش اساساً باید مهاجرت کرده، به امریکا پناه ببرند.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی به نظر می‌رسد، الگوهای طراحی شده برای دختران و پسران خردسال نه تنها به دلیل ظواهر اولیه‌شان، بر عمق جان کاربران رسوخ کرده، در دل آن‌ها می‌نشینند، با ارایه الگوهای زیبایی غرب بدان‌ها، به نوعی غرب را به عنوان مأوای خوبی‌ها تصور می‌کنند. به همین ترتیب پسران با تعمیمی که در برخورد با الگوهای مورد علاقه خود می‌دهند، در عمل نشان می‌دهند که سرزمین الگوهای مورد علاقه‌شان را نیز دوست دارند و در ادامه، احساس می‌کنند باید با افرادی که در برابر الگوهای مورد علاقه آنان قد برافراشته‌اند، به مقابله و ستیز برخیزند و حتی خون آن‌ها را بریزند و از این کار خود احساس لذت و ابتهاج کنند.

الفاظ پنهان بازی‌ها، کارتون‌ها و پویانمایی‌های غرب چنان گسترده است که برخی از کودکان مصاحبه شده، تلویحاً ملیت خود را مترادف، ضعیف، متعصب، عقب‌مانده، زشت و صلح ستیزی می‌دانند.



آزیتا، آرشام و آرمین ۶ ساله، در مصاحبه‌های خود شواهد بارزی از اثرپذیری از الگوهای امریکایی و در پی آنان، کاهش عرق ملی خویش و هم‌زمان افزایش علاقه به نظام سیاسی امریکا را به معرض دید نهاده‌اند: «- خوب آزیتا خودت چه کارتونی رو دوست داری؟

کارتون سیندرلا.

- چرا سیندرلا رو دوست داری؟

خوشگله و با یه پسر خوشگل ازدواج می‌کنه.

- چرا سیندرلا خوشگله؟

چون پوستش سفیده و موهاش طلاییه، تازه روسری هم سرش نیست و لباسای روی مد رو می‌پوشه.

- پسره که سیندرلا باهاش ازدواج می‌کنه، چرا خوشگل هستش؟

پوستش سفیده و موهای مشکی داره.

- تو دوست داری مثل سیندرلا باشی؟

آره.

- الان چه قدر با سیندرلا فرق داری؟

خیلی، سیندرلا خوشگله، ولی من نیستم.

- چرا تو خوشگل نیستی؟

من موهای طلایی و پوست سفید ندارم.

- ولی به نظرم تو خیلی از سیندرلا خوشگل‌تری، راستی آزیتا دوست داری که روسری سرت کنی؟

نه، اصلاً دوست ندارم.

- چرا دوست نداری؟

چون سیندرلا روسری سرش نیست.

- پس چون سیندرلا روسری سرش نیست، تو هم دوست نداری روسری سرت کنی؟

آره... .

- آزیتا تو بزرگ شدی هم دوست نداری روسری سرت کنی؟

نه.

- ولی توی ایران باید روسری سرت کنی؟

آره، ولی من ایران نمی‌مونم.

- پس کجا می‌ری؟

من بزرگ بشم، فقط می‌خوام برم امریکا!

- چرا آمریکا بری؟

چون مثل سیندرلا و سایمون خیلی خوشگل داره.

- پس تو آمریکا رو فقط برای این که آدم‌های خوشگل دارن، دوست داری؟

آره.

- تو از کجا می‌دونی خوشگل زیاد داره؟

تو کارتون و فیلماشون معلومه دیگه».



«... آرشام تو چرا اسپایدرمن رو بیش تر دوست داری؟

چون اون یه قهرمانه.

- به نظرت ما توی ایران هم قهرمان داریم؟

نه... .

- چرا اسپایدرمن رو دوست داری؟

چون آدم بدها رو می کشه و آدم خوبا رو نجات می ده.

- آدم بدا، یعنی چه کسانی؟

کسی که بقیه رو می کشه.

- پس چون بقیه رو کشته، آدم بدی شده؟

آره.

- آرشام به نظرت کدوم کشورها خوب هستن؟

آمریکا.

- چرا آمریکا کشور خوبی هستش؟

چون تو کشورشون قهرمان دارن.

- دوست داری بزرگ شدی آمریکا بری؟

آره، خیلی.

- چرا دوست داری؟

چون می رم پیش اونا که قهرمانا رو دوست دارن.

- بقیه کشورها قهرمان ندارن؟

نه...».



«... آرمین به نظر تو آدم‌های شرور و غریبه‌ها برای کدام کشور هستند؟
آمریکا.

- چرا؟

چون تو تلویزیون و خیابونا می‌شنوم که همش می‌گن مرگ بر امریکا.

- به نظرت چرا می‌گن مرگ بر امریکا؟

آخه بابام می‌گه امریکایی‌ها مثل آدمای شرور که می‌خوان کره زمین رو نابودکنن، اونا می‌خوان
ایرانیا رو از بین ببرن.

- به نظر تو هم همین طوره؟

نه.

- پس نظر تو چیه؟

من فکر می‌کنم، امریکایی‌ها خیلی خوبن، اونا نمی‌خوان ایرانیا رو نابود کنن.

- دوست‌های تو چه نظری دارن؟

اونا مٹ من فکر می‌کنن.

- چرا همچین نظری دارین؟

آخه بن‌تن که آمریکاییه، به کسایی که مظلومن کاری نداره.

- به نظر تو ایران کشور مظلومیه؟

آره... .

- آرمین توگفتی که دوست داری بزرگ شدی بری آمریکا، به من می‌گی برای چی؟

چون بن‌تن و اسپایدرمن اونجان... .

- از این که می‌گن کشوری که بن‌تن و اسپایدرمن اونجا زندگی می‌کنن، دشمن ایرانه، تو ناراحت نمی‌شی؟
نه.
- چرا؟
آخه دروغه.
- چرا می‌گی دروغه؟
وقتی بن‌تن و اسپایدرمن که آمریکایی‌ان با آدمای بد می‌جنگن، به مردمای بی‌گناه کمک می‌کنن، چه طوری می‌تونه کشورشون بد باشه.
- فقط برای این که بن‌تن و اسپایدرمن آمریکایی هستن، تو فکر می‌کنی حرف‌هایی که در مورد کشور آمریکا می‌زنن دروغه؟
آره.
- دوست‌های تو هم مثل خود تو فکر می‌کنن؟
آره. ما هممون تصمیم گرفتیم وقتی بزرگ شدیم، بریم آمریکا.
- برای چی می‌خوایین برین امریکا؟
می‌خواییم بریم اونجا زندگی کنیم....
- چرا وقتی بزرگ شدی می‌خوای بری آمریکا زندگی کنی، چرا توی خود ایران نمی‌مونی؟
آخه همه قهرمانا تو آمریکان.
- چرا می‌گی همه قهرمان‌ها توی آمریکا هستن، مگه ایران قهرمان نداره؟
نداره دیگه. بن‌تن آمریکاییه. اسپایدرمن هم آمریکاییه....
- آرمین اگر ائتلاف‌های آمریکا و ایران بیش‌تر بشه و با هم جنگ کنن، تو از کدوم کشور دفاع می‌کنی؟
خوب معلومه آمریکا».



(پارسای ۶ ساله، نقاشی دلخواه خود را به بن‌تن و موجودهای فرازمینی او اختصاص داده است).

آزیتای ۶ ساله، در مصاحبه خودش در عمل نشان می‌دهد که پدر و مادر وی از هیچ کوششی جهت تربیت بهینه او فروگذاری نکرده‌اند. مسأله اخیر توسط مادر آزیتا نیز که او هم مورد مصاحبه قرار گرفته است، تأیید می‌شود. مادر آزیتا بیان می‌دارد، او برای تربیت بچه‌ای با علایق فرهنگی ایرانی، حتی در دوران بارداری برای جنینش شاهنامه می‌خوانده است و در حال حاضر نیز با ادامه شاهنامه‌خوانی برای فرزندش، می‌خواهد او از قهرمانان اسطوره‌ای ایرانی نظیر کاوه آهنگر، گردآفرید و مانند آن‌ها، تأثیر بپذیرد، به همین ترتیب مادر با استخدام آشپز و پرستار برای دخترش، سعی در فراهم کردن شرایط ایده‌آل برای رشد و تربیت فرزندش داشته است. اما آزیتا تنها با دیدن چند کارتون و پویانمایی غربی، چنان شیفته الگوهای پردازش شده آن‌ها شده است که زندگی خود را برمبنای ارزش‌های آن‌ها سامان داده است. به عنوان مثال، مادر آزیتا بیان می‌داشت، دخترش با دیدن پویانمایی سیندرلا، از او درخواست شکلات داغی را کرده است که در پویانمایی دیده است و همین طور از او خواسته است که برایش رژ لب بخرد.

آزیتا در مصاحبه خود تأکید می‌کرد، او با دیدن سیندرلا چنان شیفته وی گردیده است که می‌خواهد به موطن او که امریکا است برود، نظیر او روسری برسرش نکند و دوست پسر داشته باشد و در همانجا هم ازدواج کند. به تعبیر دیگر، باوجود تمامی تلاش‌های مادر آزیتا برای عمده کردن الگوهای ایرانی برای دخترش، به دلیل آن که در پردازش الگوهای اخیر نکات و دقایقی که برای طرح جذاب الگوها ضرورت دارد، وجود ندارد، آزیتا جذب الگویی نظیر سیندرلا می‌شود که کارتون آن را حتی شاید بیش‌تر از چند بار (و آن هم به شکلی پنهان از دید مادر) ندیده است.

آرشم ۶ ساله هم در مصاحبه خودش از امریکا به عنوان کشور خوب و از ایران به عنوان کشور بد یاد کرده است. علت این امر، همان‌گونه که خود آرشم در مصاحبه‌اش بیان می‌دارد، الگوهای جذابی است که نهادهای تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری به طرح آن‌ها همت گمارده‌اند، ولی به دلیل ضعف نهادهای تبلیغاتی ایران، به دلیل عدم پردازش الگوهای مورد توجه کودکان، ایران فاقد قهرمان و در نتیجه کشور بد قلمداد شده است.

آرشم با وجود آن که از روحیه نועدوستی برخوردار است و در مصاحبه خودش بیان می‌دارد، اگر جایی آتش گرفته باشد، حاضر است برای نجات انسان‌ها وارد آتش بشود و آنان را نجات بدهد، اما تحت تأثیر القائنات بازی‌ها، کارتونها و پویانمایی‌هایی که از آن‌ها کاربری دارد، به این نتیجه سیاسی رسیده است که هر کسی قوی‌تر باشد، می‌تواند غذای بقیه را بخورد (همان‌گونه که جری غذای تام را در کارتون تام و جری می‌خورد).

آرشم در فراز دیگری از مصاحبه خودش بیان می‌کند، او از اسپایدرمن یاد گرفته است که عشقی داشته باشد و او نیز برهمین مبنا، دختر همسایه را به عنوان عشق خودش انتخاب کرده است.

به تعبیر دیگر، پردازش روان‌شناسانه الگوهای نظیر مرد عنکبوتی، کار آرشم را به جایی رسانده است که نه تنها بیان می‌دارد، مرد عنکبوتی را بیش‌تر از پدر و مادرش دوست دارد، بلکه داشتن الگوهایی نظیر

اسپایدرمن، معیار قضاوت اخلاقی و سیاسی وی در مورد جوامع مختلف گردیده است و جوامعی که فاقد الگوهایی نظیر اسپایدرمن باشند، از منظر وی بد و جوامع سازنده این الگوها، از دید او خوب تلقی می‌گردند.

کاربری آرشام از وسایل اسپایدرمن و استقبال از داشتن عشق (در سن ۶ سالگی)، شواهد دیگری در جهت تأیید عمق اثرگذاری الگوهای پردازش شده دنیای سرمایه‌داری برای کودکانی مانند آرشام است که در خلاء پردازش مناسب الگوهای داخلی، به جهت‌گیری اخلاقی، عقیدتی، سیاسی و اقتصادی کاربران خردسالشان شکل می‌دهند.

آرمین ۶ ساله هم در حالی که در سن دیگرپرووی خود قرار دارد، در مصاحبه خویش اظهار می‌دارد، با وجود آن که پدرش به وی می‌گوید بن‌تن موجودی تخیلی هست، بن‌تن را موجودی واقعی می‌داند و با وجود آن که پدرش می‌گوید، امریکا کشور ظالمی است و ایران را زیر فشار قرار داده است و در صدد نابودی آن است، امریکایی‌ها را بسیار خوب می‌داند، زیرا بن‌تن که امریکایی است، در صدد احقاق حق مردم مظلوم است، بنابراین او (و دیگر امریکایی‌های خوب) اساساً نمی‌توانند متعرض کشور مظلومی نظیر ایران شوند.

آرمین در ادامه صحبت‌هایش، در یک جمع‌بندی منطقی بیان می‌دارد که او به سبب آن که ایران با امریکا خوب نیست، ایران را دوست ندارد(!).

یکی از نکات قابل تأمل در مجموعه القاءات سیاسی کارتون‌ها، پویانمایی و بازی‌های دیجیتال، مسأله طرح آبر شرّ در برابر آبر انسان است. به این معنا که دستگاه‌های تبلیغاتی غرب، در چرخشی تاریخی، به جای پرداختن به آبر انسان‌ها، با پرداختن به آبر شرّها می‌کوشند با طرح شرارت و شرارت‌کاری در کنار نیکی و نیک‌مردی، در عمل چهره کریه و زشت حکومت‌های ظالم و ظلم‌پیشه را تا حد ممکن تطهیر کرده، شرارت را به مثابه امری طبیعی و پذیرفتنی معرفی کنند.

به تعبیر دیگر، اگر تا کنون بحث منجی آخر الزمان، انسان کامل، آبرانسان، آبرمرد و مانند آن‌ها مطرح بوده است، که همگی به نوعی تداعی گر خیر، صلاح و تعالی‌یابی بشر هستند، از این پس باید به طرح آبر شرّ توسط دستگاه تبلیغاتی غرب توجه داشت.

انسان «متعالی» و «کامل»، انسان «معمولی» و انسان «تعالی‌گریز»، مفاهیمی هستند که هم در نگاه انسان‌های دیندار و هم در نگاه عارفان و فیلسوفان اعم از دیندار و غیر دیندار، مطرح و مورد توجه بوده است.

در دیدگاه دینی و عرفانی «انسان کامل»، انسانی است که از خودیت خود فارغ شده، خود را در برابر همگان (و حتی عوامل زیست محیطی خودش) مسؤول می‌بیند. او جهان هستی را از افقی وسیع‌تر می‌نگرد و اساساً شکل‌گیری هستی و حیات را مبتنی بر عشق می‌بیند و البته غایت رشد و تعالی خود را نیز در عشق ورزیدن به مبداء هستی می‌داند.

انسان‌های «معمولی» برخلاف انسان‌های متعالی که دربند روح خویش هستند، انسان‌هایی هستند که در بند جسم خویشند. این انسان‌ها که غالب انسان‌های جامعه را تشکیل می‌دهند، انسان‌هایی در بند خور و خواب خویش می‌باشند. البته آنان ممکن است گاه‌گذاری به افق‌های والاتر از خور و خوابشان نیز بنگرند، اما آن چه در آنان فایق است، همان هم و غم خور و خوابشان است.

انسان‌های «مادون» (که به تعبیر قرآن کریم در سطحی پایین‌تر از حیوانات نیز قرار دارند)، انسان‌هایی هستند که غایت هستی خود را در تدارک هر چه بیش‌تر و بهتر خور و خواب خویش می‌دانند، حتی اگر این تدارک به بهای ظلم و تعدی به هموعانشان باشد.

دیدگاه‌های دینی متفقاً با پذیرش منجی، همگی در نهایت نیکی را بر بدی و شرّ فایق، غالب و پیروز می‌دانند.

گذشته از دیدگاه‌های دینی، دیدگاه‌های عرفانی نیز به تکرار همین مضمون پرداخته‌اند. به عنوان مثال، حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه، ضمن ترسیم درگیری دو جریان نیکی و بدی در عالم خاکی با یکدیگر، در غایت و انجام، نیکی را بر بدی فایق می‌بیند. وی در داستان رستم و اکوان دیو شاهنامه، از این دو به عنوان جریان و سمبل نیکی و جریان و نمود بدی یاد کرده، غلبه نهایی رستم بر اکوان دیو (یا نیکی بر بدی) را نتیجه می‌گیرد.

گذشته از تأکیدی که در دیدگاه دینی و دیدگاه عرفانی درباره غلبه نیکی بر بدی وجود دارد، مسأله اخیر آن چنان در طول تاریخ بدیهی شمرده می‌شده است که حتی جریان‌های غیردینی و سیاسی متعصب و تنگ نظر، باز هم نیکی را بر بدی غالب می‌دانسته‌اند، طرح الگوهایی نظیر سوپرمن، سوپربوی، سوپرومن، سوپرگرل، کاپیتان امریکایی، بن‌تن، اسپایدرمن، بت‌من، کت‌ومن و مانند آن‌ها، همگی دال بر پذیرش پیروزی ابرانسان‌ها بر شرور هستند.

اما در تاریخ متأخر، دستگاه تبلیغاتی غرب کوشیده است در یک جهت‌گیری متفاوت و مخالف با اندیشه آرمان‌گرایانه ابرانسان، با طرح مفهوم اَبَرشر، بستر مناسبی برای پذیرش اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی خویش فراهم آورد.

طرح اَبَرشر، مقوله جدیدی است که در برابر مسیر انسان متعالی و ارزشی مطرح می‌شود، طرح اَبَرشر برای کودکان، تلاشی در جهت مطرح ساختن شرور در کنار نیکی‌ها است و پذیرش این معنا (و یا حتی پذیرش نسبی آن) از سوی کودکان، به اینجا می‌انجامد که آنان زمینه پذیرش شرور را در کنار نیکی‌ها داشته باشند و حتی با دیده تأیید بدان‌ها بنگرند.

انعکاس سیاسی خطمشی اخیر آن است که پذیرش حکومت‌هایی که برای پیشبرد اهدافشان، حتی دست به ظلم و تعدی نسبت به انسان‌ها می‌زنند، به طور نسبی قابل پذیرش و قابل قبول باشند.

کمپانی ایلومینیشن انترتینمنت با تهیه فیلم‌های من شرور ۱ و ۲ در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۳، دست به تهیه پویانمایی مینیون‌ها (که برای کودکان زیر ۹ ساله تهیه شده است)، در سال ۲۰۱۵ زده است که در تمام موارد پیش‌گفته، مقوله اَبَرشر مطرح و مورد تأکید قرار گرفته است.

موضوع اساسی پویانمایی مینیون‌ها، تلاش مینیون‌ها برای یافتن شریرترین رهبر ممکن است تا مینیون‌ها تحت زعامت وی زندگی کنند.

ویژگی‌های طرح شده مینیون‌ها در پویانمایی تهیه شده، همان ویژگی‌های است که حکومت اسرائیل از آن برخوردار است و با آلودن دست خویش به خون کودکان و دیگران، در صدد پیشبرد اهداف خویش هست و البته همان‌گونه که کمپانی‌های بزرگ فیلم‌سازی و رسانه‌های دیگر، با تهیه محتوایی که در آن مادر گم شده است (بیت المقدس که مادر یهودی‌ها شمرده می‌شود)، به نوعی عواطف کودکان و دیگر مخاطبان این‌گونه از آثار را نسبت به کسانی که در طول تاریخ از مادر خود دور بوده‌اند، محتوایی نظیر من شرور و مینیون‌ها، با طرح آبرشر و اصالت بخشیدن به آن، در عمل پذیرش جنایات ضدبشری رژیم اسرائیل (و دیگر کشورهای غربی، نظیر امریکا) را برای مخاطبان خویش عادی سازی می‌کنند. در مصاحبه نوپان ۶ ساله، آثاری از اثرپذیری نوپان از آبرشرهای مطرح شده در کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌های غربی مشهود است.

نوپان در قسمتی از مصاحبه‌اش با دست زدن به ستایش آبرشرها در عمل نشان می‌دهد که طرح مقوله آبرشرها (یا آبر شرور)، در کاربران کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌های غربی مؤثر واقع آمده، آنان را از بدو کودکی نسبت به پذیرش آبرشرها (و به همین ترتیب، حکومت شروری نظیر اسرائیل)، آماده می‌سازد:

«- آقا نوپان تو چه کارتون‌هایی رو دوست داری؟

من کارتون ابرشرور و ابر قهرمانان رو دوست دارم

- چه ابر قهرمان‌ها و ابر شروری رو دوست داری؟

جوکر، هارلی کوین، ددپول با بت‌من و اسپایدرمن و همینا.

- از بین این شخصیت‌ها کدوم رو بیش‌تر دوست داری؟

جوکر و هارلی کوین.

- چرا؟

چون گول زدن‌اشون با حال‌تره، چون شوخیا و اسلحه‌هاشون با حال‌تره، خیلی وسیله دارن تا بقیه رو بکشن و همیشه برنده می‌شن. دیگه چون خنده‌دارترن، فیلمشون قشنگه، اون جوکری که تو فیلم هارلی کوپینه فرق داره موهاش سبزه، هارلی کوپینم موهاش یه طرف قرمزه یه طرف آبی... .

- با دوست‌های خودت در مورد کارتون‌ها هم بازی دارید؟

آره، با مهرگان بازی می‌کنم.

- چه جوری؟

من دزد می‌شم، اون اسپایدرمن یا من جوکر می‌شم، اون بت‌من.

- تو دوست داری بیش‌تر توی بازی‌ها، آدم شروره باشی یا آدم خوبه؟

آدم شروره.

- چرا؟

چون شرورا بهترن، قوی ترن... .

- کاری می کنی که خودت رو شبیه شخصیت های کارتون ها کنی؟
آره.

- مثلاً شبیه کدومشون؟
جوکر.

- چه جور خودت رو شبیه جوکر می کنی؟

مثلاً جوکر تو فیلم لباسش طوسی، منم بلوز طوسی رو می پوشم، بعد ماسکشم دارم می زنم، دماسنج دکتریمم مثلاً چاقومه، تفنگم دارم.

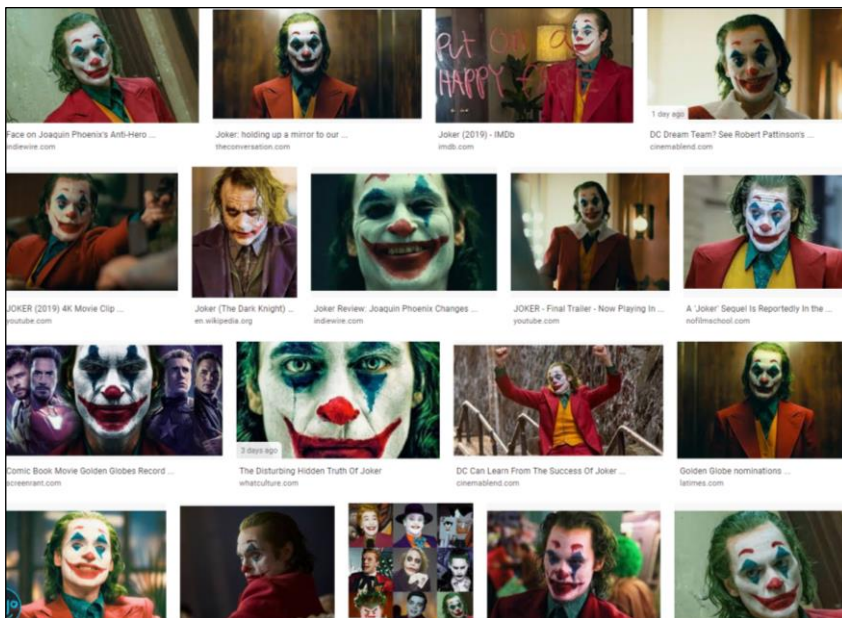
- چرا خودت رو مثل جوکر می کنی یا لباسش رو می پوشی؟
آخه با حال تره... .

- چرا جوکر رو دوستش داری؟

چون گیریمش با حاله، تتوهاش تو فیلم با حاله، تتوهاش یه مار گنده داره (دستش را نشان می دهد)، اینجای دستش یه نوشته داره... .

- دوست داری بزرگ شدی چه کاره بشی؟

ابرقهرمان یا ابرشرور، بجنگم همینا دیگه».



الگوها واجد رهنمودها و اثرات اقتصادی نیز بوده، در دید و اندیشه اقتصادی کودکان مؤثر واقع می‌آیند. یک انسان دارای نیازهای متفاوتی است. برخی از این نیازها، ناظر بر ابعاد زیستی و جسمانی آدمی است، برخی از نیازها معطوف بر اجتماعی بودن و برخی دیگر از نیازها ناظر بر ابعاد روانی و معنوی وی است و بالطبع یک انسان متعادل باید به همه نیازهای فطری خویش پاسخ لازم را بدهد. آبراهام مازلو، نظریه‌پرداز امریکایی، با ارایه سلسله مراتب نیازهای آدمی، با توجه به آنچه از آن یاد شد، نیازهای فطری آدمی را در پنج طبقه زیر ارایه کرده است:

نیازهای جسمی، نیاز به ایمنی، نیاز به روابط اجتماعی و محبت، نیاز به تأیید و احترام، خودشکوفایی. از منظر مازلو، وقتی قریب به ۷۵٪ نیازهای جسمانی آدمی ارضا شدند، نیاز سطح بالاتر وی که نیاز به ایمنی است مطرح می‌گردد و پس از ارضای نسبی نیاز به ایمنی، نیازهای متعالی‌تر آدمی برای وی مطرح می‌گردد.

اما تحولات خاصی که پس از انقلاب صنعتی و عمدتاً بعد از جنگ دوم جهانی در غرب رخ داد، گسترش بیش از پیش سرمایه‌داری و بروز و نمود آثار جانبی آن در جامعه بود، به این معنا که اقتصاددانان غالباً چرخه نهاد اقتصاد را متضمن سه فرآیند اساسی خط تولید، توزیع و مصرف می‌دانند. فرآیند مصرف، مرحله پایانی این چرخه و علت غایی آن است.

بدیهی است که زنجیره فرایندها و فعالیت‌های به هم پیوسته و درهم آمیخته نظام اقتصادی، تنها با اتصال به حلقه مصرف به کمال مطلوبش دست می‌یابد. این مصرف است که تمامی رویدادهای پیش از خود را معنادار می‌سازد، از این رو اگر فرآیند مصرف به هر دلیل ممکن، دستخوش اختلال شود، تمامی فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی پیش از آن نیز از حیث فلسفه وجودی و ضرورت کارکردی، مختل خواهد شد.

بنابراین جهان سرمایه‌داری برای کسب سود بیش‌تر در صدد برآمد تا در عین تولید کالاهای مختلف، با تعمیق مصرف‌زدگی و مصرف‌گرایی انسان‌ها، سود بیش‌تر خود را تضمین کند. تلاش اخیر جهان سرمایه‌داری چنان گسترده و عمیق بود که در عمل، مسأله مصرف هر چه بیش‌تر، به صورت یک ایدئولوژی درآمد، ایدئولوژی که اظهار می‌داشت، خوشبختی در گرو مصرف بیش‌تر و هر چه بیش‌تر است و کسانی که از کالاهای و خدمات متنوع کم بهره هستند، در واقع از خوشبختی و نیک انجامی دور مانده‌اند.

در بررسی اثرات اقتصادی کاربری از بازی‌ها، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها، می‌توان بیان داشت که این اثرات را در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان به اثرات مستقیم و غیرمستقیم تقسیم کرد.

در بررسی اثرات اقتصادی مستقیم کاربری از بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها، می‌توان در این قسمت از القائات مستقیم بازی‌ها، تبلیغات همراه با برخی از بازی‌ها، القائات مدها و پرندهای مطرح شده در فضای مجازی و وسایل جانبی بازی‌ها (نظیر عروسک‌های الگوهای طرح شده در بازی‌ها و کارتون‌ها) یاد کرد. برخی از این بازی‌ها به صراحت کودکان را تشویق به خرید و مصرف‌زدگی می‌کنند.

گذشته از القافات مستقیم بازی‌ها، جهان سرمایه‌داری در اشکال غیرمستقیم نیز می‌کوشد تا به مصرف‌گرایی و مصرف‌زدگی در کودکان دامن بزند. به عنوان نمونه، باربی سخنگویی که کمپانی ماتل در سال ۱۹۹۲ به بازار عرضه کرد، حاوی عباراتی مانند: «من عاشق خرید کردن هستم»، «لباس‌های مهمونی قشنگ هستن»، «آیا لباس کافی داریم»، «می‌خوام به جشن پیتزایی بگیرم»، «کلاس ریاضی سخته!»، «دوست داری عروسیت چه طوری باشه؟»، «بیا بریم کلاس رقص»، «تا حالا عاشق کسی شدی» و نظایر آن‌ها روی حافظه خود بود.

در موارد دیگری بازی‌ها، کارتونها، پویانمایی‌های مورد استفاده کودکان می‌کوشند، برند خاصی را در اذهان کاربران خود جای دهند. بازی‌های زیادی مانند باب اسفنجی، پو و مانند آن‌ها به شکل غیرمستقیم مصرف همبرگر مک‌دونالد، مصرف کوکاکولا و مانند آن‌ها را تبلیغ می‌کنند.

همان‌گونه که از مصاحبه دردانه ۵ ساله پیداست، وی در حالی که نمی‌تواند کلمه پرنسس را به درستی تلفظ کند، نه تنها تحت تأثیر پرنسس‌هایی که کاربر بازی آن‌ها است، قرار گرفته است و می‌خواهد ضمن خوشگل کردن خودش، لباس‌های بیش‌تر و بیش‌تری داشته باشد، بلکه به لحاظ حرفه‌ای نیز قانع شده است که در بزرگ‌سالی خویش آرایشگر شود تا بتواند خود را هر چه زیباتر پردازش کند، قسمتی از مصاحبه دردانه ۵ ساله، به قرار زیر است:

«- این عروسک‌ها کی هستن؟

پرنسس (کودک نام پرنسس را اشتباه تلفظ می‌کند).

- پرنسس یعنی چی؟

خانوم خوشگل.

- دوست داری مثل این‌ها پرنسس بشی؟

آره، دوست دارم پرنسس بشم.

- پرنسسا باید چه شکلی باشن؟

قداشون بلند باشه، موهاشون بلند باشه، لباسای پرنسسی بپوشن.

- لباس پرنسسی چیه؟

از این لباسا که پایینش پفیّه، بعد خودشم برق برقیّه.

- ... کار این پرنسسا چیه؟

بیرون می‌رن، خرید می‌کنن، لباسای خوشگل می‌پوشن.

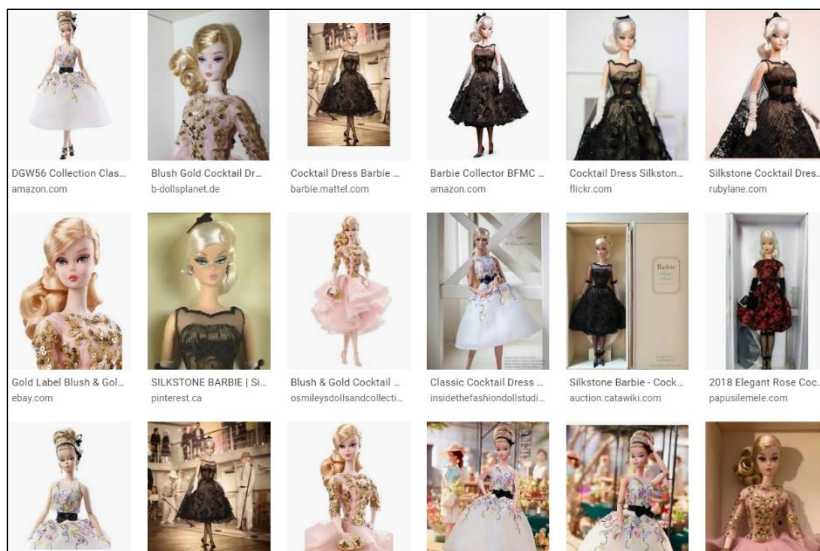
- چرا عروسکت این همه لباس داره، مگه یک لباس کافی نیست؟

نه، چون پرنسسه، کلی لباس باید داشته باشه.

- خوب تو هم می‌گی دوست داری پرنسس بشی، یعنی تو هم باید کلی لباس بگیری؟ آره.

- حالا راستی راستی پرنسسا همه این لباس‌ها رو نیاز دارن؟

اوهوم».



کیمیای ۶/۵ ساله نیز ضمن بیان نقش‌های متفاوت باربی مانند فضاوردی، نیروی پلیس، دکتر شدن، ماجراجویی در سفر به جنگل و قطب، سفر با کشتی و نظایر آن، خاطرنشان می‌سازد، آنچه در باربی بارز است، آرایش وی، تنوع پوشش او و مصرف‌زدگی باربی است و دوستان او می‌خواهند نظیر باربی دنبال خرید و طلا و موارد مشابه آن باشند. قسمتی از مصاحبه کیمیا به قرار زیر است:

«- کیمیا با مامان یا بابا یا داداشت تا حالا درباره‌ی این که باربی چه کارهایی رو می‌کنه و چه قدر کارهاش با حال و هیجان انگیزه، حرف زدی؟

آره...»

- اون‌ها چی بهت گفتن؟

مامانم گفت یه دختر واقعی زندگیش این جوریه نیست... این مال کارتون‌هاست.

به نظرت، مامانت راست می‌گه؟

- بله.

- ولی با همه‌ی این‌ها باز هم تو توی رؤیا که بهش فکر می‌کنی، ازش خوشت میاد، آره؟
(با خنده) بله!

- کیمیا دوست‌های تو چه طور، اون‌ها هم باربی رو دوست دارن؟
بله، همشون.

با هم درباره‌ی این چیزها حرف می‌زنید؟
(با خنده) بله.

- چی به هم می‌گید؟

مثلاً چند روز پیش که تولد شصت سالگی باربی بود، بچه‌ها همه‌اش درباره‌اش حرف می‌زدن.

- چی می گفتن؟

این که مثلاً کدوم کارتونش بهتره... کدوم لباسش بهتره... کدوم رنگ موهاش خوشگل تره... .

- دوست‌های تو دیگه درباره باربی چه طور فکر می کنند؟

(غش غش می خندد)، اون‌ها دوست دارن اندازه‌ی باربی پول داشته باشن تا هیچ کاری نکنن... فقط

همه‌اش بخرن و کیف کنن... بعد اون‌ها مثلاً باربی و راپونزل رو دوست ندارن... مثلاً باربی و خانه‌ی

رؤیایی رو دوست دارن... .

- درباره‌ی این چیزها حرف می زنن؟

خیلی خانم... خیلی‌ها!!!!.

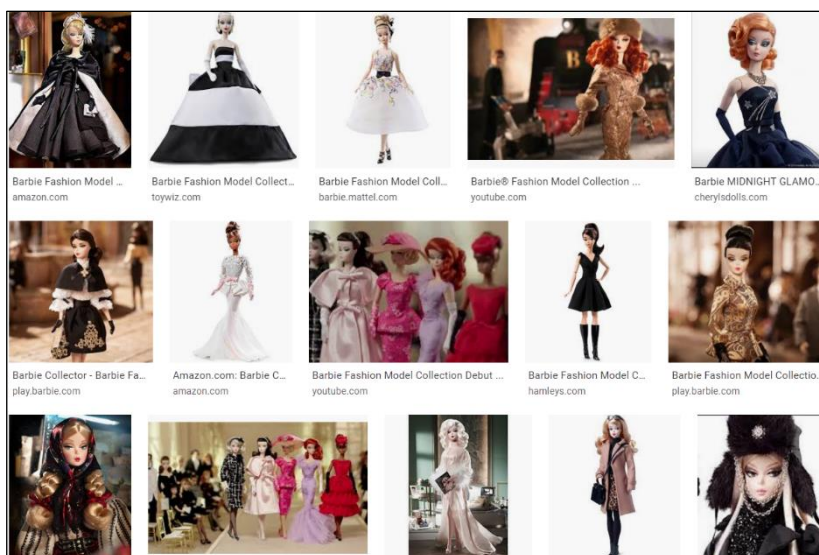
- چی می گن؟

می گن... اووووم... من می خوام مثل باربی انگشتر الماس داشته باشم... من می خوام برم ساحل آفتاب

بگیرم... من می خوام... مثلاً من می خوام ماشین طلا داشته باشم... .

- به نظرت اگه دوست‌های تو بخوان یه کارتون بسازن، چی می سازن؟

(غش غش می خندد) یه دختر که همه‌اش تو بازاره و همه‌اش می ره مسافرت».



کودکان پیش دبستانی که در دوران دیگ‌پروری خویش هستند، به سادگی تحت تأثیر الگوهای جذابی که فراوری خود می بینند، قرار گرفته، با اخذ ارزش از الگوهای مورد علاقه خود، نظام ارزشی خویش را شکل می دهند.

در ارتباط با نظام‌های ارزشی افراد، این نظام‌ها را می توان به دو بخش نظام ارزشی خودمیان بین و نظام ارزشی میان‌واگر تقسیم کرد.

انسان‌هایی که زندگی را از افق دیدی محدود می‌نگرند و همه چیز را معطوف به خودشان کرده و داریم از پول من، مقام من، مدرک من، امکانات من، هوای من، هوس من و نظایر آن حرف می‌زنند، دارای نظام ارزشی خودمیان‌بین هستند، اما انسان‌هایی که زندگی را از افق دید بلندتری نگریسته، همه چیز را معطوف به خودشان نمی‌کنند، بلکه با توجه به دیگران، از خود می‌پرسند که آنان چه کاری برای کاهش آلام دیگران می‌توانند انجام دهند و چگونه می‌توانند حتی با گذشتن از نیازهای خویش، در جهت خیر، رفاه و سعادت انسان‌های جامعه‌شان بکوشند، دارای نظام ارزشی میان‌واگرا هستند.

انسان‌هایی که همه چیز را معطوف به خود می‌خواهند معیارهایی متفاوت از انسان‌هایی دارند که همه چیز را معطوف به دیگران می‌خواهند، انسان‌هایی که همه چیز را برای خود می‌خواهند، از ادراکی بسته برخوردارند، حال آن که انسان‌هایی که در معادلات آنان، دیگران هم مطرح هستند، از ادراکی باز برخوردارند، به این معنا که اگر انسان‌های بسته‌نگر خود را محور هستی دیده و در معادلات آنان دیگران نقش چندانی ندارند، انسان‌های معطوف به دیگران خود را محور هستی ندیده، در دنیای آنان دیگران از نقش مهمی برخوردارند. به تعبیر دیگر می‌توان بیان داشت، انسان‌های معطوف به درون، انسان‌هایی خودمیان‌بین هستند، اما انسان‌های معطوف به دیگران، انسان‌هایی هستند که میان‌واگرایی را تجربه کرده، افق دیدشان محدود به خودشان نبوده، آن را به سطح گسترده هستی تعمیم داده‌اند.

انسان‌های خودمیان‌بین در ارتباط با دیگران با بُعد تیره وجودی خود که خشم و شهوت است، برخورد می‌کنند، اما انسان‌هایی که به تجربه میان‌واگرایی رسیده‌اند، با بُعد زیبایی وجودی خویش که نوع دوستی آن‌ها است، با جهان هستی (اعم از انسان‌ها و حیوانات و زیست محیط خودشان) برخورد دارند و در تدارک رقم زدن خیر و رفاه و سعادت بیش‌تر برای آنان هستند.

بنابراین با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان انتظار داشت، انسان‌های زیرپوشش مکاتب الهی و انسان‌گرا، از ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی نسبتاً متفاوتی برخوردار باشند. به این معنا که در انسان‌های الهی (به شرط آن که دین طعمه دنیای آن‌ها نشده باشد و واقعاً به قیود دینی خویش مقید باشند)، نوع دوستی در صدر اندیشه، افکار و اقدام‌های فردی و اجتماعی آنان قرار دارد و از آنجا که این افراد خود را مکلف به ادای تکلیف الهی می‌دانند، احساس مسوولیت و مسوولیت‌پذیری آنان در برابر هم‌نوعان (که عیال الله شمرده می‌شوند) و حتی عوامل محیط زیستی آنان، در اوج خودش است، در حالی که در انسان‌های غیرالهی و انسان‌مدار، از آنجا که این افراد خود را تنها و تنها در برابر لذات خودشان مسوول می‌دانند، غالباً مسوولیت‌پذیری اجتماعی چندانی از خود نشان نمی‌دهند و تنها به اجبار قوانین اجتماعی، تن به انجام برخی از رفتارهای مسوولانه می‌دهند. بنابراین از کسانی که در برابر انسان‌های جامعه خویش نیز احساس مسوولیت چندانی ندارند، انتظار آن نمی‌رود که مانند انسان‌های الهی، مدافع زیست محیط بوده، به آن احترام بگذارند و انتظار اخیر، انتظار معقولی از آنان نیست.

مضاف بر احساس مسوولیت و مسوولیت‌پذیری اندک انسان‌های انسان‌مدار، از آنجا که مدار این انسان‌ها لذات آن‌ها است، آنان بدون کم‌ترین احساس مسوولیتی در صدد پیشبرد امور خویش که همان

تحقق شهواتشان است، برمی‌آیند و در صورت مواجهه با هر بن‌بستی در فراروی تحقق شهواتشان، با پیشه کردن پرخاشگری، در صدد حل و فصل موانع فرارو برمی‌آیند.

بررسی مجموعه بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌های آن سوی آب حکایت از آن دارد که از سویی احساس مسوولیت در برابر انسان‌های دیگر و زیست محیط افراد، در این آثار بسیار اندک و قلیل هست و از سوی دیگر، آثار پیش‌گفته اوجی از خشونت، پرخاشگری و روابط شهوی را در خود به نمایش نهاده‌اند.

غایت فردی و اجتماعی که این محصولات فراروی کاربران خود ترسیم می‌کنند، شهوات انسانی و حل هیجان‌مدار و پرخاشگرانه مشکلات در رابطه با دیگران است. بالطبع اگر کاربران خردسال که در سنین دیگرپیری خود قرار دارند، مورد توجه قرار گیرند، میزان اثرپذیری آنان از القاءات بازی‌های دیجیتالی، پویانمایی‌ها و کارتون‌ها به شدت زیاد خواهد بود.

بنابراین اگرچه فرهنگ خودی و بومی دارای برخی از ضعف‌ها هست، اما بُن مایه اخلاقی آن که تکلیف‌مداری، احساس مسوولیت و مهارگرایش‌های شهوی و پرخاشگرانه افراد است، در گذر کاربری کودکان خردسال از محصولات که بُن مایه اخلاقی آنان بی‌قیدی و گرایش‌های شهوی و پرخاشگرانه انسان‌ها است، کودکان کاربر را به سمت بریدگی از فرهنگ خودی و استقبال از فرهنگی پرخشونت، شهوی و بی‌مسوولیت سوق می‌دهد.

غالب آثار تهیه شده توسط دستگاه تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری که بعضاً با هزینه‌های بسیار سنگین و به شکلی بسیار جذاب تهیه می‌گردند، حاوی ارزش‌های مورد نظر سازندگانشان هستند که مایل هستند انسان‌ها همچون گاوی کار کرده و همچون گاو مصرف‌کنند، بنابراین با ایدئولوژی شدن مصرف، از سویی زندگی بدون قید انسانی و از سوی دیگر شهوت‌گرایی آنان به شدت دامن زده می‌شود و البته موانع احتمالی نیز در این میان با خشونت و پرخاش حل و فصل می‌گردند. اما در برابر تولیدهای نهادهای تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، برخی از جریان‌های انسان‌گرا برای پیشبرد اهداف انسانی‌شان دست به تولید برخی از بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها می‌زنند که بالطبع فاقد خشونت، پرخاشگری، شهوت‌گرایی و بی‌قیدی انسانی هستند، اما مجموعه اخیر در برابر حجم انبوه تولید دستگاه‌های تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، اندک می‌نمایند و آنچه که زیر پوشش بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌های آن سوی آب مورد کاربری کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی قرار می‌گیرد، تولید نهادهای تبلیغاتی زیر پوشش نظام سرمایه‌داری هستند، بنابراین با توجه به القاءات خاص تولیدهای نهادهای تبلیغاتی مدافع نظام سرمایه‌داری، می‌توان انتظار داشت بی‌قیدی، بی‌مسوولیتی و تحقق هواهای نفسانی در صدر القاءات این تولیدها باشد و برای نهادینه شدن زندگی اخیر، بازی‌های پیش‌گفته روابط اجتماعی را چنان پر خشونت و تهدیدآمیز ترسیم می‌کنند که کاربران با گریز از روابط اجتماعی پرخاشگرانه، می‌کوشند خود را با شهواتی که فراروی آنان ترسیم شده است، سرگرم سازند و به این طریق به گذران زندگی خویش بپردازند.

مصاحبه‌های انجام شده با سارا، هستی و مهدیس ۶ ساله، بیانگر آن است که این کودکان در حالی که در دوران دیگرپیری خویش به سر می‌برند، به دلیل الگوبرداری کردن از الگوهای ساخته و پرداخته دستگاه‌های تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، رفته رفته وارد یک نظام ارزشی خودمدار و خودمیان‌بین شده، همه چیز را در ارتباط با هوا و هوس خویش می‌خواهند.

فرازهایی از مصاحبه‌های سارا، هستی و مهدیس ۶ ساله در زیر آمده است:

«- سارا تو کدوم کارتون رو خیلی نگاه کردی؟

السا آنا، آخه خیلی خوشگله.

- چه چیزشون خوشگله؟

لباساشون، خودشون.

- مگه لباس‌هاشون چه جوریه؟

لباساشون بلنده، خوشگله، منم دوست دارم از اونا بپوشم، اما مامانم می‌گه اصلاً واسه بیرون خوب نیست.

- پس برای کجا خوبه؟

برای مهمونی، تولد، عروسی. آخه من دوست دارم دامن کوتاه بپوشم، اما مامانم می‌گه زشته... .

- خوب حالا تو دوست داری بری خارج یا اینجا بمونی؟

دوست دارم برم خارج، دامن کوتاه بپوشم، پیراهن رنگی رنگی بپوشم، موهام رنگ موهای السا کنم.

- موهای السا چه رنگیه؟

یه رنگ با حالیه، اینجا اصلاً ندیدم، حتی اون دوستم که دامن کوتاه داره، می‌گه منم دوست دارم موهامو اون رنگی کنم.

- رنگ موهای سیندرلا قشنگ‌تره یا السا؟

السا رنگ موهای خیلی با حالی داره. سیندرلا رنگ موهاش زرده، ماما اون رنگی می‌کنن.

- ماما تو هم موهاش اون رنگیه؟

نه، ماما من موهاش مشکیه، بعد چادر سرش می‌کنه. من دوست ندارم.

- چرا چادر خوب نیست؟

خوبه، اما آدم باهاش خوشگل نمی‌شه، من دوست دارم خوشگل باشم.

- ببین من هم چادریم، یعنی منم زشتم؟

(می‌خندد) نه خوشگلی، اما من دوست دارم لاک بزنم، خوشگل بشم، رژ بزنم، ولی ماما منم می‌گه نباید

بیرون رفتنی رژ بزنی... .

من دوست دارم همیشه مثل السا آنا لباس بپوشم، اما ماما منم همیشه می‌گه، دست و پاها رو نباید

کسی ببینه، حتی بابات و داداشت.

- راستی تو بازی هم می‌کنی؟

آره خاله، یه بازی دارم باریه، کمدشو باز می‌کنم، کلی دامن و لباس خوشگل خوشگل داره، همش دوست دارم منم مثل اون، کمدم پر از لباسای خوشگل خوشگل و رنگی باشه، بعد کلی لوازم آرایش داره، هر لباسی که براش می‌پوشم، رژ اون رنگی براش سِت می‌کنم.

- سِت یعنی چی؟

یعنی لباساشونو با کفشاش با کیفش با رژش، یکی می‌کنم رنگاشونو.

- باری دیگه چه کار می‌کنه؟

باربی می‌ره آشپزخونه کیک درست می‌کنه، منم خیلی دوست دارم کیک درست کنم، بزرگ که بشم، شیرینی فروشی بزرگی داشته باشم، کیک توش درست کنم بفروشم، پولدار بشم.

- اون وقت تو با پول‌هات چه کار می‌کنی؟

اون وقت همه‌اش خارج می‌رم، لباسای خوشگل می‌خرم، کلی لوازم آرایش می‌خرم، تازه مته مامان مریم از این چیزا (لنز) هم می‌ذارم تو چشم که رنگش عوض بشه».

«- هستی خانم به نظر تو السا آرایش می‌کنه؟

آره.

- تو هم دوست داری مثل اون آرایش کنی؟

آره.

- الان آرایش می‌کنی؟

نه.

- چرا؟

چون که مامانم اجازه نمی‌ده، می‌گه وقتی بزرگ شدی، اون موقع.

- یعنی چی وقتی بزرگ شدی؟

مثلاً وقتی هم قد تو شدم.

- خوب وقتی بزرگ شدی، آرایش می‌کنی که چی بشه؟

که قشنگ‌تر بشم.

- یعنی هرکسی که آرایش می‌کنه، قشنگ‌تر می‌شه؟

نه، بدون آرایش قشنگه، ولی خب باید آرایش کنی که قشنگ‌تر بشی.

- حالا اگر خدا بهت بگه مثل السا آرایش نکن، باز هم آرایش می‌کنی؟

اگه بزرگ باشم، آره.

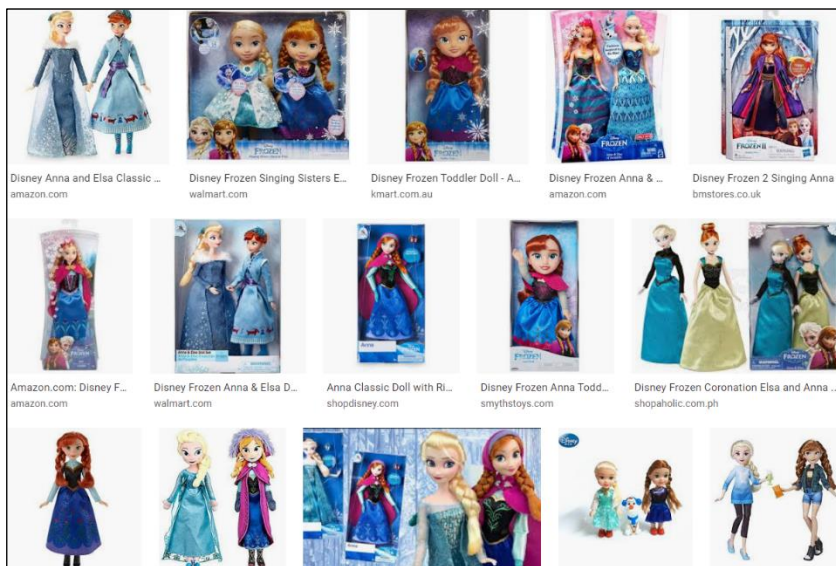
- حتی اگه خدا بگه آرایش نکن؟

آره، آرایش می‌کنم، ولی بعدش نماز می‌خونم که خدا ببخشه.

- افسانه جان به نظرت السا نماز هم می‌خونه؟

نه.

- چرا نه، از کجا می‌دونی؟
- چون که خارجیه.
- یعنی خارجی‌ها نماز نمی‌خونن؟
- نه، نمی‌خونن.
- به نظرت خدا السا رو که نماز نمی‌خونه، می‌بخشه؟
- آره، ولی اگر نبخشه، السا چون قدرت یخی داره، تو جهنم می‌تونه هی قصر یخی بسازه که نسوزه.
- پس زور خدا بیش‌تره یا السا؟
- زور خدا تو بعضی چیزا زیاده، زور السا هم تو بعضی چیزایی که با یخ می‌سازن.
- یعنی خدا اگه بخواد، نمی‌تونه قصر یخی بسازه؟
- نمی‌دونم، آخه خدا مثلاً آدم‌ها رو آفریده، ولی قصر یخی که نیافریده.
- خوب حالا السا خوشگل‌تره یا خدا؟
- فکر کنم السا خوشگل‌تره چون دختره».



- «- مهدیس خانم، تو مهد کودک می‌ری؟
- نه، می‌رم مهد قرآن.
- فرق مهد کودک با مهد قرآن چیه؟
- زیاد فرقی ندارن، ولی ما قرآن رو یه کم بیش‌تر یاد می‌گیریم....
- برنامه کودک‌های قرآنی رو نگاه می‌کنی؟
- آره.

- چرا؟

خب یه کمی دوست دارم.

- چرا؟

خب واسه این که ایرانی هستن و چیزای خوب و قرآنی یاد می‌دن.

- مهدیس این پرچم ایران رو تو کشیدی؟
آره.

- چرا اون رو کشیدی؟

چون ایران رو خیلی دوست دارم.

- چرا ایران رو دوست داری؟

واسه این که ایران ریشه‌ی منه.

- یعنی چی ریشه منه؟

یعنی جایی که توش به دنیا اومدم دیگه... .

- بیش‌تر شبکه پویا رو می‌بینی یا سی‌دی می‌خری و می‌بینی؟

گاهی وقتا می‌رم بالا و سی‌دی می‌بینم، ولی بیش‌تر وقتا تا شب پای شبکه پویام.

- کارتونهای جم جونپور رو هم می‌بینی؟

گاهی وقتا اگه تلویزیونمون خراب باشه، من مجبور می‌شم که ببینم.

- بعد مامانت می‌گه که ماهواره رو نبین؟

نه. می‌گه ببین.

- یعنی کاری نداره چی ببینی؟

چرا، حواسش هست، اگه بزnm جاهای دیگه، دعوام می‌کنه.

- چه جوری دعوات می‌کنه؟

می‌گه تو قول دادی فقط برنامه کودک ببینی... .

- دوست داری برنامه کودک‌ها بیش‌تر ایرانی باشه یا خارجی؟

ایر!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!انی!

- چرا ایرانی؟

چون ساخت کشور ایرانه.

- اوووه، بله، پس دوست داری برنامه‌هایی رو ببینی که ساخت کشور خودت باشه، مثلاً باب اسفنجی

رو که آمریکایی‌ها ساختن رو دوست نداری ببینی؟

نه، دوست ندارم ببینم.

- اما تو که باب اسفنجی رو می‌بینی؟

من؟ نه بابا، نمی‌بینم هیچ وقت.

- اما همین الآن گفتی؟

نخیر، من گفتم کارتونی که ایرانی باشه رو می بینم.

- آهان، یعنی باب اسفنجی رو می بینی که ایرانی باشه؟
آره.

- ولی باب اسفنجی ایرانی نداره که؟

چرا داره، ایرانی حرف می زنه باب اسفنجی... .

- دیگه چه کارتونی رو دوست داری؟
سیندرلا!

- پس چرا به من نگفتی سیندرلا رو دیدی؟

اولش یادم رفت. بعدش که یادم اومد، یه کم خجالت می کشیدم.

- از چی خجالت می کشیدی؟

از این که مثلاً سیندرلا عروسی می کنه و اینا.

- مگه عروسی خجالت داره؟

نه، ولی این حرفا رو پیش دوستای خودم می تونم بگم».

سارا، مادری دارد که به وی در سن ۶ سالگی امر و نهی می کند که نباید حتی پدر و برادرت دست و پای برهنه تو را ببینند، اما هم زمان سارای ۶ ساله که کاربر کارتونها و پویانمایی های السا هست، تحت تأثیر الگوی مورد علاقه اش علاقه مند شده است که لباس رنگی رنگی بپوشد. رژ بزند، موهایش را رنگ کند و دامن کوتاه بپوشد و در صورت امکان، پس از سِت کردن رژ لبش با کفش و کیف خودش، از لنز چشمی استفاده کند.

هستی ۶ ساله، جلوه دیگری از اثرات الگوهای ساخته و پرداخته نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه داری را به معرض دید می گذارد. هستی بیان می کند، باوجود آن که مادرش کانال های کارتونی ماهواره شان را مسدود کرده است و او دیگر نمی تواند کارتونها های باربی، السا و سیندرلا را ببیند، اما او هنوز که هنوز است، دل در گرو باربی و السا و سیندرلا دارد و می خواهد همه چیزش، همچون السا شود.

هستی پس از آن که در مصاحبه اش اظهار می دارد، او علاقه وافری به آرایش کردن دارد، در پاسخ به این سوال پژوهش گر که اگر خدا بگوید آرایش نکن، چه کار می کنی، تخالف جویی خود با دستور حضرت حق را پیش کشیده، ادامه می دهد، اما او پس از آرایش کردن، نماز می خواند تا خدا او را ببخشد. به همین ترتیب عمق تأثیر الگوی السا، چنان در افسانه قوی است که او در مقایسه خدا و السا، نه تنها السا را خوشگل تر از خدا می داند، بلکه در مقوله قدرت و توانمندی نیز در برخی موارد، السا را توانمندتر از حضرت حق ترسیم می کند.

از محتوای مصاحبه مهدیس ۶ ساله، برمی‌آید که وی در مهد قرآن ثبت نام شده است، مهدیس در بیاناتش نخست از یادگیری‌های خود در مهد قرآن یاد می‌کند که در آنجا ضمن آن که کودکان تشویق به وطن‌پرستی می‌شوند، ترغیب می‌گردند که تنها و تنها از محصولات کارتونی ایرانی استفاده کنند.

اما با وجود تأکیده‌های اخیر و این که مهدیس (به شکل شعاری) بیان می‌دارد، ایران ریشه من است، اما در ادامه مصاحبه، وی نشان می‌دهد که علاقه‌مند به دیدن کارتون‌های سیندرلا و سفید برفی است و علاقه وافری دارد تا خودش را شبیه سیندرلا کند، به همین ترتیب مهدیس، در فراز دیگری از صحبت‌هایش خاطرنشان می‌کند که در سن ۶ سالگی، قصد رژیم گرفتن را کرده است، زیرا الگوهای خوشگل (خارجی) که او آن‌ها را دیده است، همه رژیم می‌گیرند تا خوشگل بمانند.

به هر صورت نمونه‌های سارا، هستی و مهدیس، نمونه بارزی از شکست الگوپردازی‌های داخل، در برابر پردازش هنرمندانه، علمی و روان‌شناختی الگوهای غربی به شمار رفته، از شکل‌گیری نظام ارزشی متفاوتی در این کودکان حکایت می‌کنند.

الگوهای مورد پذیرش کودکان (و نوجوانان و جوانان) از تأثیرگذاری عمیقی بر مخاطبان‌شان برخوردارند تا جایی که حتی سبک زندگی آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده، بدان جهت مطلوب طبع خویش را می‌بخشند.

از یک نگاه کلی می‌توان دو سبک زندگی متفاوت را مشخص کرد، سبک زندگی خدامدار که بر روی ارزش‌های اخلاقی تأکید وافری دارد و سبک زندگی انسان‌گرا که انسان در مدار آن قرار گرفته، با تخالف ورزیدن در برابر اندیشه دینی، به تصدیق لذت در زندگی آدمی، تساهل و تسامح، اختیار و آزادی آدمی پرداخته است.

مکتب اومانیزم یا انسان‌گرایی در تداوم خود به دو گرایش فردی و جمعی انجامید که گرایش فردگرایی آن در عرصه حیات سیاسی و اقتصادی به صورت لیبرالیسم و سرمایه‌داری و گرایش جمع‌گرایی آن به صورت سوسیالیسم و مارکسیسم جلوه‌گر شدند، اما به هر صورت هر دو گرایش انسان‌گرایی که در عمل واکنشی به کلیسای خرافی قرون وسطا بودند، در اثبات خویش سعی در اصالت بخشیدن به انسان، نفی جنبه‌های ماورایی و پاسخ صریح به خواسته‌ها و تمایلات دنیایی انسان‌ها کردند.

اگر چه در غرب جریان‌های انسان‌گرایی وجود دارند که با هدف خدمات‌رسانی به مردم، دست به تهیه و تولید محصولات ارزشمندی در زمینه تهیه کارتون، پویانمایی و بازی‌های دیجیتالی می‌زنند، اما عمده تولیدهای غرب در این زمینه، محصول نهادهای تبلیغاتی زیر پوشش دنیای سرمایه‌داری هستند و چون دنیای سرمایه‌داری هم به چیزی جز سود نمی‌اندیشد، این نهادها با استفاده از روان‌شناسی خاص کودکان و با توجه به تفاوت‌های روان‌شناختی دختران و پسران از یکدیگر، دست به تهیه و تولید الگوهایی برای کاربران خردسال می‌زند، کودکان کاربر هم که در سن تفکر عینی و اخلاق دیگرپرو خویش قرار دارند، در برخورد با الگوهای اخیر، بلافاصله جذب جذابیت‌های ظاهری الگوهای پسرانه و دخترانه مزبور می‌گردند، خاصه آن که الگوهای اخیر در غالب موارد به صورت انسان‌هایی در اوج نוע دوستی و

خیرخواهی و رفاه انسان‌های دیگر طراحی شده‌اند و کودکانی که فطرتاً نوع‌دوست هستند، تصور می‌کنند با اتکا به این الگوها، در عمل قادر به تحقق نوع‌دوستی خویش نیز می‌گردند.

کودکانی که در دوران دیگرپیروی خویش قرار دارند، در مواجهه با الگوهای جذاب و به ظاهر نوع‌دوستی که از سوی نهادهای تبلیغاتی زیر پوشش دنیای سرمایه‌داری به آنان ارایه می‌گردند، کپی‌برداری از آن‌ها را مورد نظر قرار داده، نخست الگوبرداری در ابعاد ظاهری و سپس الگوبرداری در نظام ارزشی آنان را در دستور کار خود قرار می‌دهند.



نکته قابل توجهی که در این قسمت باید متعرض بحث آن شد، تحقق یک ادراک کلی (یا به تعبیر روان‌شناسان، یک گشتالت) برای کودک در همان اوان کاربری از الگوهای ساخته و پرداخته نهادهای تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری است. به این معنا که ذهن کودکان پس از اخذ یک‌سری اطلاعات جسته و گریخته از الگوهای ارایه شده به آنان، با توجه به اطلاعات تکمیلی که ممکن است از محیط خود اخذ کرده باشد، به جمع‌بندی ذهنی خویش درباره الگوهایی که با آن‌ها برخورد داشته است، شکل می‌دهد و این ادراک کلی، راهنمای کودک در حل خلاءهای اطلاعاتی موجود درباره حرکات، سکنت و رفتارهای الگو (که کودک مستقیماً از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد) خواهد شد.

بررسی تحلیلی بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌های ساخته و پرداخته نهادهای تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری حکایت از آن دارد که این محصولات در راستای تأمین سود حداکثری جهان سرمایه‌داری تهیه و تدوین شده‌اند، از این رو در صورتی که کودکان کاربر محصولات اخیر، اطلاعات تکمیلی لازم را از سوی خانواده و اولیای آموزشی مهد کودک و پیش دبستانی اخذ نکنند، و تنها اطلاعات

آن‌ها از بازی‌ها، کارتون‌ها و پویانمایی‌های تهیه شده برای آنان اخذ شود، در آن صورت ادراک کلی و گشتالتی که از الگوهای ساخته و پرداخته نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری برای کودک پدید می‌آید، ادراکی منطبق بر فلسفه اومانیستی و لذت‌مداری است که متکای نظری طرح الگوهایی مانند باربی، برتز، السا و مانند آن‌ها است.

نهادهای تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری یا طرح الگوهایی که از یک فردگرایی افراطی برخوردارند (و حتی خانواده آن‌ها، گم و ناپیداست)، مصرف‌گرایی، تجمل‌گرایی و رفاه‌طلبی آنان در اوج ممکن قرار دارد، قلدرمنشی و سیطره‌طلبی (در الگوهای پسرانه) و جذابیت فیزیکی (در الگوهای دخترانه)، ویژگی غالب الگوهای پردازش شده هست و روابط دو جنس در این الگوها، تنها در بعد شهوی آن پررنگ است، در مجموع چارچوب ادراکی خاصی را برای کاربران خردسال رقم می‌زنند که به صورت یک گشتالت و یک قاب ادراکی برای کودک عمل کرده، کودک با اتکاء به همین اطلاعات، خلاءهای اطلاعاتی خویش را پر می‌کند.

مصاحبه‌های انجام شده با رونی‌کای ۵ ساله، رادین، افسانه و ارسلان ۶ ساله، بیانگر اخذ سبک زندگی کودکان از الگوهای مورد علاقه‌شان است.

رونی‌کای ۵ ساله، چنان تحت تأثیر باب اسفنجی قرار گرفته است که از روابط اجتماعی خود گرفته تا روش حل مسئله خویش را از باب اسفنجی اخذ کرده است.

رادین ۶ ساله، در مصاحبه خود نشان می‌دهد که کاربری وی از فناوری‌های ارتباطی جدید و محصول‌های فرهنگی که توسط این فناوری‌ها به وی و دوستانش عرضه می‌شوند، به تحول بازی‌های وی انجامیده‌اند.

افسانه ۶ ساله هم در مصاحبه خویش نشان می‌دهد که با پذیرش الگوی سیندرلا، همچون وی از نشانگان (سندرم) سیندرلا استقبال کرده، خودش را به عنوان یک جنس مؤنث چنان ضعیف می‌بیند که می‌خواهد شاهزاده سوار بر اسبی بیاید و وی را از محنتی که در آن گرفتار آمده است، نجات دهد.

سرانجام ارسلان ۶ ساله، با کاربری از محصولات هرزه‌نگار ماهواره تصور می‌کند در بزرگسالی خویش باید ماشینی تهیه کند و با آن دنبال دختران بیفتد.

قسمتی از مصاحبه رونی‌کای ۵ ساله، به شرح زیر است:

«- رونی‌کا تو بیش‌تر چه کارتون‌هایی رو نگاه می‌کنی؟

ماشا و میشا با باب اسفنجی.

- کدومش قشنگ‌تره؟

باب اسفنجی... .

- کدوم اسباب بازی‌ت رو بیش‌تر از بقیه اسباب‌بازی‌هات دوست داری؟

خونه بازی.

- با لگو؟

نه، با مبل، رستوران درست می‌کنم، غذا درست می‌کنم، به بابا و مامانم می‌فروشم.

- چند می‌فروشی؟

الکی مثلاً بهشون می‌دم، الکی از اون‌ها پول می‌گیرم... .

- وقتی تو عصبانی می‌شی چه کار می‌کنی؟

گریه می‌کنم.

- وقتی افرادی که توی باب اسفنجی هستند، عصبانی می‌شند، چه کار می‌کنند؟

باب اسفنجی گریه می‌کنه، اختاپوس در رو می‌شکونه، از عصبانیتش در رو می‌شکونه... .

- باب اسفنجی شبیه کیه؟

شبیه خودم.

- پاتریک چه طور؟

شبیه دوستم ایراناست.

- آقای خرچنگ چه طور؟

اونم شبیه ایرانا هس.

- ایرانا رو دوست داری؟

نه، ازش بدم میاد.

- اختاپوس شبیه کیه؟

شبیه مامانمه.

- بابات شبیه کیه؟

بابام هم شبیه سندی.

مصاحبه با مادر رونیکا:

- به نظر شما باب اسفنجی در خلاق رفتار کردن رونیکا نقش داره؟

رونیکا خودش دختر خلاقیه، نمی‌دونم تحت تأثیر باب اسفنجی هست یا نه، ولی شوخی‌هایی که باب

اسفنجی می‌کنه رو وقتی که ما ناراحت هستیم می‌کنه تا فضا رو عوض کنه، من می‌فهمم که شوخی‌هاش

از باب اسفنجی نشأت گرفته.

- فکر می‌کنید رونیکا چه تأثیری از باب اسفنجی گرفته؟

اون همه چیز رو به شوخی می‌گیره و از تکه کلام‌هاش استفاده می‌کنه، فکر کنم اثرش این باشه.

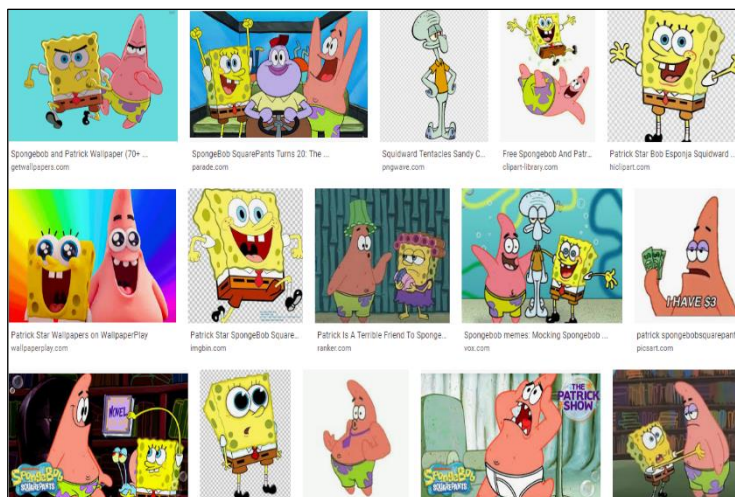
- کارتون باب اسفنجی چه تأثیری در روابط اجتماعی رونیکا داشته؟

دم پیش دبستان همه‌اش می‌گه چرا مادرها لباس رنگی رنگی نمی‌پوشند یا نمی‌خندند، فکر کنم این

مسئله تحت تأثیر رنگ‌های کارتون باب اسفنجی باشه.

- باب اسفنجی چه سبک زندگی به رونیکا داده؟

سبک زندگی شاد رو از باب اسفنجی یاد گرفته.»



همان گونه که از مصاحبه رونیکا مستفاد می‌گردد، رونیکا تحت تأثیر جذابیت رنگ‌ها و شوخی‌های کارتون باب اسفنجی و شخصیت خود باب اسفنجی، جذب الگوی باب اسفنجی شده است. او سبک حل مسأله را از باب اسفنجی آموخته (گربه کردن) و از طرفی شوخی و بذله‌گویی را راهی برای شاد زیستن انتخاب کرده تا جایی که سعی می‌کند، این الگو را حتی در مورد پدر و مادر خودش هم عملی کند و یا انتظار دارد دیگران هم شاد باشند و یا لباس‌های رنگارنگ بپوشند. از سوی دیگر رونیکا مشغول الگوبرداری اقتصادی از محل کار باب اسفنجی است و این موضوع می‌تواند در نگرش اقتصادی او تأثیر بگذارد. رونیکا کارتون را به زندگی واقعی خودش گره زده و در واقع شخصیت‌های زندگی واقعی را نمادسازی کرده است.

رادین ۶ ساله، در مصاحبه خویش نشان می‌دهد که چگونه بازی‌های وی تحت تأثیر کاربری از کارتون‌ها و پویانمایی‌های مورد استفاده وی، تحول یافته، به جای مواردی نظیر گرگم به هوا، گانیه و مانند آن‌ها، به تقلید از بن‌تن و موجودهای وی تبدیل شده‌اند:

«- رادین، با خودت چه بازی‌هایی می‌کنی؟

ماشین بازی و حیوون بازی، اما بعضی وقتا می‌خوام خودم مک‌کویین بشم و مثلاً تصور کنم که یه رقیب هم دارم، می‌رم و می‌رم و اما یه منطقه‌ای نمی‌تونم برم، جاش می‌دوم و می‌دوم لاستیکامو عوض می‌کنم و دوباره می‌رم تو پیست مسابقه (مسابقه).

- رادین تو بیش‌تر توی خونه چه کارتون‌هایی می‌بینی؟

کارتون مورد علاقم تو جم جونیور بن‌تنه، حتی یه بارش رو هم نمی‌خوام از دست بدم.

- بن‌تن رو دوست داری؟

آره.

- من تا حالا کارتونش رو ندیدم، برام تعریف می‌کنی کارتونش در مورد چیه؟

- مرد آهنی قوی تره.
- الآن تبدیل به مرد سنگی می شم. ایا لهت می کنم.
- من با لیزر سنگت رو برش می دم.
- من الان با غول عظیم الجثه بهت حمله می کنم، بعد تو باید بمیری.
- آاااا من دارم تمام نیپروهامو از دست می دم، آاایی دارم می میرم.
- الآن تو مردی پادگانت برای منه.
- خوب رادین بازی هم با برد تو تموم شد.
- آره، من پیروز شدم...».



(نقاشی دلخواه آرش ۵ ساله که دربرگیرنده موجودهای فرازمینی بن تن هستند). افسانه ۶ ساله، در مصاحبه اش بیان می دارد که مادر خود را از دست داده است، اما با وجود آن که نامادری او فردی مهربان است، از آنجا که به شدت تحت تأثیر شخصیت های کارتونی که از آن ها کاربری دارد، قرار گرفته است، همواره تصور می کند که نامادری او نیز همچون نامادری سیندرلا، در صدد آزار و اذیت او برخواهد آمد.

مضاف بر این، افسانه در مصاحبه خود بیان می دارد، او نه تنها وسایل و البسه خودش را به رنگ البسه آبی سیندرلا انتخاب کرده است، بلکه در صدد هست تا با بزرگ شدن، موهایش را طلایی کرده، در چشم هایش نیز عدسی آبی کار بگذارد، تا وی هر چه بیش تر شبیه سیندرلا شود و در نهایت، شاهزاده ای از راه برسد و با او ازدواج کند و وی را به قصر خودش ببرد.

به تعبیر دیگر، افسانه در ۶ سالگی خویش با به نمایش نهادن نشانگان سیندرلا، در عمل نشان می دهد که پذیرفته است که جنس زن، جنس دوم است و یک زن همواره باید منتظر شاهزاده سوار بر اسبی باشد که فرارسیده، او را از محنت و درد و رنج نجات بخشد:

«- افسانه اسم کارتونهایی که می بینی چیه؟

سیندرلا، سفید برفی، آناستازیا دیگهههههه سفید برفی و همینا.

- خوب از بین این کارتونها، کدوم رو بیش تر می بینی؟

همشو، ولی سیندرلا رو بیش تر می بینم.

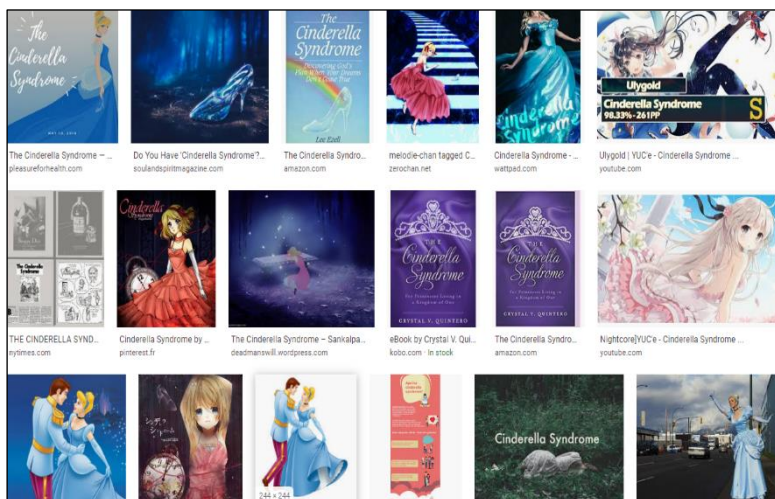
– من وقتی کوچیک تر بودم، سیندرلا رو می دیدم، ولی زیاد یادم نمیاد، می شه برام تعریف کنی تا یادم بیاد؟

خب یه دختره که خیلی خوشگل بود، تازه رنگ چشاشم رنگ چشای تو بود خاله، اسمش سیندرلا هست. اون با نامادری و دو تا خواهراش زندگی می کنه، اونا اذیتش می کنن، بعد با یه شاهزاده ازدواج می کنه، می ره تو قصر زندگی می کنه.

– تو هم دوست داری یه روزی مثل سیندرلا بری توی قصر؟
آره.

– دوست داری شبیه سیندرلا بشی؟

آره، ولی الان کوچیکم، بزرگ شدم، لنز می ذارم، موهامو رنگ می کنم، مٹ سیندرلا می شم، تازه با یه پسر از دواج می کنم که منو بیره تو قصر».



ارسلان ۶ ساله هم در مصاحبه خود خاطرنشان می ساخت، او و دوست هم سنش عباس، با هم به تماشای کارتون ها و فیلم های ماهواره ای می نشینند و پس از دیدن دختران نیمه برهنه در فیلم های اخیر، با زدن این برچسب به دوستانشان که شما هنوز بچه اید، به آنان فخر می فروشند که آن ها دختران خوشگل را دیده اند.

ارسلان در قسمت دیگری از صحبت هایش اظهار می دارد، او و عباس قرار گذاشته اند که وقتی بزرگ شدند، ماشین بخرند و به دنبال دوستی با دختران بیفتند تا دخترانی که دوست دارند پُر ماشین دوست پسر خود را بدهند، با آن ها دوست شوند و به این ترتیب همه آنان به مقصد و مقصود خویش برسند.

«– تو هم کارتون های جم رو دیدی؟

آره.

- کجا دیدی؟

خونه که تنها بودم، زدم جم با عباس اونو دیدیم.

- با عباس چی دیدی؟

آدما دارن با هم مسابقه می‌دن تا برنده بشن.

- آدم‌ها فقط مرد هستن؟

نه، زن هم هستش.

- برای چی با هم مسابقه می‌دن؟

که اول بشن.

- جایزه اول چی هستش؟

پول می‌گیره.

- می‌دونی چه قدر پول می‌گیره؟

نه.

- خوب چه جوری با همدیگه مسابقه می‌دن؟

هر دفعه با هم سر یه چیزی مسابقه می‌دن، مثلاً اون دفعه داشتن با هم شنا می‌کردن که اول بشن،

بعد از شنا می‌رفتن دوچرخه سواری می‌کردن.

- خوب تو از مسابقه اون‌ها خوشت اومد؟

از دختراشون بیش‌تر خوشم اومد.

- چرا از دخترها بیش‌تر خوشت اومد؟

چون لباساشون لختی بود.

- یعنی چی لباساشون لختی بود؟

یه شرت تنش بود با یه بلوز کوتاه.

- بلوز کوتاهش چه جوری بود؟

خیلی کوتاه بود، شکمش و نافش و دستاش پیدا بودش.

- خوب چرا از دخترهایی که این جوری لباس می‌پوشن، خوشت میاد؟

چون می‌ذارن بدنشون رو ببینیم.

- مگه شما بدن اونا رو ببینین، چی می‌شه؟

می‌ریم جلو دوستانمون پُر می‌دیم.

- برای چی جلو دوستانتون پُر می‌دین؟

چون دخترا رو دیدیم.

- یعنی به دوستانتون چی می‌گین؟

می‌گیم که ما دخترا رو دیدیم.

- بعد اون‌ها چی می‌گن؟

می‌گن خوش به حالتون، چه جوری تونستین ببینین.

- شما به دوست‌های خودتون چی می‌گید؟

می‌گیم کار شما بچه کوچولوها نیستش.

- اون وقت شما به خاطر دیدن دخترهای توی کارتون، به دوست‌هاتون پز هم می‌دین؟
آره.

- اون وقت چرا بقیه به خاطر دخترهای کارتونی به شما می‌گن خوش به حالتون، مگه اون‌ها نمی‌تونن

از این کارتونها ببینن؟

نه.

- چرا نمی‌تونن ببینن؟

مامانشون نمی‌ذارن».



الگوها واجد اثرات تربیتی نیز روی کودکان هستند و کودکان کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته در جریان کاربری از کارتونها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتال عرضه شده در این فناوری‌ها، تحت تأثیر الگوهای مطرح شده در این محصولات قرار گرفته، با پیش گرفتن رفتارهای مشابه الگوها، در عمل اثرپذیری تربیتی خویش از الگوهای مورد علاقه خود را به معرض دید می‌گذارند.

مصاحبه انجام شده با هورداد ۶ ساله، حکایت از آن دارد که هورداد تحت تأثیر الگوی مورد علاقه‌اش، بیان می‌دارد او نیز همچون مک‌کوین شیفته سرعت و تصادف شده و مانند سونیک که با مشت زدن به دیگران به حل مسایل فراروی خودش نایل می‌آید، با اتخاذ همین رفتار، افرادی را که موجب اذیت او شده‌اند، ادب می‌کند. هورداد در قسمتی از مصاحبه‌اش چنین بیان می‌دارد:

«- هورداد تو چه کارتونهایی رو دوست داری؟

مک‌کوین، در جست‌وجوی دری.

- داستان یکی از این‌ها رو برای من تعریف می‌کنی؟

آره، الآن فقط مک کوینو یادمه. یه مک کوین بود از پارکینگش اومد بیرون با تریش که دوستشم بود. بعد مسابقه دادن. بعد که داور گفت شروع، یه ماشین سبز زد به مک کوین، موتورش کلاً ترکید. بعدش رفت موتورشو عوض کرد. بعد همون ماشین سبزه یه ماشین آبی رو از مسابقه انداخت بیرون. بعد مک کوین رفت اون ماشین آبی رو کمک کنه، کمک کردش به اون، بعد با هم رسیدن خط پایان... .

- اسباب بازی‌هایی هم داری که شبیه همین شخصیت کارتونها باشند؟

آره، اصلاً خود، خود، ماشین مک کوینو دارم.

- !! خوب باهاشون چی بازی می‌کنی، تو هم باهاشون تصادف می‌کنی؟

آره بابا، منم عین تو کارتون باهاش تصادف می‌کنم، موتورشو می‌ترکونم... .

- خوب به جز مک کوین، دیگه چه کارتونهایی رو دوست داری؟

سونیکم خیلی دوست دارم. اونو که اصلاً سی‌دیشم دارم.

- خوب یکی از داستان‌های سونیک رو هم می‌تونی تعریف کنی؟

نه، فعلاً داستانشو یادم نیست، چون سی‌دیشو گم کردم.

- چرا حالا سونیک رو دوست داری؟

به خاطر این که یه کارایی می‌کنه... . یه دکتره هست، می‌خواد دوستشو بکشه، سونیکم می‌خواد اونو

بکشه، به خاطر این که تند تند فرار می‌کنه و می‌خواد اونو بکشه، دوستش دارم.

- تو هم دوست داری مثل سونیک باشی؟

آره دیگه، خیلی دوستش دارم.

- چرا می‌خوای شبیه سونیک باشی؟

چون تند، تند، بدوم. می‌ره مشت می‌زنه به اون دکتره.

- خوب مگه مشت زدن کار بدی نیست، چرا می‌خوای مثل سونیک مشت بزنی؟

آره، کار بدیه، اما چون جونه خودش در خطر، این کار رو می‌کنه.

- تا حالا تو هم برای دفاع از خودت به کسی مشت زدی؟

(بعد از یک مکث نسبتاً طولانی با سر جواب مثبت می‌دهد).

- توی پیش دبستان این کار رو کردی؟

نه، خاله دعوام می‌کنه اونجا.

- پس کجا مشت زدی؟

تو بیرون مشت زدم.

- چرا این کار رو کردی؟

اون قدرررر عصبانی شدم، اصلاً مغزم داشت منفجر می‌شد دیگه، منم مشت زدم».



(نقاشی دلخواه عرفان ۵ ساله که به ترسیم سونیک پرداخته است).

افراد در برخورد با مسایل فرارویشان، به شیوه‌های متفاوتی با مسایل برخورد می‌کنند. به این معنا که برخی از افراد در مواجهه با مسأله و مشکل، به شکلی عقلانی و مستدل در پی یافتن راه حلی مناسب برای حل مشکل برمی‌آیند، اما برخی دیگر یا با گریز از مسأله فرارو و یا با توسل به برخوردهای هیجان‌مدار، با مسایل روبرو مواجه می‌گردند.

بررسی سوابق تاریخی در فرهنگ ایران، حکایت از آن دارد که پدران ما در برخورد با دیگران، تعامل با آنان را در دستور کار خویش قرار داده و شأن انسانی خویش را در حفظ ارزش‌های انسانی و حفظ گفتمان با همه (و حتی مخالفان) می‌دانستند.

بررسی فضای غالب بر بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌های آن سوی آب، حکایت از تحول قابل توجهی دارد که می‌توان از آن با عنوان حذف فرهنگ گفتمان و جایگزینی برخوردهای هیجان‌مدار و تخریبی در جریان بازی‌های دیجیتالی یاد کرد.

در بررسی تحول پدید آمده، یکی از اساسی‌ترین عوامل جابه‌جایی فرهنگ گفتمان با فرهنگ هدم، کشتار و نابودی دیگران، کاربری کودکان ایرانی از محصولات فرهنگی آن سوی آب است. به این معنا که کودکان با کاربری مدام از مضامینی که تنها و تنها خشونت و پرخاشگری و حتی فوق پرخاشگری را تبلیغ کرده و به معرض دید می‌گذارند، در عمل به تدریج کودکان را به سمت و سوی فرهنگ تخریب و نابودی سوق می‌دهند.

با ملاحظه فضای عامی که در بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها وجود دارد، می‌توان نتیجه گرفت که سازندگان محصولات اخیر در تولیدات خویش با کنار نهادن فرهنگ گفتمان و حل مسایل فرارو با شیوه‌های انسانی و خداسندانه، با سوءاستفاده از مواردی مانند سن دیگروپروی کودک و نوجوان و توجه به ویژگی‌هایی نظیر روحیه مبارزه‌جویی کودکان خردسال و عدم درک مفهوم واقعی مرگ توسط آنان، با ارایه و پردازش به اصطلاح قهرمان‌هایی که اوجی از خشونت و پرخاشگری

را از خود به نمایش می‌نهند، به کودکان می‌آموزند که آنان به شکلی کاملاً هیجان‌مدار و بدون کم‌ترین تأمل، تدبیر و تردیدی، برای حل مشکلات پدید آمده، به افرادی که در برابر خود می‌بینند، شلیک کرده یا با شمشیر، تبر و یا سلاح‌های مخوف لیزری و جهنمی که دارند، آنان را تکه تکه و منهدم سازند. در ادبیات روان‌شناسی از شیوه‌های پیش‌گفته با عناوین روش‌های مقابله‌ای مبتنی بر حل مسأله و مبتنی بر هیجان و هیجان‌مداری یاد شده است. افراد در حل مسأله‌مدار مشکلات فرارو به شکل عقلانی و مستدل در پی یافتن راه حلی مناسب برای حل مشکل برمی‌آیند، اما در حل هیجان‌مدار مسایل، افراد با توسل به برخوردهای هیجان‌زده، با مسایل روبرو مواجه می‌گردند.

کودکان در برخوردهای هیجان‌مدار خویش، نخست ممکن است به شکل نظری به حل هیجان‌مدار مشکلات احتمالی پردازند و وعده هدم و نابودی مشکل را مطرح سازند، اما مشکلات موجود همواره به شکل نظری نفی و انکار نشده، در برخی از موارد کودکان به شکل عملی واکنش‌های هیجان‌مدار را در مواجهه با مسأله و مشکل، پیشه خود می‌کنند.

نکته مهمی که تذکر آن لازم می‌نماید، توجه خاص کودکان پیش دبستانی به حل هیجان‌مدار مسایل است، به شکلی که مسأله اخیر در نزد برخی از گروه‌های همسالان کودکان پیش دبستانی، به صورت اعتبار اجتماعی کودکان مطرح شده است، به تعبیر دیگر، کودکانی که بیش‌تر از دیگر همسالان خویش، روش‌های پرخسونت را در حل مسایل و رفتارهای روزمره پیشه خود کنند، افرادی «خفن» و با اعتبار اجتماعی بالا در نزد همگنان تصور می‌شوند.

شدت برخوردهای هیجان‌مدار بسیاری از کودکان در مهدکودک‌ها و پیش دبستانی‌ها گاهی در حدی زیاد است که موجبات شکوه و شکایت مربیان مهدکودک‌ها و پیش دبستانی‌ها را پدید آورده است. در هر صورت با کاهش برخوردهای عقلانی و مناسب و افزایش برخوردهای هیجانی و هیجان‌مدار در کودکان، تقلیل نوعدوستی و منطق‌گرایی آنان در بلند مدت، قابل پیش‌بینی است. به عبارت دیگر، در جریان کاربری کودکان از کارتون‌ها و پویانمایی‌های نامناسب، نه تنها در عمل کودکان با کاهش نوعدوستی خود مواجه می‌گردند، بلکه کودکان در جریان تهییج‌های مدام و افراطی، به تدریج به سمت این مسأله سوق می‌یابند که پیام‌های عصبی آنان در سطح حاشیه برزخی مغز (لیمبیک سیستم) که مرکز پردازش عاطفی است، پردازش شوند، نه در سطح قشر مغز که مرکز پردازش منطقی مسایل است.

مصاحبه انجام شده با فرزام و پارسای ۶ ساله، درباره یکی از دوستان مشترک آن‌ها، بیانگر اثرپذیری تربیتی دیگری است که کودکان کاربر فناوری‌های ارتباطی و محصول‌های فرهنگی آن‌ها (که در غالباً دست ساخته‌های دستگاه تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری است)، در خود به نمایش می‌نهند.

جذابیت فناوری‌ها در جامعه چنان است که نه تنها خانواده‌ها، بلکه کودکان آنان نیز برمبنای داشتن یا نداشتن فناوری‌ها و کاربری یا عدم کاربری از آن‌ها، دست به تفاخرجویی در برابر دیگران می‌زنند. به عنوان مثال، برخی از خانواده‌ها برای تفاخرجویی در برابر دیگران، با تهیه یک گوشی پیشرفته، آن را در اختیار کودک خردسال خود قرار می‌دهند و در حالی که کودک آنان هنوز دست چپ و راست خود را

تشخیص نمی‌دهد، با فراهم کردن امکان فیلترشکن برای او، امکان دسترسی آزاد وی به بسیار منابع اطلاعاتی (که خیلی از آن‌ها هم مناسب سن کودک نیستند) را فراهم می‌آورند.

تفاخرجویی کودکان پیش دبستانی بر مبنای فناوری‌ها، حکایت مفصل‌تری را پدید آورده است، به این معنا که در مرحله نخست، عدم برخورداری بعضی از کودکان از تبلت یا گوشی همراه، اسباب تمسخر و استهزای آنان را فراهم می‌آورد، همان‌گونه که پوریا به دلیل نداشتن تبلت، از سوی برخی از کودکان مهد به مسخره گرفته می‌شود.

در سطح دیگر کودکان بر مبنای نوع برند تبلت (یا گوشی خودشان)، اندازه طرح و نقش تبلت (یا گوشی خودشان)، میزان کاربری از وسیله خودشان در طول شبانه روز، نوع بازی‌هایی که مورد استفاده قرار می‌دهند (که بالطبع بازی‌های خشن‌تر - نظیر زامبی - یا بازی‌هایی با برهنگی و پرده دری بیش‌تر در این میان در اولویت هستند)، دسترسی به بازی‌های جدیدتر، کاربری از وسایل مطرح شده و تبلیغ شده در بازی‌ها، دست به تفاخرجویی در برابر یکدیگر می‌زنند و در نهایت کودکان پیش دبستانی که به دلیل غفلت اولیا، توسط خود آنان یا دوستانشان عضو شبکه‌های اجتماعی شده‌اند و از شبکه‌های اخیر به صورت ارتباطی، ارسال صوت و ارسال شکلک (استیکر) سود می‌برند، بر همین مبنای فخر فروشی به کودکان دیگر را پیشه خویش می‌کنند.

البته در این میان کودکانی که فاقد تبلت یا گوشی هستند، برای رها شدن از طعنه و کنایه‌های مستقیم و غیرمستقیمی که متوجه آنان است، ممکن است با گریه وزاری اولیای خود را به تسلیم وادارند و پس از دستیابی به تبلت یا گوشی مورد علاقه‌شان، با کمک دوستان مهد یا بچه‌های بزرگ‌تر کوچه، کاربری گسترده از این فناوری‌ها را آغاز می‌کنند و رقابت خویش را در سطح جدیدتری که دسترسی به بازی‌های جدیدتر یا خفن‌تر هست را با دوستانشان شروع می‌کنند و در انتها با تلاش در به عضویت درآمدن شبکه‌ها، می‌کوشند تا از صف افرادی که مورد استهزا قرار می‌گیرند، به صف افرادی بپیوندند که شاید دیگران را که کاربری‌های مشابه آنان از فناوری‌ها را ندارند، با تمسخر، به استهزا بگیرند.

شدت جذابیت کاربری از رسانه‌های دیجیتال چنان است که گاهی کودکانی که فاقد رسانه‌های اخیر هستند، آرزوی غایی خود را برخوردار شدن از وسایل اخیر برمی‌شمردند و در حالی که فاقد وسایل مزبور هستند، با برندهای مطرح در زمینه تبلت و تلفن همراه آشنایی دارند و حتی برای دستیابی و کاربری موقت از این وسایل، ممکن است دست به دزدی اموال دوستان و اطرافیان‌شان نیز بزنند.

بررسی‌های میدانی انجام شده در سطح کودکانی که دارای یک یا چند وسیله دیجیتال هستند، حکایت از آن دارد که برخی از کودکان از سنین بسیار پایین صاحب تبلت، پلی‌استیشن، تلفن همراه یا رایانه شده‌اند و محبوبیت وسایل اخیر در نزد آنان چنان زیاد بوده است که به تهیه هم‌زمان چند وسیله اقدام کرده بودند.

کودکان مصاحبه شده بیان می‌داشتند، جذابیت فناوری‌های جدید چنان برای آنان زیاد است که اگر تبلت یا گوشی آنان خراب شود، دنبال وسیله جایگزین رفته یا با لطایف الحیل از وسایل مشابه اطرافیان سود می‌برند.

مصاحبه با فرزام و پارسای ۶ ساله، در مورد دوستشان هومن (۶ ساله)، حکایت از اثرپذیری عمیق تربیتی برخی از کودکان از فناوری‌های ارتباطی جدید و محصول‌های عرضه شده توسط آن‌ها دارد. قسمتی از مصاحبه اخیر به شرح زیر است:

«... تو نظرت درباره‌ی دوستت که یواشکی گوشی مامانش رو برداشته چیه؟

اون خیلی زرنگه.

- چرا این رو می‌گی؟

خب... تونسته گوشی رو قایم کنه. هیشکی هم نفهمه.

- تو از این کارش خوشت میاد؟

بله.

- کار بدی نیست؟

نه... .

- اگه دوستت گوشیش رو بده تا تو براش قایم کنی، این کار رو می‌کنی؟

بله.

- به نظرت هومن از کجا یاد گرفته که گوشی مامانش رو برداره و قایم کنه و باهاش بازی کنه؟

خودش می‌دونسته.

- یعنی توی کارتون و این‌ها ندیده؟

شاید.

- اگه توی کارتون و این‌ها هم از این چیزها نشون بدن، تو خوشت میاد؟

فیلم‌های دزدی خیلی با حاله که.

- مثل چی؟

سریع و خشن.

- هومن هم این چیزها رو می‌بینه؟

نمی‌دونم.

- تا حالا از این چیزها حرف زده؟

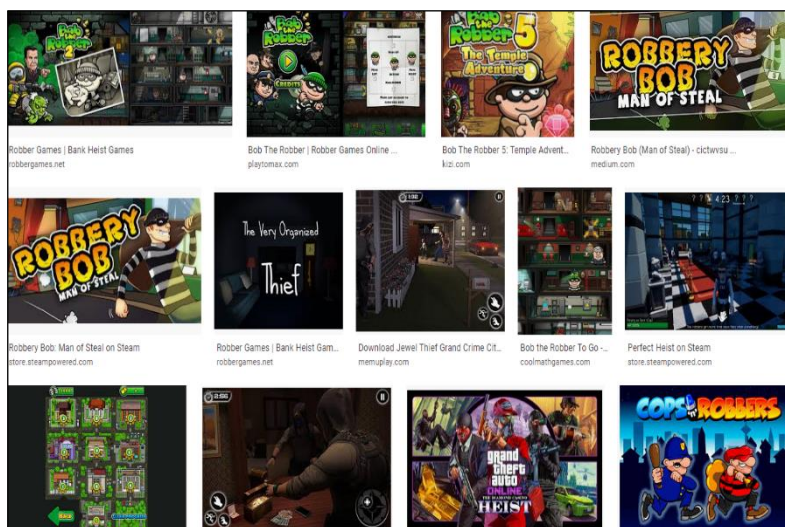
نه.

- یه سوال... خوب تو که می‌گی الان اگه واسه آدم چیزی رو بگیرن، آدم می‌تونه بره یواشکی اون

رو برداره، بزرگ شد هم می‌تونه از این کارها بکنه؟

آره.

- مثل چی؟
مثلاً چیزهای بزرگ.
- خوب این جواری که پلیس می‌گیرتش.
- فرار می‌کنه.
- به نظرت هومن هم مثل تو این جواری فکر می‌کنه؟
(با خنده) آره... یه بار... .
- یه بار چی؟
یه بار داشتیم به هم می‌گفتم، بزرگ که شدیم بریم دزد دریایی بشیم (غش غش می‌خندد).



الگوهایی که در کارتونها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتالی مطرح می‌شوند، گاهی چنان کودکان کاربر را تحت تأثیر قرار می‌دهند که کودکان تحت تأثیر آنان با اخذ دقیق رفتاری آنان، می‌کوشند تا عیناً همان رفتارها را پیشه خود کرده، به عنوان مواضع خودشان اعلان دارند، هر چند که آن رفتارها منطبق با عرف فرهنگی و اجتماعی آنان نباشد.

مصادیقی مانند نفی ازدواج در بزرگسالی، بچه‌دار شدن و استقبال از دوست جنس مخالف، پذیرش کنار نهادن و ترک اولیا، زندگی مجردی در آینده و احياناً جایگزین کردن یک سگ یا مانند آن به جای اولیا، همسر یا فرزند، از جمله مواردی است که بعضاً در مصاحبه کودکان کاربر کارتونها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتالی غرب، ملاحظه می‌گردد.

منطقی (در دست نشر) در کتاب «بررسی اثرات خانوادگی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه» درباره منفی جلوه‌گر شدن تشکیل خانواده در اندیشه برخی از کودکان پیش دبستانی ایرانی می‌نویسد:

«علاقه به تشکیل خانواده (و در پی آن بچه‌دار شدن)، برای دختران همواره مطرح بوده است، شدت علاقه به ازدواج و تشکیل خانواده در دختران در حدی بوده است که همواره یکی از بازی‌های مرسوم بین دختران، برگزاری ازدواج بین خود و یک داماد فرضی و به دنبال آن، تجربه موهبت مادر شدن و یافتن عرصه‌ای برای عطوفت ورزیدن به نوزادی که به دنیا می‌آورند، بوده است، اما برخی از شواهد میدانی گردآمده، حکایت از عدم علاقه دختران خردسال به تشکیل خانواده در بزرگسالی آنان دارد.

برخی از کودکان کاربر کارتونها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتالی، در مصاحبه‌های خود با استناد به الگوهای فمینیست، از عدم تمایل خویش به تشکیل خانواده یاد کرده‌اند. برخی از کودکان هم در پی الگوبرداری از الگوهای غیرفمینیست غربی، به این نتیجه رسیده‌اند که زندگی مجردی بهترین سبک زندگی است که آنان می‌توانند از آن استقبال کنند.

مهم‌ترین دلیل عدم علاقه برخی از دختران خردسال ایرانی به مقوله خانواده را می‌توان در الگوبرداری آنان از الگوهای عروسی کارتونی که در اختیار آنان قرار دارد، دید. این الگوها، اولاً خانواده مشخصی ندارند و ثانیاً غالباً مجرد هستند (نظیر باربی، برتز، السا، سیندرلا) و ثالثاً در غالب موارد یک یا چند دوست پسر در اطراف خودشان دارند.

در سطح بعد، می‌توان تحولات اجتماعی و گسترش گرایش‌های فمینیستی در جامعه را عامل عدم استقبال دختران خردسال از تشکیل خانواده برشمرد.

تحولات اجتماعی که در جهان معاصر به وقوع پیوسته است، خانواده‌های گسترده را به سمت هسته‌ای شدن سوق داده و با بروز پدیده هم‌خانگی، حتی خانواده هسته‌ای نیز تا حدودی تحت تأثیر این مسأله کم رنگ شده است. مضاف بر این، یادگیری‌های مشاهده‌ای کودکان در جامعه، به صورت مکمل آموخته‌های آنان از القائات بازی‌های دیجیتالی و کارتونها عمل کرده، ورود زنان به زندگی مشترک را مستلزم از دست دادن آزادی و محدود شدن آنان ترسیم می‌کند. البته گرایش‌های فمینیستی موجود در جامعه (به ویژه گرایش‌های رادیکال که به جای همیاری زنان با مردان، مقابله زنان با مردان و له کردن مردان در زیر پای زنان - و به موازات آن پذیرش هم‌جنس‌گرایی - را در دستور کار خود دارد) نیز مزید بر علت شده، با تبلیغ آن که زنان به مردان نیازی ندارند و زنان با حفظ تجرد خود می‌توانند پیشرفت‌های اقتصادی - اجتماعی بیش‌تری به دست بیاورند، در کاهش میل دختران به ازدواج ممکن است مؤثر واقع آمده باشند.

نکته دیگری که تذکر آن لازم می‌نماید، این مسأله است که هم‌زمان با منفی جلوه‌گر شدن تشکیل خانواده، هم‌جنس‌گرایی و ازدواج افراد هم‌جنس به عنوان یکی از صور حیات جنسی و خانواده، در برخی از کشورهای غربی پذیرفته شده و انعکاس آن در برخی از کارتونها و پویانمایی‌های تهیه شده در آن سوی آب مشهود است. بالطبع هدف این اقدام، نهادینه کردن مسأله هم‌جنس‌گرایی به عنوان امری طبیعی در اذهان کاربران خردسال است.

مصاحبه فرزام ۶/۵ ساله، مصداق بارزی در جهت نفی خانواده، بچه‌دار شدن و زندگی مجردی و جایگزینی دوست دختر به جای اولیا را به معرض دید می‌گذارد:

«... کنستانتین دیگه چه کارهایی می‌کنه که تو ازش خوشت میاد؟

تنها زندگی می‌کنه!

- تو از این که اون تنها زندگی می‌کنه، خوشت میاد؟

آره... .

- چرا؟

خب خیلی خوبه... هیشکی به آدم دستور نمی‌ده... آدم آشغال تخمه رو می‌ریزه زمین... همه جا رو کثیف می‌کنه. همه‌اش فیلم نگاه می‌کنه.

- اسپایدرمن هم تنها زندگی می‌کنه؟

آره!

یعنی تو دوست نداری یه روز عروسی کنی و بابا بشی؟

نه!

- اون وقت اگر مریض بشی، کی میاد مراقبت باشه؟

- دوست دخترم!

- به دوست‌هات یا مامان و بابات این مسأله رو گفتی؟

مامان و بابام که نه. ولی یه بار به پارسا گفتم، گفت منم میام پیشت... .

- یعنی اونم میاد پیش تو تا با هم زندگی کنید؟

آره دیگه... می‌گفت، اگه مثل بابام با مامانم دعوام شد، میام پیش تو.

- فرزام به نظرت اسپایدرمن یا کنستانتین می‌تونن یه روز بابای خوبی بشن؟

نه.

چرا؟

اون‌ها اصلاً هیچ وقت عروسی نمی‌کنن.

- تو اگر یه روز بخوای بابا بشی، چه کار می‌کنی؟

می‌رم مثل من نفرت‌انگیز از پرورشگاه بچه میارم... ولی من تنها زندگی می‌کنم».



کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتالی تهیه شده توسط دستگاه تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، در یکی از مهم‌ترین فرازهای خودشان برای تبدیل زن به یک مصرف‌کننده تام و تمام (که بعدها مصرف-زدگی وی، جامعه را مصرف‌زده کرده و اسباب سود مضاعف جهان سرمایه‌داری را تأمین خواهد کرد)، در تولیدهای به اصطلاح فرهنگی خویش تأکید عمده‌ای بر زیبایی ظاهری و تلاش جنس مؤنث (و در مرتبه بعد جنس مذکر) بر پردازش هر چه زیباتر خودشان دارند.

منطقی (در دست نشر) در کتاب «بررسی اثرات زیباشناختی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه» درباره استقبال کودکان پیش دبستانی از آرایش و زیبایی می‌نویسد:

«بررسی‌های میدانی گروه پژوهش در نمونه‌های دختر، حکایت از آن دارد که دختران از سویی به دلیل آشنا شدن با الگوهای دخترانه زیبا و از سوی دیگر به سبب انجام بازی‌های آرایشی (که حتی دامنه آن‌ها به آرایش حیوان‌های خانگی کشیده شده است)، بیش از پیش متوجه مقوله جذابیت بدنی می‌گردند. مجموعه گرایش‌های زیستی و گرایش‌های محیطی که توسط نظام تبلیغاتی غرب دامن زده می‌شوند، بدانجا می‌انجامد که زیبا شدن به مثابه هدف کودکان کاربر محصولات فرهنگی غرب در می‌آید و کودکان می‌کوشند تا خود را به زیباترین شکل ممکن پردازش کنند.

مسأله اخیر چنان در نزد برخی از کودکان مهم و پراهمیت است که بعضی از کودکان پیش دبستانی به صراحت از علاقه خود به پرهیز از باردار شدن در بزرگسالی یاد می‌کنند، زیرا به زعم آنان بارداری ممکن است، فیزیکی بدنی آنان را بهم بزند.

کودکان دیگری که احساس می‌کنند از استانداردهای مطرح شده زیبایی در غرب فاصله دارند، با توسل به مواردی مانند گرفتن رژیم یا اصرار بر جراحی زیبایی در آینده، به دلداری خویش می‌پردازند، هر چند در این میان کودکانی نیز وجود دارند که به دلیل فاصله زیادی که بین جذابیت فیزیکی خود و الگوهای مطرح شده برای کودکان می‌بینند، حزن و اندوه را پیشه خود کرده، با گریه کردن سعی در کاهش آلام خود می‌کنند.

در فراز دیگری دختران مصاحبه شده خاطرنشان می‌کردند، نه تنها جذابیت بدنی برای خودشان مهم است، بلکه در آینده مایل هستند دوست پسر یا شوهری زیبا و جذاب پیدا کنند.

پسران مصاحبه شده در بررسی میدانی انجام شده، اگر چه به میزان کم‌تری نسبت به دختران از علائق خود نسبت به جذاب ظاهر شدن یاد کرده بودند، اما آنان نیز تحت تأثیر الگوهای مطرح شده برای پسران، تلاش برای «سیکس پک»، «هیگلی» و «قوی» شدن را در دستور کار خویش قرار داده بودند.

برخی از پسران مصاحبه شده چاق، در مصاحبه‌های خویش بیان می‌داشتند که می‌کوشند با ورزش، چاق بودن خود را مرتفع کرده، نظیر الگوهایی که برای آنان مطرح شده است، لاغر شوند.

پسران مصاحبه شده هم مانند دختران، نه تنها خواستار جذاب جلوه‌گر شدن خودشان بودند، بلکه تأکید داشتند که در آینده دنبال دوست دختر یا زنی زیبا خواهند بود».

دنیای ۳/۵ ساله، در مصاحبه خود، در حالی که قادر به تلفظ صحیح رژ لب نیست، بیان می‌دارد که او مایل است از رُج لب استفاده کند و لباس‌هایی مانند سیندرلا را به تن کند:

«- خوب دنیا تو چرا السا رو دوست داری؟

دوشش دارم دیگه. یعنی چی، هی ازم چرا می‌پرسی!

- آخه می‌خوام بدونم السا چی داره، مثلاً برای موهای دوستش داری یا لباسش؟
موهایش.

- تو هم دوست داری موهای رو مثل السا ببافی؟

وقتی به مامانم می‌گم بباف، برام می‌بافه، ولی مته اون دورم نمی‌پیچه.

- مثل موهای السا؟

آره. مامانم موهای منو می‌بنده، مته اون نمی‌شه... .

- دوست داری مامانی برات خوراکی بخره یا وسیله‌های سیندرلا رو بخره؟

کادو بخره، لباس، رُج لب (رژ لب).

- دوست داری برات لباس سیندرلا بخره؟

آره، خیلی.

- لباس سیندرلا رو بیش‌تر دوست داری یا السا رو؟

سیندرلا رو.

- چرا؟

خیلی خوب بود.

- از نظر تو خیلی خوب چیه؟

لباسش رنگ آسمون بود. بلند بود، بعد مثل عروس‌ها بود.

- پس مثل عروس‌ها بودن یعنی خیلی خوب؟

آره».



کیمیای ۵/۵ ساله، در مصاحبه خود بیان می‌دارد، او علاقه‌مند به سیگار کشیدن و خوردن قهوه و حتی شراب است، زیرا وی مدلی را در حال سیگار کشیدن دیده است و در فیلم‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای، همواره با قهوه و شراب به عنوان نوشیدنی روبرو شده است. کیمیا در فراز دیگری از مصاحبه خود نشان می‌دهد که تحت تأثیر استانداردهای مطرح شده زیبایی در بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی ساخته و پرداخته جهان سرمایه‌داری قرار گرفته است، زیرا در پی کاربری از محصولات اخیر، علاقه به نارنجی کردن موهای سر یا داشتن چشم‌های آبی و یا آرزوی داشتن دست و پای کشیده و موهایی بلند همچون باربی را از خود نشان می‌دهد. مضاف بر این، کیمیا از داشتن دوست پسر هم یاد کرده و در نقاشی خودش نیز از کشیدن آن غفلت نمی‌ورزد.

کیمیا در قسمت دیگری از بیاناتش، اظهار می‌دارد می‌خواهد دماغش را چسب بزند، کم غذا بخورد، موهایش را بلند کند، آهنگ بخواند، قشنگ برقصد و خوشگل شود. کیمیا حتی برای تحقق باربی‌گون شدن خودش بیان می‌دارد که به کلاس باله هم می‌رود تا بتواند همچون باربی ظاهر شود.

کیمیا در فراز دیگری از مصاحبه خودش، با بیان این که می‌خواهد آرایشگر شود، در عمل نشان می‌دهد که حتی علایق اولیه شغلی وی تحت تأثیر کارتون باربی شکل گرفته است.

کیمیای ۵/۵ ساله نیز در حالی که با مفهوم عمل جراحی زیبایی بینی آشنا نیست و تصور وی از آن، تنها در چسب زدن به بینی خلاصه می‌شود، در مصاحبه خویش بیان می‌دارد که در صدد است خودش را همچون الگوهای مورد استفاده‌اش زیبا و زیباتر بپردازد:

«... چه بازی‌هایی می‌کنید؟»

خاله بازی می‌کنیم، مهمونی بازی می‌کنیم، قهوه می‌خوریم، موهامونو درست می‌کنیم، آرایش بازی می‌کنیم، ناخونامونو خوشگل می‌کنیم، می‌ریم خرید می‌کنیم... .

- خوب، گفتی با پگاه و پریسا ناخوناتون رو لاک می‌زنید؟

آره، لاکم می‌زنم، من با خمیربازی براشون ناخون درست می‌کنم، بعد روشونو لاک اکلیلی می‌زنم، بعضی وقتام قرمز می‌زنم.

- خوب موقع‌هایی که می‌رید خرید، چه چیزهایی می‌خرید؟

همه چی، پیرهن، کفش، عروسک، رژ لب، مداد شمعی، لباس برا نی‌نی، گردنبند. اصلاً منم می‌خوام تازه شبیه این بشم.

- یعنی چه کار کنی؟

بلد بشم آهنگ بخونم، برقصم، ولی اول باید دماغمو چسب بزنم، موهامم بزرگ کنم و قهوه‌ای کنم.

- دماغت رو چرا چسب بزنی؟

چون که کوچیک بشه.

- مگه می‌شه دماغ رو کوچیک کرد؟

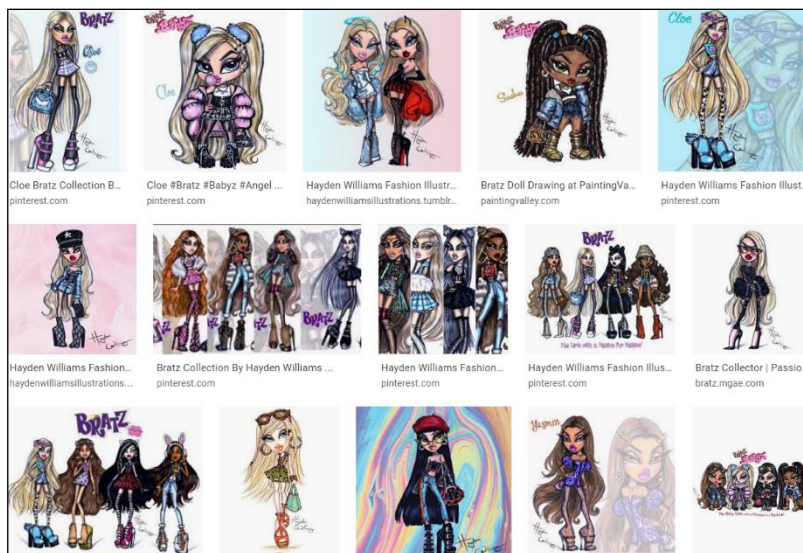
آره. زن داییم با این باربیه که واقعی شده، دماغاشونو چسب زدن قبلاً. مامانم می‌گه.

- ولی تو خودت که از باربی خیلی خوشگل‌تری.

هر موقع چشامو آبی کنم، موهامو بزرگ کنم، کم غذا بخورم، بلد بشم قشنگ برقصم، خوشگل می‌شم... .

- خوب کیمیا تو بازیت رو هم به من یاد می‌دی؟

بین اول باید صورتشو بشوری که دیگه سیاه نباشه، بعد جوشاشو می‌بری، دیگه ابروهاشو خوب می‌کنی، بعد خیار می‌ذاری زیر چشمش که سیاه نباشه، بعد کرم می‌زنی براش، بعد چشاشو یه رنگی می‌کنی، بعد مژه می‌ذاری رو چشاش، بعد موهاشو خوشگل می‌کنه، بعدم رژ لب می‌زنی براش، بعدشم گوشواره می‌دی بهش، بعد لباس می‌پوشه، بعد کفش می‌پوشه، بعد سگشو می‌گیره، بعد می‌ره تو ماشین، می‌ره عروسی».



برخی از کاربران فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، از این فناوری‌ها در جهت تخلیه روانی فشارها و مشکلات روانی خویش سود می‌برند.

نتایج برخی از پژوهش‌های انجام شده دلالت بر آن دارد، نیمی از افرادی که تازه تلفن همراه تهیه کرده‌اند، در هنگام ناراحتی و مشکلات خود به آن مراجعه کرده، به این ترتیب با تخلیه روانی یا سرگرم کردن خویش تا حدودی تألم خود را تعدیل کرده یا به دست فراموشی می‌سپزند.

«عبارت تخلیه روانی یا کاتارسیس، از کلمه کاتارین در زبان یونانی، به معنای پاک کردن گرفته شده است و در زبان فارسی، به معنی پاکسازی احساسات و عواطف و خالی کردن عقده‌های روانی است. مضمون ارسطویی از کاتارسیس که در حال حاضر مورد بحث حوزه‌هایی در علوم اجتماعی است، نوعی پالایش و تطهیر است و طی آن، بدن و روح هر دو آرامش می‌یابند.

فرضیه پالایش هیجانی به عنوان یک نظریه در روان‌شناسی اجتماعی بر این باور متکی است که افرادی که برای جلوگیری از تراکم و انفجار خشم خود سوپاپ اطمینانی قرار می‌دهند و به طریق غیرمضر هیجانات پرخاشگرانه خود را خالی می‌کنند، ممکن است بتوانند از این طریق پرخاشگری خود را کاهش دهند. این سوپاپ اطمینان می‌تواند فعالیت‌های ورزشی یا نعره زدن در یک اتاق خالی و امثال آن باشد. پالایش روانی را به سه شیوه زیر می‌توان انجام داد:

رفتار هیجانی (به معنی صرف نیروی پرخاشگرانه در رفتارهای قابل قبول اجتماعی چون فوتبال)، پرخاش خیالی و پرخاش واقعی.

مطالعات انجام شده در باب فناوری‌های ارتباطی جدید، حکایت از آن دارند که فناوری‌های اخیر، نقش قابل توجهی در تخلیه روانی کاربران خود دارند. به این معنا که فناوری‌های پیشرفته به دلیل بازداری‌زدایی نسبی که از آن برخوردارند، امکان تخلیه روانی را در کاربران تسهیل می‌بخشند.

از سوی دیگر برخی از کارتون‌ها و پویانمایی‌هایی که توسط فناوری‌هایی نظیر تبلت، پی‌اس‌فور، ایکس باکس، گوشی همراه، رایانه و ماهواره ارایه می‌گردند، ممکن است به طرح الگوهای خاصی دست بزنند که به نوعی با عواطف، احساسات و آلام برخی از کاربران نزدیکی و همخوانی دارند و آنان در پرتو همین احساس نزدیکی، تا حدودی آلام روانی خویش را تعدیل کنند.

فرشید ۶ ساله، در مصاحبه خویش با یاد کردن از مرد عنکبوتی به عنوان الگوی ایده‌آل خویش، در عمل نشان می‌دهد که دوست دارد همچون مرد عنکبوتی شود و پدرش را که مادر او را کتک می‌زند، تأدیب کند.

مصاحبه محمد ۶ ساله نیز دارای مضامینی شبیه مضامین مصاحبه فرشید است، به این معنا که محمد ۶ ساله هم در مصاحبه خودش وقتی می‌خواهد از کشورهای خوب یاد کند، از امریکا و انگلیس یاد کرده، در تشریح دلیل استدلال خویش، خاطرنشان می‌سازد که امریکا (که انگلیس هم به او کمک می‌کند) کارتون‌هایی مانند «هالک» را می‌سازند که این الگوهای قهرمان، انسان‌ها را نزد هم برده، جدایی آنان را به پایان می‌رسانند.

محمد ۶ ساله، با بیان این که هالک دوست دختر دارد، تأثیرپذیری خود در این جهت از الگوی مورد علاقه‌اش را نیز نشان می‌دهد.

الگوهای عروسی - کارتونی مورد علاقه محمد، به دلیل نزدیکی نسبی که به مشکلات روانی محمد دارند، در عمل عرصه‌ای برای تخلیه روانی وی پدید آورده‌اند. به این معنا که محمد که شاهد طلاق گرفتن مادرش از پدر فقیرش و ازدواج او با یک مرد پولدار بوده است و از سوی دیگر، توسط ناپدری دایم نفی و انکار و تحقیر می‌گردد، در حسرت روزهای خوش گذشته، به دنبال دیدن کارتون‌ها و پویانمایی‌هایی است که در انجام آن‌ها، افرادی که از هم جدا شده و دور از هم افتاده‌اند، به یکدیگر می‌رسند. از این رو محمد، عاشق کارتون‌هایی مانند گلبول یا فیلم جان سینا (که در پی نجات همسرش از دست ربایندگان است) شده است. اما از آنجا که کارتون گلبول حاوی روابط به اصطلاح عاشقانه و

جسمانی گلبول و منشی هم هست یا جان سینا مستقیم و غیرمستقیم در فیلمش به ستایش امریکا و سربازانش دست می‌زند، محمد نیز با علقه مضاعفی به روابط اخیر نگریسته، آن‌ها را در ذهن خود نهاده می‌کند.

قسمتی از مصاحبه‌های فرشید و محمد ۶ ساله، به شرح زیر است:

«فرشید دوست داشتی مرد عنکبوتی بودی؟

بله!

– اون وقت چی می‌شد؟

از ساختمون‌ها بالا می‌رفتم، آدم بدا رو دستگیر می‌کردم (در ادامه فرشید سکوت کرده، در خودش فرو می‌رود).

– چی شد؟

آره، یه آدمی هست بهش تار می‌زدم، دیگه نتونه کسی رو بزنه.

– دوست داری در مورد این آدم صحبت کنیم؟

نه، اگه بخواهی حرف بزنی من می‌رم... .

– راستی می‌شه زن عنکبوتی هم داشته باشیم؟

(خنده بلند) نه بابا زن عنکبوتی، چی می‌گی، زن‌ها که نمی‌تونند.

– چرا؟

چون ضعیفند، اصلاً موهاشون تو کلاه مرد عنکبوتی جا نمی‌شه (خنده).

– خوب موهاشون رو کوتاه می‌کنند.

بازم نمی‌شه، زن‌ها کتک می‌خورند، دردشون میاد گریه می‌کنند، مرد عنکبوتی دردش نمیاد.

– همه زن‌ها کتک می‌خورند؟

من چه می‌دونم.

– زن‌هایی رو دیدی که کتک بخورند و گریه کنند؟

آره دیدم، ولی نمی‌تونم بگم کیه (به نظر می‌رسد، کسی که کودک دوست دارد به او تار بزند، پدر و زنی که کتک خورده و گریه می‌کند، مادر است).

مصاحبه با مادر فرشید:

– فرشید وقتی کارتون رو می‌دید، چه اثری روی اخلاقش مشاهده می‌کردید؟

اصلاً صبر نمی‌کرد کارتون تموم بشه، هم‌زمان می‌شد مرد عنکبوتی. اخلاقش هم می‌شد مثل اون،

گاهی خشن، گاهی هم می‌گفت مامان من تو رو نجات می‌دم!

– از چی؟

نمی‌دونم!

(پژوهشگر: لازم به ذکر است که مادر از ابتدا تا انتهای مصاحبه، خلقی بالا را از خود نشان داده، با اعتماد به نفس زیاد رفتار می‌کرد و به نظر می‌رسید، سعی دارد اوضاع را کنترل شده و بهتر از آنچه که هست، نشان دهد. نکته قابل توجه در مورد مادر این بود که برخلاف این که وی از زیور آلات و مخصوصاً انگشتر استفاده کرده بود، انگشتری مرسوم به حلقه ازدواج را نداشت و به نظر می‌رسید که او تماماً این انگشتر را به دست نکرده است).



(آرمین ۶ ساله در توضیح نقاشی‌اش بیان می‌دارد: اسپایدرمن با تارهایش آدم بدها رو دام می‌اندازه و می‌کشه).

«... کارتون اسمز جونز که می‌گی، چه جوری هست؟

یه گلبول داره، سیاه زخم رو می‌کشه.

- چرا گلبول سیاه زخم رو می‌کشه؟

چون سیاه زخم، آدم بدیه.

- آدم بد یعنی چی؟

همش بقیه رو اذیت می‌کنه.

- اگر بقیه رو اذیت کنه، می‌شه آدم بد؟

آره.

- چرا کسی که بقیه رو اذیت می‌کنه، می‌شه آدم بد؟

چون رضا این جوریه.

- رضا کیه؟

پیش مامانمه.

- یعنی برادرته؟

نه، با مامانم عروسی کرده... .

- آدم‌ها هالک رو دوست دارن؟

نه.

- چرا دوست ندارن؟

چون قیافش وحشتناکه.

- چه بد! محمد تو هم از هالک می‌ترسی؟

نه.

- چرا نمی‌ترسی؟

چون آدم خوبیه.

- چرا آدم خوبیه؟

آدم رو پیش همدیگه می‌بره تا پیش هم باشن.

- تو اگر جای هالک بودی، چه کار می‌کردی؟

منم آدم و شهر رو نجات می‌دم.

- تو هالک رو دوست داری؟

آره... .

- تو دیگه چه کانال‌هایی رو می‌بینی؟

کشتی کج.

- توی کشتی کج کی رو دوست داری؟

جان سینا.

- چرا جان سینا رو دوست داری؟

چون آمریکا و سربازاش رو دوست داره... .

- خوب محمد، فیلم جان سینا چه جوری بود؟

زنش رو می‌دزدن، می‌ره نجاتش بده.

- خوب آخر سر نجاتش می‌ده؟

آره، ولی بمب می‌ترکه و می‌رن تو آب.

- بعدش چی شد، زنده موندن؟

آره، زنش همونجا ماچش می‌کنه و می‌رن خونشون.

- محمد تو فیلم هالک رو بیش‌تر دوست داشتی یا فیلم جان سینا؟

جان سینا.

- چرا فیلم جان سینا رو دوست داری؟

چون آخرش پیش همن.»



با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان نتیجه گرفت، کودکان ایرانی که قریب به ۹۵٪ بازی‌های دیجیتال، کارتون‌ها و پویانمایی‌های مورد کاربریشان متعلق به آن سوی آب است، به شدت تحت خطر قرار داشته، بهداشت روانی آنان تهدید می‌شود، زیرا کودکان در جریان کاربری از بازی‌های دیجیتال، کارتون‌ها و پویانمایی‌هایی که واجد انبوهی از القائات سیاسی، اقتصادی، اعتقادی، زیباشناختی، فرهنگی و اجتماعی هستند، درست در مقطع سنی که در اوج دیگرپیروی خویش قرار داشته و به دلیل تفکر عینی که از آن برخوردارند، فاقد تفکر انتقادی هستند، تحت تأثیر محصولات اخیر قرار می‌گیرند و کودکان ایرانی در حالی که در مرز و بومی کهن تولد پیدا کرده و رشد می‌کنند، با سبک و سیاقی تربیت شده و پرورش می‌یابند که نه تنها کعبه آمال خویش را امریکا تصور می‌کنند، بلکه با پذیرش استانداردهای زیبایی غرب، از آنجا که خودشان غالباً فاقد موهای طلایی، بلند و لخت و چشم‌های آبی و پوست سفید هستند، احساس شکست کرده، در گذر مواجهه با مصرف و مصرف‌زدگی در جریان بازی‌های غربی، به جایی سوق پیدا می‌کنند که به جای دیدن مصرف به عنوان قسمت کوچکی از زندگی، با مصرف به صورت یک ایدئولوژی برخورد کرده، معیار انسانی خویش را در مصرف و مصرف هر چه بیش‌تر خلاصه می‌کنند. آشنا شدن با سبک زندگی لذت‌مدار، و ارزش‌های مادی از سویی و خرافات و خرافه‌پردازی‌ها از سوی دیگر، قسمت دیگری از آموزش‌های ضمنی است که کودکان کاربر بازی‌های دیجیتالی، پویانمایی و کارتون‌های ساخته و پرداخته نهادهای تبلیغاتی سرمایه‌داری از آن‌ها متأثر می‌گردند.

از این رو در یک جمع‌بندی اجمالی باید نتیجه گرفت، نه تنها کلان نظام باید در مقوله ارایه الگوها به جامعه، تجدید نظری اساسی در روش‌های مرسومش داشته باشد و به شکلی علمی‌تر، بدون تنگ نظری و با سرمایه‌گذاری جدی در این جهت اقدام کند، بلکه اولیای آموزشی کودکان، نوجوانان و جوانان باید ضمن وقوف به اثرات گسترده الگوها در روح و روان متربیان آنان، تلاش کنند تا به کودکان و نوجوانان تحت سرپرستی خویش، الگوهای مناسب را ارایه کنند و سرانجام اولیا با توجه به حساسیت الگوها، نه تنها باید بار کم کاری نهادهای فرهنگی نظام در این جهت را با تلاش بیش‌تر خودشان تاحدی پوشش دهند، بلکه باید با پردازش الگوهای مناسب برای فرزندان در جریان قصه و داستان و در دسترس قرار دادن الگوهای مناسب بومی و انسانی برای آنان، اسباب تعالی فرزندان‌شان را رقم بزنند.